



المقالة الفصيحة في

الوصية والنصيحة

تألف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والرحم الصميم الواجب له التكرير والتعظيم

مولانا الملك المفخر السيد محمد صديق حسن خان بهادر

نواب بهوپال المعظم رحمه الله في مدته

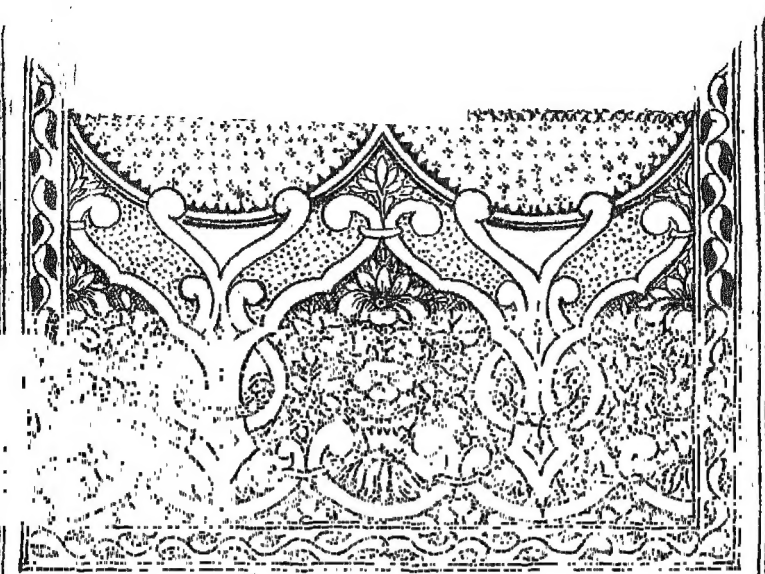
وبأمر في علمه وعدته

أمين ثوابين

طبع في المطبع المشي عام الكائن في بلدة كبر آباد

بإدارة المنشئ محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان

١٢٩٨ هـ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلقنا وسمانا على لسان ابينا ابراهيم الخليل عليه السلام
مسلمين واخرجنا من ارحام المومنات واصحاب هل البيت المومنين و
الصلوة والسلام على سيدنا محمد العالمون الامين الذي بشرنا بان العاقبة
للمتقين وعلى آله وصحبه وعترته وحزبه الطيبين الطاهرين الاكرمين
بعد هـ اين چند وصايا و نصا يا است که بضرورت اسلاميه دينيه و دعائيت
حاجت و نبويه دين بطاقت بقبه تحرير عبارت و سلسله تقرير اشارت در آجال
برنگارش و باعث برگزارش آن نصيحت اخلاف و اولاد اولاد و بالذات و خير گامی
اجاب و اصحاب ثانيا و بالعرض است و ضمن فحوايش براءت و منه خودم از باز پرس
روز رستخير مطوي مت چه ببلغ اين چنين مقاصد یکی از ابواب امر معروف و نهی

عن النكرو اسباب نصیحت مامور باست هر سعادت مندر شادت پیوند از
 یاران و فرزندان که بعض آن بیاویزد و سپاره از ان قیام ورزد امیدست
 که در هر دو سر روی رستگاری بنید و گمان نتوان کرد که این ایلاع ابدلع
 ست چیر که جمعی از سلف است و شایخ ملت این کار کرده اند و هیچ یکی از انان بران
 انکار ننموده و خودش از رب العالمین و صادق مصدوق این ثابت است تا نگیر
 مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب لایة و درین
 باب نصوص کتاب بسیارست چنانکه بیاید و قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم الدین النصیحة قلنا لمن قال لله و لکتابه و لرسوله و لائمة
 المسلمین و عامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تمیم بن اوس الداهری
 رضی الله عنه و در حدیث جریر بن عبد الله آمده قال بایت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم علی اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و النصیحة لکل مسلم متفق
 علیه و یویدیه ما رواه انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا یومن احدکم حتی یحب
 لایه ما یحب لنفسه و این نیز متفق علیه شیعین است و قال تعالی انما
 المؤمنون اخوة و قال اخبار اعرن نوح علیه السلام و النصیحة لکم
 و قال حکایة عن هود علیه السلام و انا لکم ناصح امین و این نامه نافذست
 بالمقالة الفصیحة فی الوصیة و النصیحة
 و شتملست بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعاذنا الله تعالی عن
 النار الخاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالی ووصی بها ابراهیم بنیبه و یعقوب ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون ضمیر بها درین کریمه راجع بسوختی خفیه است و یعقوب معطوف است بر ابراهیم زیرا که ولادتش بعد از موت وی علیه السلام بوده پس در وصی احم دخل نبود بلکه چنانکه ابراهیم انبار خود را که هشت یا چهار ده کس بودند و منهم اسمعیل علیه السلام وصیت فرمود به چنان یعقوب انبار خود را که دوازده نفر بودند وصیت کرد با التزام اسلام و گفت نمیرید که آنکه شما اسلمان باشید یعنی اسلام را چندان التزام شودید که مرگ شما هم بران بود و مویداوست حدیث جابر رضی الله عنه که گفت شنیدم رسول خدا را صلعم پیش از مرگ وی بسه روز که میفرمود که ای یحییٰ احد که الا و هو یحسن الظن بر به سواد الشیخان و معلوم است که ملل کفر همه سو ظن است بخالق چنانکه اسلام تمام حسن ظن است با و تعالی و قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه الا یت کتابت درینجا در معنی فرض و اثبات است و مراد بجنور موت جنور اسباب و امارات و ظهور علامات مرگ از علل و امراض مخوفه و استقام و ادوار مرهیه است چنانکه قائلی گفته

موی سفید از اجل آرد پیام نشت خم از مرگ رساند سلام

و مراد بنحیر فالست قلیل باشد یا کثیر و اطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک

موضع آمده منها قوله تعالى وانه لحب الخير لشد يد و وصيت وايضا
 در اصل عبارت است از امر کردن بچيزی و عهد بستن بدان در حیات و بعد از مات
 و مراد اینجا امر بما بعد الموت است و اثم تبديل وصيت بغير کردن بسبيل باشد و صبی
 متمن است از آن گر آنکه ايصاء او بامری ناجائز باشد قال تعالى فمن بدل له بعد
 ما سمعه فانما اشبهه على الذين يبدلون و قال تعالى والذين يتوفون
 منكم و يذرون ازواجاً و صبیة لانهن و اجهل الایة و درین آیه هر چند مرت
 حول منوخ است بعدت چار ماه و ده روز لکن افاده اثبات ايصاء میکند و قال
 تعالى یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین الایة و این آیه تفصیل
 اجمالی است که در آیه دیگر آمده و هو قوله سبحانه للرجال نصیب مما ترک
 الوالدان والاقرابون الی آخر الایة و درین کریمه احکام موارث و فرائض مذکور
 است و انصاء هر واحد مستور و لفظ من بعد و صبیة یوصی بها او دین باشد
 صبیح چار جای آمده و قال تعالى ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
 و ایاکم ان اتقوا الله مراد من قبل یهود و نصاری اصحاب کتب قدیمه اند و مراد
 به ایاکم اهل قرآن گو یا امر تقوی شریعت قدیمه است که حق تعالی جمیع ائمه سالفة
 و جموع سابقه را بر السن رسل و افواہ انبیاء علیهم السلام بدان وصیت فرمود
 آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالى یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله حق تقاته و قال فاتقوا الله ما استطعتم و این آیه سیمین مراد
 آیه اولی است و قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا لا سبیل و قال
 و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و قال

وان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم نوبى
گفته الايات فى الامر بالتقوى كثيرة معلومة انتهى در پنج مقبول من
شرائع الرسول گفته آيات داله بر فضيلت تقوى زياده بريك صدور پناه آيه
ست از آن جمله در زياده بر چهل آيه امر بتقوى ست و پنج شى در خصال خير اكثر الذكر
و الثناء از تقوى نيست و در احاديث شريفه نيز بسيار تفصيل خير در تقوى آمده و
بنص قرآن كريم گرامى تر مردم متقى تر ايشان ست نزد خداى تعالى و او سبحانه محب
ولى و مولى و ناصر اهل تقوى ست و متقى را حاقبت حسنى و حسن مآب هميا و از براى او
بهشت موعود و روز جزا گويار و زرع و سى او ست قال تعالى ان خير الزاد
التقوى و قال و لبا س التقوى ذلك خير و اين تقوى سبب اجر و شرط
مشو ب و موجب دفع كيد و باعث امداد از غيب و جالب مغفرت و رحمت الهى
سبب تكفير سيئات و فتح بركات و موجب تفرقه بيا ن حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حيث لا يحتسب ست او تعالى مؤمنان را
امر بتعاون بر بر و تقوى فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نهي فرموده و اولين
و آخرين را بتقوى وصيت كرده الى آخرها قال و هو كلام حسن جيد يندبى
التعويل عليه و در حديث ابى هريره آمده قال قيل يا رسول الله من اكرم
الناس قال اتقاهم لله الحديث متفق عليه و در حديث ابو سعيد خدرى ست
مرفوعا ان الدنيا حاوة خضرة و ان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف
تعملون فاتقوا الدنيا و اتقوا النساء فان اول فتنة كانت فى بنى اسرائيل
كانت فى النساء و رواه مسلم و عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلى

كان يقول اللهم اني اسالك الهدى والتقى والعفاف والغنى رواه مسلم وعن ابي رافع
 عدي بن حاتم الطائي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حلف على
 يمين ثم راى غيرها اتقى الله منها فليأت التقوى اخرجه مسلم ايضا ودر حديث ابى تا
 صدى بن عجلان باهلى آمده كه وى آنحضرت صلعم را شنيد كه در حجة الوداع ميفرمود اتقوا الله
 وصلوا خمسكم وصوموا شهركم وادوا زكاة اموالكم واطيعوا امرؤكم تدخلوا الجنة
 ريكور واه الترمذى فى اخر كتاب الصلوة وقال هذا حديث حسن صحيح وازنيجار قيا
 باشي كه شاعر عليه السلام را به تمام در امر تقوى تا كجاست سخن دين باب در است در بار كز در شتر
 كلام بران خروج از خانه دعاست تا جرم رجوع آيات وصيت ميرود قال تعالى او كنتم شهداء
 اذ وصاكم الله بهذالامر تكبيت والزام محبت است بر تحريم ازواج ثانياه از انعام وقال تعالى
 ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون اشارت بامور متقدمة درين آيت كه عدم شرك بخدا و احسان
 باوالدين عدم قتل اولاد بخوف اطلاق وعدم قربان فواحش ظاهره و باطنه وعدم قتل نفس محرمه است كقبح
 گوي اخذ ظاير امور داخل در تقوى است و بدان صيت واقع شده وقال تعالى ذلکم وصاکم به لعلکم
 تدکرون اشارت است بامور متقدمة در آيه كه عدم قربان بال تعميم باشد مگر بخصيات حسن تا
 آنكه بجواني و هو شتمندى رسد و ايمار است بسوى ايفاء كميل و ميزان بقسط و بعدل در قول
 اگر چه صاحب قرابت بود و بسوى ايفاء بعد آلى وقال تعالى ذلکم وصاکم به لعلکم
 تتقون اشارت اليه اين اشاره صراط مستقيم و عدم اتباع سبل است كه موجب ايل از راه راست
 اسلام گردد و سبل عام است از ملل و نحل كفريه و طرق مبتدعه مستعده در اسلام وقال
 تعالى ووصيناك الانسان بوالديه حسنا وانجاهدك للمشركين بما ليس لك
 به علم فلا تقطعوا بها و اين احسان موصى به شامل عطاء مال و نيل خير و ايلين

قول وخفض جناح وعدم مخالفت ابوبین در امور مشروع و مباح است و قال سبحانه
 حکایت عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلاة والزکوة ما دمت حیا
 معلوم شد که نماز و روزه تا آخر حیات بنحله و صایای او تعالی است و قال تعالی
 ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا علی و هن و فصلاک فعامین
 ان اشکری و لو الدیک الی المصیر الی قوله و صااحبهما فی الدین معروفان
 و امر باحصان بآباد و پیر در غیر موضع از قرآن کریم آمده که بنحله و صیت و در اینجا
 شکر ابوبین را قرین شکر خود ساخته و این کمال تنبیه بر نادیده شکرین هر دو است و نص است
 بر عظم حقوق ایشان و قال تعالی فلا یتطیعون توصیه و لا الی اهلهم
 یرجعون و این نیز صحیح و خاصه خواهد بود و مفسرین گفته اند ای که یتطیع بعضهم
 ان یوصی الی بعض بماله و ما علیه او لا یتطیع ان یوصیه بالتق بة و
 الاقلاع عن المحاصی بل یموتون فی اسواقهم و مواضعهم و درین کریم
 اشارت بر ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب فریاد و غیره و قال
 تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما
 و صینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموالدین و لا تتفرقوا فیه
 و این وصیت تجوید خدا و دین اسلام و اصول شرع بود که در آن احدی از رسل
 مخالف نیست و همه کتب سماوی بر آن متفق بوده اند و این هر چهار پیغمبر از انبیاء
 اولی العزم اند که ایشان را باین وصیت ارشاد کرد و قال تعالی ووصینا الانسان
 بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعت کرها و حملها و فصلاک ثلثون
 شهرا الایة حسن و احسان بیک معنی است و هر امر که بدان خدا و رسول توصیت

فرمانند معلوم است که بنایت مستقیم بر ایشان باشد و قال تعالی ثمرکان من
الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة اولئک اصحاب
المیمنة منسرين گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضا بالصبر علی طاعة
الله و عن معاصیه و علی ما اصابهم من البلاء و المصائب و المحن و الشدائد
و بالرحمة علی عباد الله و قال تعالی و العصران الانسان لفی خسر الا الذین
امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این آخر وصایا
قرآنی است و جامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان و توحید و قیام بشر الخ
اسلام است که کتاب عزیز و سنت مطهره بر آن مشتمل بوده و مراد به صبر شکستباری
از معاصی خدا و بر فراموشی او و بر بلا یا آفات است که از وجه ایشان حق بر خلق دنیا
حال حق پرستان میشود و از نیجا معلوم توان کرد که اختیار حق را از لزوم صبر
ناگزیر است و لهذا بر صبر و عده اجر به حساب کرده اند قال تعالی انما یوفی
الصابرین اجرهم بغير حساب و آمده که ان الله مع الصابرين و کذا هم شرف
بالا تر از ان باشد که صبور قادر با صابر عاجز همراه بود این است بعض آیات و جمیع
آن بر تالی قرآن مخفی نیست و اما احادیث مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التحیة
در امر بوعیت و حکم آن پس بسیار است و در آن حث است بر ایستادگی و نهی از خیف
و جور اندازان و بیان فضیلت تبخیر و تنفید اوست در حال حیات و صحت و حار
و ثبات نفس باشارة النص او دلالت النص چنانکه در حدیث ابن عمر است رضی الله
عنه ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم یبیت لیلین و لای
شیء یرید ان یوصی فیہ الا و وصیته مکتوبة عند راسه رواه الجماعة

و درین حدیث حجت است از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع
وصیت و صایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد
و نحو آن می آید و درین هنگام بمعنی مصدر باشد که ایضا است و بمعنی مفعول بود
که اسم است و وصیت در شرع عبارتست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی
ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منتهیات وحش برامورات واقع شود
نیز اطلاق می یابد و آ درین خبر نافیست بمعنی لیس و خبرش ما بعد الاست
و در روایت شافعی از سفیان بن یزید لفظ آمده ما حق امره یومن بالوصیة
الحديث ای یومن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتی بر این لفظ

لا یحل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی تطیع بعضهم
ما الحزم ولا احتیاط للمسلم الا ان یکون وصیته علیه بالقبلة و
قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بخارج غالب بود و درین کریم
هم فی الجملة صورت جواز دارد و ابن المنذر در آن حکایت گفت

نزد ابی عوانه و بهیچیک شب و نزد مسلم و نسائی شب بجای دو شب آمده
حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و سه شب بنا بر رفع حرج است بسبب تراحم
اشغال انسان که محتاج بیاد و بی اوست تا درین مقدار نسیحت ذکر شنی محتاج الیه
بیاید و اختلاف روایات دال بر آنست که این تقریب است نه تحدید معنی آنکه
بر وی زمان قلیل هم نگذرد و لکن آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت
اشارتست بسوی اغتفار از من یسیر و گویا سه شب غایت تاخیر و نهایت
امهال است و لهذا ابن عمر گفته لم ارب لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

يقول ذلك الا و صیتی عندی و از نیجا عروج پاپیه ابن عمر در اتبع
می توان دریافت که در اتبع امربنوی تا کجا رسیده طیبی گفته در تخصیص و شب
و سه شب بزرگتر است در اراده مبالغه ای لایبغی ان یبیت نر منما ما و
قد ساکنه فی اللیلین والثلاث فلا یبغی له ان یتجا و نر ذلک گویم
شارع و اهل علم ارشاد بدو شب و سه شب میکنند و امروز که زمانه به روش قیات
کبری و همنان ساعت عظمی است مردم تا آنجا تاخیر میکنند که صبحه مرگ در میرسد
و فوت بوضیعت نمی رسد و این هذامن ذلک جمعی را از هم عصران که قدری
از معاصی خدا و بر مردن خود دران بیماری یقین نکرده از ایضا و محرم مانند
حال حق پرستان میشود موت دست برد این و آن شده بحسب فرائض پوشیده
ناگزیر است و لهذا بر طبری صرف شد بلکه آنچه در یکی عمر کمال صون فراموش
الصبا برون آمده در زمان سیر گردید و فنا شد

دل بسی خون بکف آورد و ای پخته	اسد اسد که تلف کرد که اندوخته بود
-------------------------------	-----------------------------------

اهل علم گفته اند که در وصیت نوشتن جمیع اشیا محقره و آنچه عادت بحسب
ازان و وفایان زبان قریب جاری است مندوب نیست و این حدیث
همراه قوله تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الایة استدلال
کرده اند بر وجوب وصیت و این قائل است جماعتی از سلف منهم عطاء و الزهری
و ابو مجلز و طلحه بن مصرف فی آخرین و بهیچ حکایتش از شافعی در قول قدیم
کرده و به قال اتحق و داود و ابو عوانه الاسفرائینی و ابن جریر در فتح الباری

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذہب جمهور زندق و عدم و جوب است و
این را ابن عبد البر بہت بسوی اجماع کرده و این مجازفت است چہ در اجماع
کلام است چنانکہ در طریقہ شنی و اقلید مذکور است و در ارشاد الفحول و حصول المال
مستور است و جواب جمهور را از آیہ کریمہ آنست کہ منسوخ است کما فی البخاری عن
ابن عباس و جوابش از طرف قائلین و جوب آنست کہ منسوخ وصیت از برای
والدین و اقارب است کہ وارث میت اند نہ نفس ایصار و ہر کہ وارث نیست
در حق او مقتضی نسخ نہ در آیہ موجود است و نہ در تفسیر ابن عباس جواب جمهور
از حدیث مذکور آنست کہ لفظ باحق امر را از برای حزم و احتیاط است بنا بر آنکہ
گاه باشد کہ مرگ ناگاہ میرسد و فرصت وصیت نیندہد و مؤمن را لا اقل نیست
کہ از یاد موت و غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند کہ لفظ حق در لغت بمعنی
شی ثابت است و اطلاقش در شریع بر چیزی آید کہ بدان حکم ثابت گردد و آن
عام تر است از آنکہ واجب باشد یا مندوب و اطلاق حق بر مباح قبلت می آید
قالہ القرطبی و نیز تفویض امر بسوی ارادہ نوصی دال بر عدم وجوب است
ولکن در روایت مقدمہ بلفظ لا یجمل الامر مسلم اشکال باقی است و گفته اند
یجمل کہ راوی ذکر روایت بالمعنی کردہ باشد و از نفی اصل عدم وصیت ثبوت
جواز وصیتہ بمعنی اعم مراد داشته و زیر آن واجب و مندوب و مباح ہمہ داخل
است و آنکہ قائل و جوب اند قول اکثر آنها آنست کہ فی الجملہ واجب است
طاؤس و قتادہ و جابر بن زید و دیگران گفته اند کہ وجوب از برای قرابتی است
کہ خاصہ وارث میشوند و ابو ثور گفته کہ وجوب وصیت در آیہ و حدیث مختص

کبسی است که بروی کدام حق شرعی است و می ترسد که آن حق از صاحب حق
 ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند همچو ولایت و دین و نحوها و تقیید
 بقوله و له شئی بریدان یوصی فیه دلالت دارد بر آن در فتح الباری گفته
 حاصلش راجع بسوی قول جمهور است که وصیت واجب بعینها نیست و آنچه
 واجب بعینه است خروج است از حقوق واجبہ للغیر خواه بتخیز باشد یا بصیت
 و محل وجوب وصیت دمی است که عاجز باشد از تخیز و غیر او که ثبوت حق بخواهی
 اومی تواند شد از آنمی داند و اگر قادر است و غیر وی آنرا میداند پس وجوب
 نیست حافظ این حجر گفته و از مجموع آنچه ذکر یافت معلوم شد که وصیت
 گاه واجب است و گاه مندوب در حق کسی که امید کثرت اجر و ثواب دارد
 و گاه مکروه است و عکس آن و گاه مباح است در حق کسی که هر دو امر در وی
 یکسان باشد و گاه محرم است اگر در آن اضرار بود چنانکه از ابن عباس آمده
 و اضرار در وصیت منجمله کبار است چنانکه باسناد صحیح موقوفانزد سعید
 بن منصور و مرفوعانزد نسائی آمده و رجالش ثقات اند و جمهور استدلال اند
 بر عدم وجوبش بر روایت عائشه صدیقہ متی اوصی و بر روایت ابن ابی اوفی
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وصیت نکرد و این در بخاری است و نزد
 احمد است از ابن عباس و له یوص پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
 صلعم از ترک نمی فرمود و جوابش آنست که مراد نفی وصیت بخلاف است
 نه مطلقا بدلیل آنکه در مرض موت بچند امر وصیت کرد و از انجمله یکی اتفاق پیغمبر
 است یعنی پاره زکر که در خانه مانده بود چنانکه هم در حدیث عائشه است نزد

احمد و ابن سعد و ابن خزيمة و در مخازنی ابن اسحق آمده از عبید الله بن
 عبد الله بن عباس که گفت لم یوص رسول الله صلعم عند موته الا
 بثلاث و از آن جمله آنست که در خبری از عرب دو دین نباشد و بعثت اسامه تا فقه
 گردد و در صحیح مسلم است از ابن عباس و صی ثلث و من جمله آن اجازه و فقه
 است و از آنست نزد احمد و نسائی و ابن سعد کانت غایة وصیة رسول
 الله صلعم حین حضر الموت الصلوة و ما ملکک ایما نکم و این را
 شاهدست از حدیث علی ز و ابی داؤد و ابن ماجه و از حدیث ام سلمه ز و نسائی
 بسند جید احادیث درین باب بسیارست حافظ در فتح الباری شطری صاحب
 از آن آورده و شوکانی در آن رساله مستقلة جمع نموده و در نیل الاوطار گفته
 و لا یخفی ان نفی عائشة للموصیة کل الموت لا یستلزم نفیها فی جمیع
 الاوقات فاذا قام البرهان الصحیح من یدعی الوصایة فی شی معین
 قبل انتهی و در لفظ حدیث تقدم مکتوبة عند راسه دلیلست بر جواز
 اعتماد بر خط و کتابت اگر چه مقترن بشهادت نباشد و همچنین نص شافعی این
 را خاص بوصیت ساخته بنا بر ثبوت خبر در آن نه در غیر آن از احکام و جمهور
 گویند مراد آنست که مکتوبه بشرطها و محب طبری گفته درضا را شاهد
 بعدست و در جوابش گفته اند که اشراط اشهاد بامر خارجست کتوله تعالی
 شهادة بلینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة و این دلیلست
 بر اعتبار شاهد در وصیت و قرطبی گفته ذکر کتابت مبالغهست در زیادت
 توثیق ورنه وصیت مشهود بها تنفق علیهاست اگر چه مکتوب نباشد و گذشت

که وصیت ضرر منجمه کبارست شوکانی فرماید فما احق و وصیة الضمیر را
بالباطال من غیر فرق بین الثلث و ما دونه و ما فوقه

و اما مقدار وصیت

پس در حدیث متفق علیه بر روایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس
غضوا من الثلث الى الربع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث
کثیر و در حدیث سعد بن ابی وقاص که خبر یکصد شت بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر
این عبارت آمده انک ان تذروا ثلث اخیاء خیر من ان تدعهم عالمة
یتکفون الناس و رواه الجماعة و در حدیث ابی الدرداء است عن النبی صلعم قال
ان الله تصدق علیکم ثلث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها
لکم زیادة فی اعمالکم و رواه الدارقطنی و احمد و رواه البیهقی و ابن ماجه
و البزار عن حدیث ابی هریره و سندش ضعیف است و در حدیث
اول دلیل است بر جواز وصیت ثلث و بر آنکه نقصان از ثلث و عدم زیاده
بر آن اولی است در فتح گفته استقر الاجماع علی منع الوصیة بأثر یل
من الثلث انتهى و در حدیث ابی الدرداء دلالت است بر آنکه قربت در
وصیت شرط است و چون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت و لهذا محمد

باب در وصایا

نخستین وصیت زبیتن و مردن بر اسلام است چه او سحانه دین اسلام
را از میان جمله ملل و نحل از برای ابراهیم علیه السلام بر چیده و وی علیه السلام
ابنا خود را بمرگ بران وصیت فرموده که تقدم و در حدیث ابی هریره و احمد

وطبرانی در اوسط ذکر محیی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثمره یحیی
 الاسلام فیقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیقول انک علی
 خیر لک الیوم آخذ و بک اعطی و حق تعالی فرموده و من یتبع غیر
 الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین در قاموس
 گفته اسلام انقاد و صبر مسلماً آنکه و این معنی لغوی اوست و تفسیرش
 در حدیث جبریل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
 تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی
 الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلاً
 الحدیث اخرجه مسلم و در حدیث رفاعه بن رافع زرقی ست مرفوعاً
 اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزا یا و لا مفتقین
 اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النساء و الحاکم و صححه و از ائمه
 ابراهیم خلیل ست در کتاب غزیر بنیاد و جعلنا مسلمین لک و گفت و من
 ذریتنا امة مسلمة لک و الحمد لله که ما از ذریت وی علیه السلامیم پس ما را
 ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم و او تعالی این است را پیش از وجود
 او در توریت و انجیل سلمان نامیده و اسلام را مات ابراهیم نشان داد و همیما
 در کریمه هوسما که المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة و الانجیل و یوسف
 صدیق علیه السلام سوال کرد و گفت توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین
 و او تعالی اسلام را دین نامیده و فرموده ان الدین عند الله الاسلام و از
 برای تمام بریت آنرا برگزیده کما قال سبحانه و رضیت لکم الاسلام دیناً

واتصاف هر آنکسی که در زمین و آسمان است بدان بیان فرموده قال تعالی
 وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها والیه یرجعون ابن
 عباس در تفسیر این آیه گفته من فی السموات الملائكة ومن فی الارض
 من ولد علی الاسلام و کرها من اتی به من سبا یا الامم فی السلاسل
 والاغلال یقادون الی الجنة وهم کاهنون اخرجه الطبرانی و نسو
 ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولكن کان حنیفا مسلما و اکاذ
 من المشرکین درین آیه نفی کرد از ابراهیم جمیع ادیان را و اثبات اسلام نمود
 از برای وی علیه السلام و جناب بنتی پناه صلعم را گفت که چنین بگوید و انا اول
 المسلمین و این را از اذکار اشرف طاعات ایمانیان بلکه منقلح افضل
 عبادات اسلامیان گردانید که قائلش در هر روز پنج مرتبه تکرارش میکند و
 کیف که اسلام سبب نجات از احوال فردا و بیض و جوه اولیاست و سبب
 وجوه معضین از اسلام سیاه گردد و ایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
 عدنان نرزد و داهل عصیان نبوشند و از صراط بگذرند و میکشند
 در زیران بنیقند و باسلام امتیاز از مجرمان در آن رستخیز است بهم دهد و من
 نخرج من النار و ادخل الجنة فقد فکرت و ما الحیة الدنیا الا متاع
 الغرور و همین اسلام است که سبب آن بنده زیر خاک بجواب ملائکه رب الارباب
 پیردازد و در پاسخ سوال آنان ثابت ماند در حدیث جابر آمده قال قال
 رسول الله صلعم اذا وضع المومن فی قبره اتاه ملکان فانهرا
 فقام یهب کما یهب النائم فیقال من ربک فیقول الله دینی الاسلام

و نبی محمد فینادی منادان صدق عبدی فافر شوه من الجنة
 اخرجه ابن ابی عاصم فی السنة وابن مردويه والبيهقي من طریق
 ابی سفیان عن جابر و درین باب حدیث است و روح القدس نازل شد
 به بشارت از برای سلمان که قال تعالی قل نزلہ روح القدس من
 ربک لیثبت الذین آمنوا و هدی و بشری للمسلمین و اوتعالی
 بنا بر این اسلام از برای بندگان نعمتهای غیر محصاة مهیا کرده چنانکه از کرمیه
 و الله جعل لکم من بیوتکم سکناً تا آخر هر دو آیه الی قوله کذلک یتسم نعمته
 علیکم لعلکم تسلمون آشکارست سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسماعیل بن
 صلاح الایمر قدس سره فرماید و کما استقلت هاتان الایتان علی تعداد نعم
 لا ینفی بالتعبیر عنهما لسان بل لو تکلم علیهما علی انفرادهما الاحتمال
 مجلد یتغرق عدة اوقات و انرمان انته فالحمد لله الذی منّ
 علینا بالاسلام و هداً ناله بفضلہ و الانعام و ما کنا لنهتدی لو کانا
 هداً ناله کلمة صادقة یقولها المسلمون فی داسر السلاسه و باجماع
 فضائل و مناقب اسلام بیش از آنست که درین مختصر بگنجید و بعد از آنکه خاتم
 رسل و مادی کل مبعوث شده حقیقت مله و نمله درین دین مبین و شرع متین
 منحصر گشته و گرفتار دین دیگر هر چه باشد و هر کجا که باشد از هم پاشیده پس در
 حفظ این دولت سترگ و مراقبت این نعمت بزرگ چندان می باید کوشید که
 هیچ شیئی از اشیاء دنیا همچوزن و فرزند و دولت و حکومت از آن تضرر نلزل
 نمی تواند کرد و هیچ امر از امور مصائب و مصاعب این سپنج سر از آن باز

نمی تواند داشت به

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی نه عارف است که از راه سنگ بر خیزد

بلکه اگر یکی را از ماهی گیتی بخشد و تمام عالم در کنارش نهند و خواهند که
از دین اسلام برگردانند و بکش گبر و ترسا و مجوس در آرند و نعوذ با بد منه با
فرض باشد که لهو الدنیا و لنا الاخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه
آسودگی بزنیم و عاجل فانی را بر آجل باقی زینهار تقدیم ندیم تا بتزلزل
باقل قلیلی از ان و قدریسیری از ان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال چاه
و دولت چند روزه ایشان را از دایره اسلام بدر برده خاسر داین گردانید
و معند دنیا همت مراد دست بایشان بهم نداد و بهیگی دوا دوش ایشان که
در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو
رانده و از ان سو مانده گردیدند و نعوذ یا الله من سوء المنقلب

دنیا مطلب تا همه دینیت باشد دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد

دین دور پسین که از صد سیند هم هجرت سه سال باقی است اسباب گمراهی
و ساز و برگ کفر و کافری بسی مهیاست و فرقه ضاله و افراخ ایشان از
آزاد طبعان دهریه کیش اتهامی بس دور و دراز در بر می موزم از دین اسلام
با نوع حیل و یکدست که حصر آن جز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بوده است
و هزار ریو و رنگ از ائمه این نام از انام و انتواع حکومت اسلام از جمیع
اقطار ارض میخواهند و سالی نمی گذرد که جرگه از عوام کالانعام که اراده و
مشیت الهی بشمار ایشان رفته خلع رتبه اسلام از رقاب کرده و در دام حدیث

اینان گرفتار شده بهایو بهیجهنم نمی رود تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
از دین اسلام جز اسمی و رسمی باقی نیست و با جمله عمر این وصیت که عبارت
از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث
ابوالانبیاء و مکرم جمیع احمد و نیاست تا بپای آیدگان کابر اعرن کابرو
اباعن جدر سیده بلکه ناقل آن از وی علیه الصلوٰۃ خود حضرت رب العالمین
ست و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم پیش
ازین سندی عالی نخواهد بود و تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند ضعیف باشد
که نیز بگ کارخانه گمراهی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
هجرت شیوخ و اکابر ما بران ماستی بوده اند از استقامت بر باید و پاره از
عاجل فانی ما را فریفته از اجل باقی باز دار و بلکه در خور حال ما است که به
فحواشی مقال ابراهیمیه اذ قال له رب به اسلم قال اسلمت لرب العالمین
با خلیل علیه السلام هم زبان و کیدل باشیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
کرده در پس هر نماز بحضرت خداوندی جلست عظمت گزارش کرده باشیم رب انت
ولی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین شیطان لعین
و دشمن تو را و نفس آماره عدو زبردست است که هر لحظه در تعقب ماست میخواهد
که قدم ما بر جاده واضح اسلام راسخ ماند و از برای این زلزله نهار قلاقل و مابل
هر دم بر روی کار می آرد پس ثبات قدم درین معرکه بنایت دشوار است و
استقامت بر دین اسلام عقبه کنود الا من رحمه الله تعالی شا بهازی باید که

درین حصص و بعض خود را جمع دارد و فریفته این همه نقش و نگار کفر و کافری
نگردد و باز حاج اعداء اسلام از جا نرود

همه اندر زمین بتو این ست | که تو طفلی و خانه رنگین ست

اللهم ثبت قلبنا علی دینک و امتنا علی صلة رسولک و اذ الیه
بقوم فتنه ففوقنا غیر مفتون -

وصیت دیگر همان وصیت اول مقاله و ضمیمه است یعنی چنگ زدن
بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته تهدید بر هر دو مشغول شدن و هر دو
حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمه و رقی از هر دو شنیدن
و در عقائد مذہب قدما ایست اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف
تفتیش نکردند اعراض نمودن و تشکیکات معقولیان خام التفات نکردن
و در فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن و اما
تفریعات فقهیه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حینه
قبول آوردن و الا کالای بد برایش خاوند دادن است را هیچ وقت از عرض
مجتهدات بر کتاب و سنت استغناء حاصل نیست و سخن متعشقه فقها که تقلید
عالمی را دست آور سازخته تتبع سنت را ترک کرده اند شنیدن و بدیشان
التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری اینان انتهی کلامه رح و این وصیت
شامل خیر دنیا و آخرت هر دو است و در زیر هر جمله اش عالمی از فوائد مندرج
و مطلوبی است که تفضیلش خوانان مولف مستقل باشند مختصر این است که کتاب
عبارت از قرآن کریم و رفقان عظیم است و از عادات اهل اسلام معلوم است که

طفل برانزد کثودن زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب معلی القاب
 ست تا در نخستین و بلکه آشنای توحید گردد و بعضی آنرا حفظ میکنند و بعضی دیگر
 بر قرأت در مصحف بس مینمایند و هر دو خوب است لکن مجرب خواندن اگر چه اجماع
 دارد اما ضرور است که عامه اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن یا قیامی
 یا مجروح الرحمن بیاموزند و فوائد هر دو را گوش زد آنان سازند تا حلاوتی از
 ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آکین قرآن روزی روزگار ایشان گردد و
 خاصه را تفاسیر اهل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس پسند است
 مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدیر و فتح البیان از مطولات و جلالین و سخوان از
 مختصرات و سنت عبارات از دواوین احادیث است و درین علم شریف قدیم
 و حدیث کتب بسیار بلکه بشمار فراهم کرده شده چنانکه از حصه اول کتاب اتحاد
 النبلا پدید است اما آنچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سر بلندست همین
 شش کتاب معروف است که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
 و مجتبیای نسائی و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و نزد بعضی موطای مالک است
 عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبه موطا بالاتر از همه باست و شک
 نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیم است و آنچه در دست از مرفوعات و
 بلاغیات اصح صحیح است در نقل لکن صحیح بخاری مثل است بر غالب آن و علی
 کل حال استقر اشهاد است بر آنکه هیچ کتاب حدیث بر تبه این کتب سه نمیرسد
 و این کتب کافی و وافی است از برای مجتهد و مقلد و عامل با حدیث و جامع
 جمیع ابواب اسلام و ایمان و اوامر و نواهی است و معند اجمعی از اهل علم و عمل

احادیث احکام را از این اموات ستمه و جز آن که بصحت و حسن رسید جداگانه
نوشته اند و کار و بار کردار و گفتار را بر امت امیه مرحومه بغایت آسان
نموده خبر اهم الله تعالی عنها وعن جميع المسلمين خیر او افراد حسن مولفات
درین باب دو کتاب است یکی منتقى للشیخ ابن تیمیة رحم دیگر بلوغ المرام للحافظ
ابن حجر العسقلانی و آنچه ماسوای این هر دو است بجامعیت و اتقان اینها میرسد
و آنچه درین هر دو شکل و غریب است فقها و لغت یار و آیه و درایه حل آن در شرح
این هر دو است و اجل و اکمل شرح کتاب نیل الاوطار للشوکانی و مکمل الختام
لهذا العبد الفانی است چنانکه اجمع شرح بخاری فتح الباری است اگر چه شرح
صحاح ستمه لایما آنچه از ان بیان اهل علم معتقد و معتبر است همه حسنات بر حسنات است
و در مختصات فقه سنت کتاب روضه ندیه شرح در ربیعه گوهر یکدانه است که قیمت
و قدرش جز یکیکه عابر دفاتر حدیث و عاثر طوایف فروغ است دیگری نمی داند
و قد رای اهل سنت که با اختیار عقائد ایشان صراحت رفته عبارت اند از چهار
محدثین مثل امام مالک و شافعی و احمد و تلامیذ ایشان که اصحاب صحیح ستمه
و تلامیذ تلامیذ ایشان که از ارباب متحرز و جموع متکثره اصحاب حدیث است
و عقیده ایشان همان است که ظاهر قرآن و حدیث بر آن دلالت دارد و قائل
اند با سماء و صفات الهی که در کتاب و سنت آمده و آنچه در آن صریح است بدان
معتقدند و تفرقه اشعریه و ماتریدییه نمی شناسند و آنچه از ان شکل است تصویر
مرادش بقا مانش میکنند و بتاویل رضائنی دهند و صفات باری تعالی را بر
ظاهرش جاری می نمایند و از تعطیل و تشبیه و کیف و تنزیه ترشیده اهل

کلام بنیراند و در اجراء هر صفت که تشبیه از و مقبدر میکرد و بسبب کلمه اجمالی
 علاجش میکنند و آن کلمه صادقه این است لیس کمثلہ شیء و مثل او است
 و لکن له کفوا الحد و نحو او است و الله المثل الاعلی و درین باب تألیفها
 است پیشقدم این گروه حق پرده امام احمد بن حنبل رضی الله عنه است بعد از
 اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تمیم و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
 قدامه مقدسی و علامه صابونی و سفارینی و غیرهم سپس علامه شوکانی و کرد
 او و احسن و اجمع کتب درین باب کتاب الجواز و الصلوات من جمیع الاسامی و بعضا
 است و اسم او دال بر سببی است و این خود از آن فرزندان گرامی است دیگر کتاب
 انتقاد رجیح و نفعیة الرائد و قطف الثمر است و اطول اینها کتاب امام سفارینی
 است و انحصار آن عقیده صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
 اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد حموی و واسطیة و جزآن
 و کتاب رد الاشراک و ترجمه او سببی بتقویة الایمان و کتاب فتح المجید شرح
 کتاب التوحید و کتاب اغاثة اللہفان و تجرید التوحید و لطہیر الاعتقاد
 و جزآن است و در فروع پیروسی علمای محدثین نمودن یکی طریقه ائمه از برای
 عامه مسلمین است که خودشان بر عرض مجتهدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
 و هر که عالم و فراول و عارف مفاهیم و عطف قرآن و حدیث است و مؤلفات
 ائمه و سلف است در نظر دارد و وی جامع باشد میان حدیث و فقه محتاج تقلید
 متشکف فقهاء نیست و مبالاتی بر دو قبول ایشان ندارد و الحمد لله تعالی که
 هیچ زمانه از صدر اول تا ایندم ازین جنس اهل علم در قطری از اقطار ارض

خالي نيت ونحوه يوجد انشاء الله تعالى شوكان في رح در كتاب البدر الطالع
 مجاسن من بعد القرن السابع نوشته لما شاع على السنة بجماعة من الرعاي
 اختصاص سلف هذه الامة باحرار فضيلة السبق في العلوم دون خلفها
 حتى اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعة تعذر وجود هجتها
 بعد المائة السادسة كما نقل عن البعض وبعد المائة السابعة كما ترجمه
 اخرون وكانت هذه المقالة بمكان من الجهالة لا تخفى على من له ادنى
 حظ من علم وانزرن نصيب من عرفان واحقر حصرة من فهم لا يفتقر
 للتفضل الالهى والفيض الربانى على بعض العباد دون بعض وعلى اهل
 عصر دون عصر وانباء دهر دون دهر بدون برهان ولا قرآن
 على ان هذه المقالة المخذولة والحكاية المرذولة تستلزم خلوه هذه
 الاعصار المتأخرة عن قائلها بحمد الله ومترجم عن كتابه وسنة رسول
 صلعم ومبين لما شرعه لعبادة وذلك هو ضياء الشريعة بلا مية
 وذهاب الدين بلا شك وهو تعالى قد تكفل بحفظ دينه وليس المراد
 حفظه في بطون الصحف والدفاتر بل ايجاد من يبينه للناس في
 كل وقت وعند كل حاجة حدا في ذلك الى وضع كتاب يشتمل على
 تراجم اكابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم من بلغنى
 خبرهم الى عصرنا هذا ليعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالى وله
 المنة قد تفضل على الخلف كما تفضل على السلف بل ربما كان في
 اهل العصور المتأخرة من العلماء المحيطين بالمعارف العلمية على اختلاف

انواعها من یقل نظیره من اهل العصور المتقدمة كما سیقف علی
ذلك من امعن النظر فی هذا الكتاب وحل عن عنقه عری التقليد
والاثر تیاب انتهى المراد منه واین عبارت نادى ست با علی صوت بدم
ختم اجتماع درین امت و وجود حامل علوم حقه تا آخر دوران شیخ احمد ولی الله
محدث دهلوی و سید محمد بن اسمعیل مینی و علامه شوکانی و بعض معاصرین ایشان
و غالب تلامذه این بزرگواران در عرب و عجم از همین زمره شارالیهاب بودند و
هنوز جا گرم دارند و لکن

گرنه بنید بروز شپره چشم | چشمه آفتاب را چه گناه

و علی کل حال در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن عذری آمده که قال رسول
الله صلعم یحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ینفون عنه تحریف
الغالیین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و رواه البیهقی فی کتاب
المدخل هر سلا و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه ست عن رسول الله
صلعم قال ان الله عز وجل یبعث لهذه الاممة علی رأس كل مائة
سنة من یجد دلها دینها رواه ابو داود و عن معاوية قال جمعت النبی
صلعم یقول لا یرال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا
من خالفهم حتی یأتی امر الله و هم علی ذلك متفق علیه و عن معاوية بن
قرعة عن ابیه قال قال رسول الله صلعم لا یرال طائفة من امتی منصورین
لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة قال ابن المدینی هم اصحاب
الحديث رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح درین حدیث

دلیل است بر آنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمیع عدل است
 و مراد باین علم علم کتاب و سنت است زیرا که در زمان نبوت غیر این هر دو علم
 دیگر نبود و در حدیث عبدالله بن عمروست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلاثة
 اية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة وما كان سوى ذلك
 فهو فضل رواه ابو داود وابن ماجه لأم در قوله العلم ظاهر آنست که از
 برای استغراق است اگر چه بعضی حش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
 داشته و مراد بآیت محکمه قرآنست و بسنت قائمه حدیث صحیح و بفریضة عادله
 علم میراث و مراد بفضل زیادت است که ضرورتی اندر آن نیست گویا آنچه جز
 کتاب و سنت است هر چه باشد از وادی علم لایبغ و وجهل لایضر است -
 وصیت دیگر چنانکه در مقاله وضعیه فرموده آنست که دست در دست شاخ
 این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بخلو عام مغرور نباید بود
 زیرا که اکثر خلو عام بسبب ستم است و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست
 و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را اگر اما
 دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشراف بر خواطر
 ست و انکشاف و افعات آئنده و اشراف و کشف با طرق بسیار است از انجمل
 باب ضمیر از علم نجوم و رمل است نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر سیو
 بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه کرده ایم که ما هر در فن نجوم چون دانست
 که الحال کدام دقیقه است از دقائق روز از انجا دهن او منتقل میشود و بطالع
 و همه بیوت و مواضع کوکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحه تسویه البیوت

مقابل او ستاده است و همچنین ماهر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکنند
 که فلان انگشت را بچنان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
 صورت می بندد که ازین شکل که ارم حکم متولد میشود تا آنکه زانچه پیش او حاضر
 میشود و از انجمله باب کلمات است با نوا عا و آن بغایت تسعست تارة بهضاً
 جن و تارة بغیر آن و از انجمله باب طلسم است که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
 و از ان اشرف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیر را خاصیتی
 تام است در اشرف و کشف و من اراد تحقیق ذلک فلیدر جعرا لی کتب
 هذه الفنون و همت بستن بر کاری و شکل مهیب بر آمدن و دل بردن کسی
 داشتن و طالب را مسخر کردن همه از فنون نیرنج است چند ملاحظه هستند
 که باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن و
 مردود بودن در اینجا هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و فلق و سحر است
 این حالت در حاضران نشان آن حدت قوت بهیمیه است اندا هر که قوت بهیمیه او
 قوی تر و جدا و زیاده تر آری باین اعمال و این احوال بعضی صاحبان میکنند به
 نیتی از نیات نیک و اینقدر آنها را از کرامات میگرداند که لایحقی و بسیاری از
 ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند آنرا حین
 کرامات میدارند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم
 و سنن ابوداؤد و ترمذی خوانند و عمل بر طاهر سنت پیش گیر دانستی و اگر حق
 سبحانه در دل شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب
 عوارف و مشکوة و ریاض الصالحین و اذکار نووی و نحو اینها را از برای

آداب نماز و روزه و ادعیه و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگان قشند
 طریق پیدا کردن یادداشت را بر وجهی نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ مرشد
 نمانده کتاب قول جمیل درین باب بندست خذ ما صفا و دع ما کدر
 و چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت
 نماید اگر درین فرصت غزنی را در یابد که صحبت او متعالج جذب است و
 تاثیرش مردم را در بگیرد با وی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه بلکه رسوخ
 گردد و در خلا و ملا بدان بلکه مشغول باشد مر جال لا تلهمهم تجارة ولا بیع
 عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی دارد
 و این تاثیر جز در عصای حدیث و جماعه سنت نتوان یافت درین زمانه بتجلیس
 نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم و عمل داشته باشد اگر
 از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل است پس همان کمال را از وی حاصل
 باید کرد و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید فبشر عبادی الذین یستمعون
 القول فیتبعون احسنه در مقامه و ضمیمه گفته خذ ما صفا و دع ما کدر
 نسبت صوفیه غنیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن
 بر بسیاری که ان خواهد بود اما ما را کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت
 و برگشته زید و عمر و قترج نمی باید کرد و انتی و آنچه در تفصیل این اجمال بحدین
 متفا که گذشته رجوع بدان می باید کرد و تصوف عبارت از احسان است
 که در حدیث جبریل علیه السلام ذکرش آمده و هو قوله صلعم لما قال
 جبریل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

تراه فان لم تکن تراه فانه يراک الحديث متفق عليه من حديث
عمر بن الخطاب رضی الله عنه و باب احسان شرح دراز میخوابد
انچه از ان موافق سنت صحیحست در کتاب قطرالولی للشوکانی روح مذکورست
وانچه در ان فقر ارجله و متصوفه غفله از رای و هوای خود افروده و آفریده اند
ابن تیمیہ رح در کتاب الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان پرده از
روح آن برداشته و حق الهی را از باطل بجلج جدا ساخته و ابن قیم در مارج لکیز
شرح منازل السائرین بشرح و بسط آن پرداخته و شک نیست که بشهادت
استقرار معلومست که در سلسل صوفیہ کرام آنانکه طریقه ایشان موافق سنت
بود و بنا بر کمال علم و عمل از بدعات مبراصل دور افتاده بودند و در تقوی و طهارت
ظاهر و باطن و قلت محبت دنیا متجن آمدند پیچ سلسله بصفا و رستی و موافقت
ظاهر شرع و متابعت سنت مطهره بنقشبندیہ نمی رسد اگر چه مقصود بهنگمان
همان یک چیزست پس پس کما قیل

عبادتنا کشتی و حسنک واحد	وکل الی ذلک الجمال یشیر
--------------------------	-------------------------

اما حق آنست که اتباع ظاهر شریعت و ترک رسوم و بدع خلق تا شیری دیگر
دارد که در متلوثان راه و رسم درویشی یا فقه نمی شود قاضی فاضل صوفی
کامل ثناء الله پانی پتی در وصایای غولیش می نویسد که اکمل المکملین از نوع
بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد رسول الله صلعم هست هر کس قدر آن
سرور شایسته بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جلی و کبی و علم و اعتقاد
و عمل و عبادات و عبادات اکمل اینها تقدیر کامل باید دانست و هر کس در شایسته در

پذیری از آن قاصرست همانقدر روی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت
 کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نبی نقشبندی اختیار کرده اند گوی بقت
 برده اند و همین کمال مشابست بجهت کمال متابعت دلیلست بر افضلیت
 ایشان و اگر جهت ما قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و
 اداء واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتهیات در عبادات و عادات
 خصوصاً در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمتست گوشت نوافل و
 اتیان مستحبات و کمال اشتغال بسبب در عبادات و عادات از وی میسر نشود
 رسول فرمود صلعم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن
 وقع فى الشبهات وقع فى الحرام الحدیث فی الصحیحین وحق تعالی
 میفرماید ان اولیاءه الا المتقون تقوی عبارت از ادا می واجبات و
 ترک محرمات و مشتهیاتست نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقیح محرمات
 رذائل نفسست مثل نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل
 و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و
 در کتب فقه یعنی فقه سنت مبین اند و اگر جهت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از
 شوم نفس و شر شیطان ترک محرمات شود پس در آنچه اطلاق حقوق العباد
 باشد از آن اجتناب باید کرد که حق تعالی کریمست و رسول شفیع آنجناب
 امید عفوست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب
 بسیارست این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم
 المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تحب للناس ما تحب

لنفسك وتذكره لغير ما تتركه لنفسك ورنجا کافیست هـ
 بباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
 یعنی مثل این گناهی نیست انتهی و ما احسن هذا القضاء من ذلك القاضی
 گویم قاضی کتب سنت صحیح و عامل بر آن جامع باشد میان شرع و تصوف زیرا که
 هر آنچه را در اصلاح ظاهر و باطن آدمی دخل است و بکار معاش و معاد اومی تواند
 آمد همه اش در آن صحف مبارکه بروی روشن و بیانی واضح تر از مهر و خشان
 ند که درست قصوری که درین راه نیاید از طرف ناکرده کاری ماست ورنه
 ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق و دیگر ابواب آداب را که در
 کتب سنت مسطور است در دل نگاهدارد و در جذر طبع و قعر خاطرش جاد و تاثیر
 نمایان و جذبی شایان او را فرا گیرد و بی زاجر و واعظ و قسرهاست تصفیه صفات
 نشود که اکابر صوفیه و سلف است بدان مشار الیه هم بوده اند اما درین هنگام که
 در اختیار اسلام و بقا بر نام ایمان صدر خنجر کار است از احسان مراتب لایقان
 خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا و عقدا دارد و آمر و زچنانکه وجود علما حق پرست
 صواب گو اخلص جو بهمنان عدم است وجود صوفیه صافی که جز رضا حق
 و قرب رب مقصد دیگر ندارند و دنیا و مافیها را در برابر رضای او بجانانه بچوبی
 نتانند عزیز تر و نایاب تر گشته و این همه از تاثیرات غربت اسلام است در
 حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعه بداء الاسلام
 غریبا و سیموه کما بداء الفطوبی للخرباء اخرجه مسلم ولفظ حدیث
 عمرو بن عوف مرفوعا چنین است ان الدین بداء غریبا و سیموه کما بداء

فطوبی للغریاء وهو الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من
سنتی رواه الترمذی ودرین باب حدیثی است جمله صالحه از ان در کتاب
الاختصاص با کتاب والسنة و کتاب العلم از دو اوین سنت مطهر و مذکور است
و با جمله معدن هر کمال و مخزن هر صفت جلال و جمال و جابرته اصلاح بهر ظاهر
و باطن و آله فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین دریا
مقادیر حدیث و قرآن است و ماورای آن هیچ کمال متصور نیست تصویری
که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهند از تلقا عدم عمل بموجب است
ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی
احدی از مشایخ وقت و صوفیه عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه
صحتش اثری دهد و خفش دلی بر باید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم
اشیاء غفرا مغرب و هم پاپه کبریت احمر است الا من علمه الله تعالی
ولم یعلم حاصل آنکه

مصلحت دیدن آنست که یاران به کار	بگزارند و طرره یاری گیرند
---------------------------------	---------------------------

و صیحت دیگر در مقاله توضیه گفته حد ام معروف آنچه بخاطر این فقیر
رنجند آنست که در فراض و کبائر ذنوب و شائسته سلام بغف امر معروف
و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه در ان باب تساهل دارند صحبت نباید داشت
و دشمن ایشان باید بود و در سایر او امر خصوصاً در آنچه سلف یا خلف اختلاف
کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیث است و بس و عطف در آن
مستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید خدری است از آنحضرت صلعم که

فرمود من رأی منکر منکر افلیغیره بیده فان لم یستطع فیلسانه
 فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان رواه مسلم و این
 حدیث افاده کرد که تغییر منکر که عبارت از نهی است بر سه گونه است یکی بدست
 و این کار ملوک و نوابان ایشان است که زمام حکومت و نفاذ امر بدست ایشان
 نهاده اند و لکن وجود چنین سلاطین و امراء از عمر دراز منقوض گشته خصوصاً از دین
 سلطنت اسلامیة از میان بر افتاده و اکنون که فرمان روائی اکثر حاکم بدست
 فرقه ضاله است و تمام بهمت ایشان در بر انداختن اسلام و شعار او از جمله انام
 است مقدور نیست که با دینی تغییر منکر بدست می تواند پرداخت و در بعض
 اقطار ارض که پاره حکومتی بدست اسلامیان است خود ایشامی بکار دین نیست
 و بکلی بهمت و وقت وقف هوا پرستی و عیش طلبی و سستی است و هرگز سری
 بجانب اسلام بر نمی دارند تا با امر معروف و نهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
 عالی همتان اشارتی تبرک چیزی از اسباب فسق و فجور ایشان کند در پی از آن
 میگردند و بدترین دشمنانش می شمرند و دقیقه از دقائق ایذا و خط او فرو
 نمی گذارند و امر او بمعروف و نهی او از منکر منجر بصداقت دیگر میگردد و درین حالت
 صون نفس حفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف و نهی منکر است چنانکه
 شیخ الاسلام ابن تیمیة رح در بعض مولفات خود بدان اشارت کرده و حکایتی
 ازین وادی در آخر انتقاد رجحان رقمز گشته فلیراجعه دوم که امر بمعروف و نهی
 عن المنکر زبان است این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات و نهیات
 باز می دارند خواه مستمعین بوجوبش کار بند گردند یا خیر ایشان بهر حال از دین خود

پاک میگردد و ازین جنس جماعه متعدد در هر قرن و قطر بوده و موجود است و هر چند
 بنا بر قلت اخلاص اندر زرگران و کوتاهی عمل خودشان سخن اهل و عطف چنانکه باید
 شاید در مردم دینی گیر و الا ماشاره الله تعالی باری این شیوه و جریان این طریقه
 خالی از منفعتی نیست گوئیم باشد و این مرتبه نسبت بر تبه اول در درجه ثانوی
 است بنص شارع و بنا بر آن بر عدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده و سود این
 تذکیر غالباً مخصوص بجامه است باشد و زمان بقا را خیلی کمتر و اما خاصه پس از
 برای ایشان طریقه تالیف و جمع کتب است در هر عصر و نفع آن مستمر و دائم است
 و امذا تا در او اهل است و صدر ملت شیوه تصنیف بر روی کار آمده از ان دم
 تا این دم در هر قرن و عصر جم غفیر و جمع کثیر بدان قیام کرده و اهتمامی عظیم در آن
 باب بوجود آورده و باین وسیله صالحه آخر است از اول ملت در هر زمان مستفید
 و تنفیض مانند و از پیشینیان منتی عظمی بر برقاب پسینیان ثابت گردید و احکام
 اسلام و شعائرین همین در هر باره از زمین بهجرت عبارات شتی و اشارات الی
 حتی بغرض آنکه در دل نشیند و بخاطر ناظر فرود آید جلوه گشت چه تلوین عبار و
 تنوع ضمائر را اثری دیگر در دلهاست کوششی آخر از برای خاطر با امارین کائنات
 هم ریا و سمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر و عطف بود پس مؤلفات جماعه که بنا
 شهرت و قبول از دیاد جاه و دولت و نام آوری در نظر عامه خلق و خاصه فحول
 بتالیف پرداخته اند از اثر دور است و بقا از آن بغایت قلیل و مجموعات عصا
 که اخلاص بهرستان ایشان است و مرضات الهی و تبلیغ احکام و اوامر شریعت
 ختمی بنای شیوه مرضیه دل و زبان اینان نفع دیگر دارد و در هر عصر قدر

منزلت آن در نظر اهل علم و اصحاب دین روز افزون میگردد و خلاف اعدا خدا
 و رسول زبانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک و حکایت وی ح
 درین باب معروف است و درستان المحدثین و اتحاف النبلاء مکتوب و باجمه
 تألیف کتب درین نیز یکی از باب امر معروف و نهی عن المنکر است و سودا این
 صنیع بغایت وسیع و بلند از حدیث شریف بروایت ابوهریره رضی الله عنه
 آمده قال رسول الله صلعم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله
 الا من ثلثة الا من صدقة جار یة او علم ینتفع به او ولد صالح یرحمه
 له رواه مسلم لکن دین زبان پسین که به روش قیاست است آفات بسیار
 درین کار پیدا شده و عصبیت و نفسانیت بیشتر در آن راه یافته و جهانی در
 سلاسل هوا و اعجاب نفس گرفتار گشته و در پی آزار یکدیگر گردیده تا آنکه تبری
 را از خود در تحقیق و دریافت نمی تواند دید و ناگزیر است که با هم عصر خود را بگذرانند
 و راست او را در چشم بنابر زمان که غالباً عوام کالایع ام اندازار است باز نمایند گو
 دین وی بر باد رود و جرح معاصر بحق معاصر نزد تحقیقین معتبر نباشد الا معصمه
 الله تعالی و نوبت اختلاف با هم تا آنجا کشیده که از اصول و فروع مسائل بیج
 مسئله بی خلاف مانده و در هر جانبی جمعی بهم رسیده و هر شوریده سری الهی
 تیره درونی را و سوء شیطان در غده کرده در برابر اکابر ائمه معصومین خالی سلف
 ائمه قرون بالیه مبارزه و مکاره نصب ساخته و هزار شبهه و شکوک بمطالع کتب
 فروع که عصایه آراء و عرق ابواء است و بملاحظه و فائز قفاوی که رختیه
 خامه شکسته متشقه فقهاست در تحقیقات عصایه صدر اول و اختیارات

مستنده ائمه قدیم پیدا نموده و آخر امت اول ملت را بشتم و سب و لعن یاد
 کرده مقلده اهل حدیث را بد میگویند و جمله ائمه اربعه و نظائر و شاهه ایشان
 را بدی یاد می آرند و لغو بخدا با الله من جمیع ما که هه الله مسلمانان بگو
 و مسلمانی در کتاب مؤمن متقی را چاره جز آن نیست که اکابر دین را بشناسد کتب
 شرح معین از منقولات متاخرین ممتاز ساخته در گوشه نهائی بمطالعه مؤلفات ائمه
 حق بین و صواب گو سپردارد و با گفتگوی زید و عمر و جستجوی این و آن نیامیزد
 و هرگز با احدی از طلبه علم و علمای سواد دنیا طلب شهرت خواه صحبت نگزیند و
 گوش بر هرزه درائی و تراش خواهی این گروه هوا پرده نهند و از قلقه لسانی و شیوا
 بیانی ایشان از جابر و دو هدایت و رشد را از دواوین اسلام و مجامع ائمه سلف
 کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت و زرد و از مؤلفات آخر زمان
 خصوصاً آنچه در رد و قدح یکدیگرست یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو بندد
 زیرا که درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوار است پس
 قوت ثبات دران و قدرت استنباط ازان در خود ندارد و مطالعه این
 جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل مزاجان بی پروا را از جاد
 حق بوادعی باطل می اندازد و ما چار قصه بر کتب متفق علیها و حصه نظر در آنها
 کافی و وافی و شافیست قل الله ثم در هم فی خوضهم یلبسون و لهم
 انهم لفی سکر قههم لعیبهم طریق سوم امر معروف و نهی از منکر که انکار
 بدل است کما یخلق است که از حکومت و حکمت محروم افتاده اند و این اشاع
 علیه السلام ضعف ایمان گفته زیرا که فروتر از هر دو رتب بالاست و این

ایمان ضعیف هم درین زمان پسین جز در افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرا که
کثرت اختلاط با افراخ فرقه ضاله و صحبت هر وقت با حکام این قوم انکار شکر را
هم از دلایم مسلمانان راجوده و هم نواله و هم پیاله شدن را با این گروه تفاوت
پژوه جلوه استحسان نجشیده تا آنکه قرب ایشان را بهتر از قرب علم و اهل علم می نندازد
و مراسم و مواسم اینان را افضل از شعار اسلام می شناسد با آنکه در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که قال رسول الله صلعم لما وقعت بنی
اسرائیل فی المعاصی نهتهم علماؤهم فلم ینتهوا فجاالسوهم فی
مجالسهم واکلواهم وشاربوهم فضوب الله قلوب بعضهم ببعض
فلعنهم علی لسان داؤد و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا وکانوا
یعتدون قال فجالس رسول الله صلعم وکان متکیا فقال لاوالذی
نفسی بیده حتی تأطر و هم اطرا رواه الترمذی و ابو داؤد و فی
روایة قال کلا والله لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر و
لتأخذن علی یدی الظالم و لتأطرنه علی الحق أطرا و لتقصرنه علی
الحق قصررا اولیض بن الله بقلوب بعضهم علی بعض ثم لیلعنکم
کما لعنهم درین حدیث دلیل است بر آنکه مجالست و مواکلت و شاربت
علما را ببنی اسرائیل سبب برهم زدن و لما یکدیگر و موجب افتخار بر زبان
پیغمبر شد تا باجلوس و اکل و شرب با غیر قوم اسلام چه رسید و لهذا در آخر حدیث
فرمود که چنانکه بر آنها لعنت کرد بر شما هم بکنند اگر مثل آنها ترک امر بمعروف
نهی عن المنکر و اطرق بکنید و باجمله اگر از آدمی سرانجام رتبه اول و دوم نشود

باری از رتبه سوم خود تبصیر راضی نگردد که بعد از ان آثار حق از ایمان
 نیست حیث باشد که نام با مسلمان باشد و ادنی کار اسلام و اضعف امر ایمان
 هم از نابوجود نیاید در شکل اول و ثانی اگر عدم قدرت غدرست در شکل سوم
 مانع کسیت حالانکه در حدیث عمر بن خطاب آمده قال رسول الله صلعم انه تصیبت حق
 فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند لا ینجونه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه
 باسائه ویدنه وقلبه فذلک الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
 ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر ارجاه علیه وان
 رای من یعمل باطل ابعضه علیه فذلک ینجو علی ابطائه کله وعن جابر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عز وجل الی جبریل
 علیه السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باهلها فقال یا رب ان فیهم
 عبدک فلا تألم بعصاة طرفه عین قال فقال اقلبها علیه وعلیهم
 فان وجهه لم یتجمع فی ساعة قط وعن ابی سعید قال قال رسول
 الله صلعم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیامة فیقول مالک
 اذا برایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیکفی حجة فیقول
 یا رب خفت الناس ورجوتک وروی البیهقی الاحادیث الثلاثة
 فی شعب الایمان درین هر سه حدیث دلالتست بر آنکه سکوت بر منکر بنا بر
 خوف مردم بار جائی رب و ابطان حب عامل خیر و نبض عامل باطل اگر چه مرتبه
 نازل است بسبب نجات می تواند شد و هر که را این حالت هم حاصل نیست گو که
 فکر ایمان و نجات خود بکند و علی کل حال درین زمان اخیر از مراتب امر معروف

و نهی منکر همین شق سوم در امکان است و از دو صورت اول یکی منقود و دیگر مطرود و مردود الا من شاء الله با جمله مدار اعمال بر نیت و حالت دل آمد اگر تنهاست و دل در انجمن فسق بسته است حکم حاضر در آن مجلس دارد و اگر در محفل است و دل از آن صحبت کاره و حضور انجا با گمراه است حکم غائب دارد در حدیث عرس بن عمیره آمده عن النبی صلعم قال اذا عملت الخطیئة فی الارض من شهد ها فکرها کان کمن غاب عنها و من غاب عنها فرضیها کان کمن شهد ها و الا ابوداؤد -

وصیت دیگر آنست که در حق اصحاب آنحضرت صلعم عتقا و نیک باید داشت و نظر بر فضائل و مناقب ایشان که در کتاب و سنت واردست گماشته زبان را جز ثنای ایشان نباید کشاد و خوض در شجرات ایشان که تنقل مشهورست فیض ثابت است و انکار آن نتوان کرد و نباید نمود تلك امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون نمی گوئیم که اصحاب معصوم اند بلکه بکنین که از بعض عوام یا خواص ایشان چیزی باوجود آمده باشد که اگر مثل آن از دیگران بطور رسد مورد طعن و جرح گردد و لکن ما را امر کرده اند کف لسان و حفظ جان از مساوی ایشان و ما منوعیم از نسب و شتم و طعن این گروه تعبداً بنا بر مصلحتی و آن بصلحت آنست که اگر فتح باب جرح و قدح در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد و در لفظاً روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود اکثر احادیث مستفیض گردد و بجد شهرت و تواتر رسد و تکلیف امت بحجت

قائم گردد و جرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که معتقد در روایت صدق
 و ضبط است نه عدل مصطلح اگر چه جمعی از اهل علم جمیع صحابه را عدول گفته اند
 و در روایات عدل را شرط کرده و تفسیر عدالت مصطلح پر دخته اند اما ما را ثابت
 شده که با وجود شاجرات با هم و منازعات یکدیگر صفت صدق و ضبط در هر
 یکی از ایشان وجود دارد و در روایت از آنحضرت صلعم غایت تحری و نهایت حقیق
 میگردند و آنچه از حضرت نبوت شنیدند بی کم و کاست بهمان الفاظ سموه
 یا معانی صحیحهم آن پیش آیند کان رسانیدند و بتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
 راضی نشدند و این عملی است که بفحوا سی ان الحسنات یدهن السیئات
 ذلك ذکرى للذاکرین فوق جمله اعمال است درینجا شاجرات و منازعات
 با هم از هم می باشد و فتی عظیم برگردن تمامه است ثابت میگرداند و اصدوا
 بر قومی است که مدعی محبت اهل بیت است و صحابه را بد میگویند و الهه عترت را
 معصوم مفترض الطاعة منصوب الخلق می پذیرد و دوحی باطنی در حق ایشان
 تجویز می نماید گو یا در حقیقت ختم نبوت را منکر است گو جناب نبوت را بزبان
 خاتم الانبیاء میگفته باشد در مقاله وضیه گفته این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت
 صلعم سوال کرد که حضرت در باب شیعه چه میفرمایند آنحضرت صلعم بنوعی از
 کلام روحانی القا فرمود که مذہب ایشان باطل است و بطلان مذہب ایشان
 از لفظ امام معلوم میشود چون از آنحالت افاقت دست داد در لفظ امام تال
 کردم الی آخر ما قال و آنچه درینجا ذکر کردیم تحریر نمود و با جمله فرق شیعه
 بسیار است و بعض از بعض در غلو پیشقدم و همگنان بر بطلان را سخ دم و بر

سب صحابه خصوصاً خاصه حضرت نبوت صلعم مداوم الا ماشاء الله تعالى
 کریمه لیغیظ بهم الکفار تفسیرند سب این اشترارست و بالجمله چنانکه در
 حق صحاب عمقاد نیک باید داشت و ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
 سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا الا ینه
 می باید گفت همچنان در حق اهل بیت نبوت و عترت و ذریت رسالت معتقد
 باید بود و صلحا را ایشان بزرگترین و کثیر اگر اتم تخصیص باید کرد و مناقب ایشان
 را که در احادیث صحیحہ عموماً و خصوصاً وارد شده نصب العین باید داشت
 قد جعل الله لكل شیء قدراً صاحب مقالہ وضیه میفرماید این فقیر معلوم
 شده است که ائمه اثنا عشر اقطاب نسبتی بوده اند از نسبتها و رواج تصوف تقارن
 انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امر نیست باطنی تکلیف شرعی کار ندارد و
 نص و اشارت هر یکی بر متاخر باعتبار همان قطبیت است و امورا ماست که
 میگفتند راجع بهمان است که بعضی خلص یا ران خود را بران مطلع میساختند
 پس از زمانی قومی تعمق کرده و قول ایشان را بر محلی دیگر فرو آورد اثنی عشر
 آنکه این ائمه اهل عبادت و زهد و مراقبت بودند و حسان را که قسیم اسلام و
 ایمان است و حدیث جبرئیل علیه السلام بران مشتعل بوده نیکتر و زیزند و چون
 تدریس علوم ظاهر است مدعی اجتماع احزاب متخربه و جموع متکثره است و ملوک
 و سلاطین بنی امیه و خلفاء عباسیه با این حضرات بابرکات بخوف زوال ملک
 خود بد بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنها

با یقین ظاهر بملاحظه این اسباب تبدیل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود و مع هذا
 آنچه از دست بنی امیه و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
 از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست و حاشا شد که عققاد و عمل ایشان
 برخلاف طریقه اهل سنت و جماعت بوده باشند این همه چیزها که طوائف و فضا
 نسبتش بسوی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
 و فائز منقعه و طوایر مختلفه ساخته و پرداخته مذہبی مستقل تبار و پودار و اهل
 خویش بافیده اند همه حدیث مفتری و ظلمت بر ظلمت و کذب بر کذب است
 هرگز راجحه آن از کتاب غریز و سنت مطهره بدماغ نمی رسد و معاذ الله تعالی
 که اهل بیت نبوت خاصه ائمه عترت برخلاف طریقه اهل و جد خویش که جهانی
 بدان منور گشته متمشی شوند و بایجاد دینی مباین دین اسلام و اختراع مذہبی
 مضاد مذہب عامه اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت راست
 گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی که محروم از لذت توحید و اسلام و جاہل
 از طریقه ادیان انبیاء علیهم السلام است همچو شیعه از دیگری نمی آید و باجمله
 چون معلوم شد که حق مذہب اهل سنت است و باطل مشرب اهل بدعت و
 منجمله آنها اشارت بشیعه رفت پس این هم می توان دریافت که منجمله فرق
 مذہب اسلام که به مقتاد و دولت رسیده و قیل و قال آنها در او امل است سر
 بفکک کشیده مذہب حق و مشرب صواب جاده و ضمه اهل حدیث است پس
 و بر کاتی و سعاداتی که درین طریقه مشهود و محسوس جماعه فزاو اول اوست بر احد
 از اهل معرفت و انصاف پوشیده نیست و در حقیقت صاحب سنت را که

مشتغل بکتب احادیث است نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نورانیت
 رسالت و خلوص محبت خدا و رسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات
 و خصال محمود و دوری از رذائل نفس اماره نقد و قوت میشود تا اگر اباین
 کرامت نوازش فرمایند و از سستی تقلید با وج تحقیق رسانند علامه ضلی شیخ
 مرعی در زینته الناطقین بذکر آخر خلفاء عباسیه مستعصم بآله نوشته
 قتله التناثر بمکیدة و زینره ابن العلقمی الخبیث الرافضی بقتله
 انقضت الخلافة الاسلامیة والقی التناثر کتب الاثمة فی الدجلة
 حتی صارت کالجسیر الخیل علیها و بذلک انقرضت المذاهب
 ما عدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت و ضبطت بالتدوین
 فاختیرت لذلك انتهى حاصله درین عبارت اشعار است بآنکه مذاهب
 مقتاد و دولت تازمانه مستعصم بآمد موجود بود و منجمه آنها یکی مذاهب سابقه
 است که بوجه انتشار و ضبط و ذهاب ماسوایش اختیار کرده آمد و این دلیل
 بر آنکه پیش ازین واقعه بآنکه خاص تقیید بذهبی متعین نبود و فیه المراد و
 شک نیست که حدوث تقلیدات مذاهب بعد از قرون مشهور اما بانحصر در
 چهارم از هجرت قدری بسیر بر روی کار آمده و مع هذا هر یکی از اهل علم
 بلا تکلیف بحسب دریافت و معلومات خود عامل بود تا آنکه بعد از زوال زمان
 خلافت اسلامی در ستمش صدور پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود
 گرفت و در میان علما عصبیت و حمیت جاهلیت ظاهر شد و هر یکی از هر
 چهار مذاهب جهانی متمسک گردید و این مفسده بآنکه چندان سر ببالا کشید که

در آخر امت زلزل و قلاقل بسیار و بلا بل احوال بشمار بر آن مرتب گشت
و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نعوذ بالله من فتن آخر الزمان
و آفات آنکون چاره کار مسلمان درین زمان غربت اسلام و او ان فتن جز
آنکه اعتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاهر ادله این هر دو صلح
متممی شود و از جمله مل و نخل خواهد ریخته اسلامیان باشد یا بافته خراباتیان
چشم بر بندد دیگر نیست

دلارامی که داری دل درو بند	دگر چشم از همه عالم فرو بند
----------------------------	-----------------------------

در احادیث صحیحہ تحذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت
تحرص بر اعتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که اعتصام از باب
اتباع است و تقلید محدث از وادی ابتداع و قد قال رسول الله صلعم
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد متفق علیه من حدیث
عائشة رضی الله عنها و در حدیث جابر است که قال رسول الله صلعم
اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر المهدی هدی محمد و شر
الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و رواه مسلم و این حدیث
چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریعت محدثات همچنان
دلالت دارد بر آنکه هر بدعت گمراهی است و لفظ کل افاده شمول جمله افراد
بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعه از اهل علم کرده چیزی نیست و در حدیث
عریاض بن ساریه آنچه در شکیام اختلاف است بایکدیگر نمی باید کرد چنانکه
ماجرای امور درست چنان ارشاد کرده من یعیش منکم بعدی فسیری

اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين
 تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ الحديث رواه الامام احمد
 وابوداؤد والترمذي وابن ماجه ودر حديث ابن مسعود رضي الله عنه
 آية قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا سبيل الله ثم خطب
 خطوطا عن يمينه وعن شماله وقال هذه سبل على كل سبيل
 منها شيطان يدعوا اليه وقرء وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوا
 الآية رواه احمد والنسائي والدارقطني وابن ماجه وشمسين حديث
 ابن عمر رضي الله عنه بلفظ ان بني اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين
 صلة وتفرق امتي على ثلث وسبعين صلة كلهم في النار الا صلة واحدة
 قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي رواه الترمذي
 وفي رواية احمد وابي داؤد عن معاوية ثنتان وسبعون في النار
 وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقوام يتجار
 بهم تلك الاهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق و
 لا مفصل الا دخله از او وضع ادله وابين حجج است بر وجود اختلاف كثير
 دين است بعد از عصر نبوت تا آنكه هفتاد و دو ملت از اين امت در جهنم و
 يك ملت كه عبارت از جماعت اهل حديث است در غور جنت بود پس نزد اين
 هنگامه همان سنت خود را نشان داد و نجات اخروي را در ان منحصر فرمود
 بالجملة طالب نجات را علما جي جز تخلق باين خلق و تدین باين دين نیست
 والله در الحافظ الشيرازي ما احسن ما قاله

جنگ بنهاد و دولت همه را عذر نبیند | چون ندیدند حقیقت در فسانه زدند

والسلام علی من اتبع الهدی وصیت دیگر علوی در منبج سدید گفته
زمان قیامت قریب رسید و آنچه از آثار و علامات آن نبی معظم و رسول
مکرم صلعم پیش ازین بیکزار و دودصد و پنجاه و چهار سال بیان فرموده
بسیاری از ان درین زمان ظاهر و هویدا گردید محبت دین از دلها بدر
رفت و حب دنیا در پینه ها جا گرفت طلای سنت نبش بدعت آمیخت و
هم عالیه از عیار گیری قاصر آمد هوای طبع بر چراغ ایمان ریخت و انسا
پاک بچاک رفت

آئین امانت از میان رفت
دجال همدار و مهدی فی

قانون سلامت از جهان رفت
پیدا است بر آستان دینی

فرق علماء الاماء اسدا اهتمامی در کار دین نمانده ریاکاران باریش و
عامة از ته ریش مردم میگردند و ندانند اهنان از حق ساکت شده خود را از اهل مرتبه
صلح کل می شمرد شوق تحصیل علم که عبارت از آیه محکم و سنت قائمه و فریضه عادله
ست از خواطر این گروه بدرجسته و خرد همتان با کتساب فضائل که منطبق حکمت
و غیر بهاست بر همه کس بزرگی بسته و نیاردان دین فروش ملازمت و مصاحبت
بی دینان را مایه فخر انگاشته اند و ظاهر آبادان باطن خراب مجادله اهل حق را
از کمالات علمی پنداشته مخالفی به احلال حرام چون فی کمر بسته باواز بلند
میسرایند که تقلید واجب است و نامردی مانند کمان از رستی گوشه گرفته
بازمان خانه میگوید که عمل بسنت در نیوقت حرام است قصاب صفتی بجلال

کردن ذبحیه نذر غیر الله بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گوشت محمدی تیغ
 بیدریغ شرک پلاک شود و کسبت فطرتی بجواز مدد از قبور و سفراز برای نجات
 مقبور سخن آراسته تا قاب مالیده از دست نرود هر چند مردم از اسلام بدر
 روند شیخ حمزه که از ثقات فضلا و مکه معظمه بود میفرمود و چنین این است
 خراب کرده یکی تخم نجات فقهاء دوم کتب متصوفه و از جمله کتاب تخم نجات
 دوری مردم از عمل برا حاد و شیخ صحیح و فقه قدیم سنت صریح است و از ثمرات
 تصانیف متصوفه و ثلوق عوام است بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
 مستقیم توحید آری اگر است بنفاد و دولت متفرق گشته از خوبی
 تقریرات همین سیفان است و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
 بدولت تحریرات همین بید و تان است اعصام بکتاب و سنت متروک
 گردید و طریق انیقه قرون شده از دست رفته گوی پرستی را اگر می بنگام
 ست و پیر پرستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بقضای حدیث صحیح
 ان الله یبعث لهداه الاممه علی راس کل مائه سنة من یجدد
 لها دینها در هر زمانی از آن پیداشده کمر بر احیاء سنت که بغلو مبتدعین
 فوت شده است می بندد و بتجدید دین تویم که در زمانه او حکم غربت پیدا کرد
 می پردازد در چشم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و بسبب
 قوی از برای ایصال ثمره عداوت و بغضا بر عرض و نفس و مال او میشود
 و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
 میدهد و احادیث نبویه و احکام فقه سنت مصطفویه را ببدل اوقات

و صرف اقوات اشاعت و اذاعت کرده از اقوال و افعال دیگران زبان
 و چشم می بندد یا کدام از عامه و خاصه بعبادت نخت پیدارسئله را از سئل
 دین از کتاب و سنت پرسیده یاد یافته بران عمل میکند و آنچه خلاف آن
 واقع شده و معتاد اهل بدعت گردیده میگذارد بسبب کثرت طرق و طعن
 اهل بدعت و بلوائی ارباب ضلالت چندان مضطر و مضطرب میشود که اشتقاق
 بران دشواری افتد گویا انگرد در دست و آتش زیر پایی ست فصدق
 رسول الله صلعم فیما قال سیأتی علی الناس زمان الصابر فیهم
 علی دینه کالقبض علی الجمر و الحق منکران را با اهل حق پیوسته همین
 معاملات رو میدهد و حاملان منصب تبلیغ احکام خدا و رسول هر چه از دست
 مخالفان می بینند موجب عزت و آبروی خود میشمارند و بعضی از نادانان به
 کثرت ضالین فریب میخورند و می دانند که اینقدر انبوه کثیر از علما و جهلا چگونه
 بر راه باطل سلوک خواهند نمود و آیین مدعیان حق که قلیل اند چگونه بر راستی
 خواهند بود و حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتاب خود شنیده توشیح
 عقیده خویش میکنند و نمیدانند که سواد اعظم عبارت از اهل حق است و اهل حق
 از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا
 و سيعود کما بدء قطیبي للغریاء پس اگر از سواد اعظم مطلق انبوه کثیر مراد باشد
 معنی طوبی للغریاء چه خواهد بود و ازین عالم ست تقلید غیر معصوم و قبول
 قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروهی انبوه بی بحقیقت کار نموده
 بران عقیده باطل جمع گردیده اند و علما و سوء دنیا طلب جاه خواه اقبال دست

نیز از شیوه مرضیه اثبات حق و احقاق باطل انحراف و رزیده بحایت جانب مخالف
 کوشیده آبروی دین خود بر باد تباہ میکنند و ما شبه اللیلۃ بالکمرحۃ
 و لکن پوشیده نیست که نام مثنوی ست و معنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
 آخر زمان ست پس خوشحال ما که ایان که با وجود عدم استحقاق این نعمت
 عظمی ما را باین لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را بازمین آسمان
 بسنجیم و از فخر چندان بر خود بالیم که بر باد شاهی جهان و سلطنت دوران باها
 و رزیم میسر و و بد حال قدر نعمت ناشناسی که این لقب و الارثیه را در باب بزرگی
 خود کافی و وافی ندانسته گاهی بلقب قادری و شپتی و گاهی ب خطاب خفی و شافعی
 مخاطب گرد و دو طریقہ انیقہ سنت سنیه از دست داده و لقب مسلمانی که بخشیده
 ابراهیم خلیل الله علیه السلام است گزاشته راه مای جدا گانه پیش گیر و بر طرق ششی
 سلوک نماید و باز خود را در زمره سنیان و محمدیان داخل اند و ندانند که اگر با وجود
 اختیار راه و رسم زید و عمرو و سلوک مسلک خالد و بکر نیز سنی باشیم پس از فرق
 باطله شل شیعه و معتزله و نواصب و خوارج و قدریه و مرجیه و اشاعیه چه قسم
 امتیاز حاصل کنیم شاه عبدالعزیز دهلوی در رجوم الشیاطین نوشته اند که
 شیعیست دهنی دارد نهایت فراح که اعتقاد حلول و تناسخ و بد و قول بالوہیت
 ایہ همه را گنجائش میکند چه اکثر این فرق باین امور قائل اند و با وصف آن در
 شیعه معدود بخلاف مذہب اہل سنت و جماعت که در آن بر سنت نبوی ست
 و اقتدار بجائے صحابہ اعتقاد و عمل پس این مذہب نهایت تنگ و باریک تر از
 موسی سنت که ہر کہ ادنی مخالفتی با سنت و اجماع صحابہ نموده از دائرہ این مذہب بآمد

و در جائی دیگر از همین کتاب فرمود که در سنت می باید که اعتقاداً و عملاً اصلاً
مخالفت با سنت نبوی و صحابه کرام نباشد تا شخص شقی شود انتهی و آخرت
این همه خرابی که در ملت محمدی واقع شده محض از همین جهت است که عوام
کا لا انعام و خواص کا لغوام مطلق العنان شده همچو ماکیان حرصی که به آواز
قی تی در پس برود و نداند که گیت بهر که اندک رنگی از چرب زبانی و نرمی تقریر
در لباس کتاب بالیشان نمود یا پاره از صنائع و نیر نجات و طلسم و سحر در پرده
زهد و درویشی بر اینها عرض کرد بی تامل اقتدای او کردند و ندانستند

ای بسا ابلیس آدم رویی هست پس بهر دستی نباید داد دست

و نداریافتند که دو پله ترازوی شرع کتاب و سنت است پس قول و فعل
و اعتقاد هر یک را دران دو پله میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سره و جید
و گرنه نایست و زنه سبک و خفیف و فرومایه و نشناختند که علماء و متوسر و صوفیان
مشرع در اتباع مقصود نیستند بلکه طفیلی اند و مقصود و مطلوب ات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم کما قال سبحانه و تعالی لقد کان لکرم فی رسول الله
اسو کا حسنة پس اسوه را بحق رسول ذکر فرمود و گفت که اسوه اجبار
و رهیان خوب است بلکه از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کشید ا من
الاجبار و الرهیان لیا کلون اموال الناس بالباطل الا لایة و باجماله بر جمله
اخلاف و اجاب فرض است که کمر سعی تبر و بیج سنت قولاً و فعلاً بر بندند و باشت
متون و شروح علم حدیث بخوانند و نوشتن و آموختن و درس کردن بیکدیگر
رسانیدن و در هر قطر مها اکمن نسخها از ان فرستادن بهر داند و آرا تعلیم و تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و قیاسی فقهیه و تصوف و فلسفت
 کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد در روم و انگلستان حتی الوسع نظر پیوسته
 و عمل بر ظاهر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
 رواج دهند و مردمی عالم محدث متورع را که قول و عقیده او محض بر سنت رسول
 باشد با امت برگزیده اقتدا می او بکنند و هر جا که قوی یا علمی خلاف سنت یا بنده
 بحقوق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
 و خواه بتقریر زبان و خواه بتصنیف کتب و خواه بتدبیر دیگر و بداند که عالم
 محدث فی الحقیقت مجدد دین است و محی سنت و مردم فقیه هرگز مجدد نیست و
 امارت محدث آنست که بر ظاهر نصوص و ادله کتاب و سنت و فقه این هر دو عمل
 نماید بی چون و چرا و تا وقتی که حدیث شریف در امری از امور باید برگزیند بقول
 کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جده
 التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بنید
 اگر چه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی نبیه آتش غضبش
 مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحه هستی باقی نگذارد و همین طائفه است موعود
 بنصرت من اسد و ملقب بظاهرن و مضورین و مجددین چنانکه در احادیث
 آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف است و
 آنکه محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقها قیاس بیجا
 بجای خود باید گذاشت و اهتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
 سرانجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب تنگ و نام و تکمیل لواحق عزت و شان

و کتاب فضل و هنر غیر ضروری که منفعت آن در دین هیچ نباشد منهدم نماید
 شد که موت را وقت معلوم نیست و قیامت امری شدنی است و قریب رسیده
 و سایه بر سر افکنده و آثار صغری و کبری همه در وجود آمده ختم الله لنا بها حسنی انتهى
 حاصله تنبیه سیر و وصیت دیگر آنست که دنیا را چندان مقبره نباید داشت
 زیرا که اکثر خلق در طفلی و بیشتر کسان در جوانی می میرند و کمتر بسر حدیثی میسیند
 و آنانکه میسیند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میوزد و نمیدانند
 که کجارت و کیف که این طلسم اعظم بفرصت جبابی در هم میسیند و این بصلح
 مشکوة عالم بهمت شراری چشم بر هم میزنند

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود به نسیم فرّه بر هم زدنی خاموش است
 از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است بشرطیکه اجل وصیت
 دهد بغفلت میگذرد و نمیداند که از کجا آمده است و چرا آمده و غرض از آفرینش
 او درین جهان فانی چیست و بنابر عدم حصول تنبیه قدر عمر گرامی که نفسش
 جوهری بی بااست معلوم نمی گردد و بعد از انقضا دار بعین وقت تحلیل قوی
 و تبدیل آب و هواست پس عمری که آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد
 نکند و ندرستی بدن و فراخ دستی هم میسر گردد و همین بست و پنج سال است
 و اگر اوقات خواب را که برادر مرگ است برآزند مقدار مذکور هم بقصان بگیرد
 و جز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم که تو ای عمر چراز و دبر رفتی گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود
 و معذلک این دنیا که ما را اندران این عمر ستار از زانی داشته اند مغفوض

او تعالی است در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم فرمود الا ان الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ذکر الله وما
 والا و عالم او متعلم رواه الترمذی وابن ماجه و در حدیث سهل بن
 سعد است قال قال رسول الله صلعم لو كانت الدنيا تعدل عند الله
 جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة رواه احمد والترمذی و
 ابن ماجه و این هر دو حدیث دلیل است بر آنکه تمام دنیا ملعون خداست
 جز یا دایم یا سحانه و جز عالم و طالب علم و قدرش نزد خدا برابر پرش هم نیست
 پس هر که دنیا را بر دین میگزیند وی ملعون را بر محبوب الهی اختیار میکند
 غایت ابله باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر میشود لذات
 اخروی را که دائم باقی است برباید دهند و با امام ابدی گرفتار شوند در حدیث
 آمده و الله ما الدنيا في الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه في اليم
 فلينظر يبرير جهر رواه مسلم عن المستور بن شداد مرفوعا و از اینجا
 است که در زم دنیا و تحذیر از حب او آیات احادیث بسیار آمده که اگر همه اینجا
 نوشته آید کتابی مستقل گردد و شک نیست که نزد دانشمند خرف پانده بهتر از
 جوهر فنا شونده است پس اگر آخرت باقی سفال باشد تا هم ازین متاع فانی
 بهتر است حیف باشد که گوش برو عطر قرآنی و زجر نبوی ننهد تمام عمر در سر
 این کار و بار که مدار آمد و شد او بر بازی و خدعیت و دروغ و مذلت است
 بسر برند و بنقصان آخرت که نعیم مقیم است گرانند در حدیث ابی موسلی
 آمده که آنحضرت فرمود من احب دنیاها اضر باخرة و من احب اخرتها

اضرب دنیا فاثرو اما یبقی علی ما یفنی رواه احمد والبیهقی و شعب
 الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی که الدنیا منزهة
 الاخرة است درین دار ناپائدار کرده اند و چاره نیست از آنکه جدائی از
 ضروریات انسانیت مثل جامه از برای سترتن و نان از برای سیری شکم
 صورت گیرد و ناچار اگر دنیا باندازه ضرورت دست بهم دهد بر آن قناعت
 باید کرد و همچو احم ضاله تنافس نباید نمود و رنه انجام کار بهمان انجام آنهاست

این مشور غشوه دنیا که این عجوز | مسکانه می شنید و محاله می رود

ولما در حدیث ابی هریره مرفوعاً آمده الدنیا سجن المؤمن وجنة
 الکافر رواه مسلم وعنه رضی الله عنه حجت الناصر بالشهوات
 وحجت الجنة بالمکاره و این متفق علیه است لکن نزد مسلم بدل حجت
 لفظ حقت آمده و معنی هر دو یکی است و بالجمله این دنیا وزهرت و زینت او
 راه بسیاری از اهل علم و دانش هم زده تا باینجا و دنیا و آباء او چه رسد
 لذا آنحضرت صلعم ارشاد بسوی کفاف فرموده و گفته قد افلح من اسلم
 و رزق کفا فاقعه الله بما اتاه رواه مسلم عن ابن عمر و رضی
 الله عنه و در خصوص اهل بیت خود بدان دعا کرده و فرموده اللهم
 اجعل رزق آل محمد قوتاً و فی روایة کفا فاقه و این متفق علیه است
 از حدیث ابی هریره و ازینجاست که دنیا با سادات بنی فاطمه سازگار نیست
 نشنیده باشی که مثل دیگر مردم از ملوک و بزرایان مال و متاع دنیوی با حدی
 از آل نبوی و عترت مصطفوی در وقتی از اوقات و قطری از قطار حاصل

و میسر شده باشد و شاذ و فاذ را حکم نیست و از تاثیرات این دعوت نبوی
ست که ائمه اهل بیت همواره دین را بر دنیا گزیده اند و هرگز سری بجانب
مکنت و دولت و حکومت بالا نکشیده قصه امام حسن معروف است که امامت
و خلافت حاصله را بیا وید رضی الله عنه گذاشت و بعد از وی رضی الله عنه ائمه
دیگر نیز سلوک بهین مسلک کردند و معنای اکثری از آنها جام شهادت نوشیدند
ابو اشعث بن عقیبه بن ربیع گوید عهد الی رسول الله صلعم قال انما یکفیک
من جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله رواه احمد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و در حدیث عثمان آمده ان النبی صلعم قال لیس
لا بن آدم مرق فی سوی هذه الخصال بیت یسکنه و ثوب یوارى به
عورتاه و جلف الخبز و الماء رواه الترمذی خلیل صاحب عروض را
دیدند که در صحرا زیر سایه درختی نشسته بود و از غایت افلاس و نهایت گرسنگی
نان خشک در آب تر کرده میخورد یکی گفت این چه حالت است فرموده

خبز و ماء وظل	هذا النعیم الاجل
---------------	------------------

و خود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود که مثل وی در احدی
مشاهده نگشته تا آنکه یکبار بر بوریا نخت نقش بوریا در تن نمایان شد
این سعود گفت اگر فرمانی بساطی بگد ترا نیم و چیزی بسازیم فرمود
مالی و ولد دنیا و ما انا و الدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثمراح
و ترکهاروا احمد و الترمذی و ابن ماجه و در روایت عبید الله
بن محسن آمده که فرمود من اصبح منکم آمنانی سربه معافی فی جسده

عنده قوت يومه فكانما حيزت له الدنيا بحذافيرها رواه الترمذي
 وقال هذا حديث غريب ودرمج مؤمن قال حديث ابی امامه مرفوعاً بان
 لفظ آمله اغبط اولیائی عندی لمؤمن خفيف الحاذ ذو حظ من الصلوة
 احسن عبادة ربه واطاعه في السر وكان غامضاً في الناس لا يشار اليه
 بالاصابع وكان رزقه كفاً فافضله على ذلك ثم نقد بيده فقال عجبت
 منيته قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد والترمذي وابن ماجه
 وفرمود ان لكل امة فتنه وفتنة امتي المال رواه الترمذي عنك
 بن عياض مرفوعاً ودر حديث عائشة ست يفرسه الدنيا دار من لا دار
 له ومال من لا مال له ولها يجمع من لا عقل له رواه احمد والبيهقي
 في شعب الايمان ودر حديث مرفوع حذيفة آمله حب الدنيا راس كل
 خطيئة رواه رزين وبيهقي انرا مسلماً از حسن در شعب الايمان روايت نمود
 ودر حديث ابی الدرداء است قال قال رسول الله صلعم ما قل وكفى
 خير مما كثر والهي رواه ابو نعيم في الحلية ودرين باب احاديث
 بسيارست حفاظ حديث آنرا در كتاب الرقاق ايراد کرده اند انما حصل مسلم مؤمن
 كامل الاسلام والايمان کسی است که اين احاديث و اشباه و امثال آنرا در
 نظرميدارد و بران کار بنده است پس چنانکه مصلحت ديني و مصلحت دنيا وي باهم
 متعارض شود مصلحت ديني را مقدم بايد داشت کسی که مصلحت ديني را مقدم
 می دارد دنيا هم موافق تقدير بوي ميرسد آنحضرت صلعم فرمود من جعل
 الهومرهما واحداً هم للمعاد كفاة الله هم دنيا له الحديث رواه ابن ماجه عن ابن مسعود في

و کسی که مصلحت دنیا را مقدم دارد گاه باشد که دنیا بهم او را دست بهم
 نمیدهد چنانچه درین زمانه و پیش از ان بشهادت کتب سیر و تواریخ مشاهده
 شده و خسر الدنیا و الآخرة گشته و اگر دنیا دست داد در اندک فرصت زوال
 پذیرفت و خسران ابدی لاحق شد هزاران را چشم خود دیدیم که بدولت رسیدند
 باز از آنها اثری نماند و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می ماند حق
 تعالی فرمود اذ السماء انفطرت الی قوله علمت نفس ما قدمت
 و آخرت در شصت و هجری چون سفر حجاز سینت طراز پیش آمد در ملتزم پر
 کعبه را گرفته اول ادعیه حسن آخرت و توفیق علم و عمل بر زبان گذراندیم
 سپس زو بروی کعبه سوال سدر منق بی منت خلق کردیم بنا بر آنکه در نوکری
 اعدا بسیار بهم رسیده بودند و هر دم در فکر زوالش بودند و میگه مرحبت
 بسوی خانه اتفاق افتاد بی خواست بر وجه اگر اه ترقی منصب عروج پایه دولت
 و از پای خشت شد و هیچ ندانستیم که ماجر اچیت بعد که در سبب این حالت
 بنظر غور نگریستیم همه ظلمت و ظلمت و آفت بر آفت بخشیم می آید و میخوانیم هر نوع
 که ممکن شود خود را ازین ورطه هلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود

انچه نصیب است بسم میرسد | اگر نتوانی به بستم میرسد
 درین نزدیکی بقصر قاسر معیشت لک روپیه سال و حکومت بر ده ملک نفر
 داریم اما خدا گواه است و دل دانا آگاه که حالت اولی که صدر روپیه ماهو
 بود و بر احدی فرمان مانی رفت و نماز پنجگانه در مسجد و تلاوت کتاب در خانه
 روزانه طوع ید بود بهتر ازین حالت میناید و از تجربه دریافت آمد که آسوی

دنیایم ویرانی آخرت است و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان
دیگر باشد

بیا در بزم زندان تا به بینی عالم دیگر	بشتی دیگر و ابلیس دیگر آدم دیگر
---------------------------------------	---------------------------------

هر که از میان اینها اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید دانست
که وی بادانی اهل اسلام نمی رسد تا بکسی که کعب بن کعب و از جنس نسا باشد
و بشت ایمان در خلال دلش نرسیده و جامی از حلاوت ایمان نچشیده
و اصول و فروع خود و انبار جنس خویش را از دیگر امراء و روسا بر روش گسری
و شیوه قصری یافته و بگویی عمر در دید و شنید خصال آن قوم بسپرد و چه رسد و
از وی که نام و ستان سرانیده آید مع من دانه و دل داند و داند دل من
هر آنچه از ما در ظاهر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تحلل بر ملاسم و موسم
ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بوده یقین خواهی کرد که همه بستر
قاسم و اگر اه خاطر فاترست

با دل گفتم که ای دل احوال تو چیست	دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی	کور ابراد دیگری باید زیست

مان و مان اگر چنان شود که ما را با بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه
قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سافج می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدر
دیگر میسریم مگر باجر این است که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
زوال حطام فانی دنیا و زرقن این اوج موج ربخی بدل مانی رساند حیفی که به
ما بگذرد آنست که در حالت از الة این چیز با امید بقا عرض و نفس و دین است

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
 الا ان یشاء الله رب العالمین و ما ذلک علیه بعزیز درین غربگاه آنچه
 تسلی خاطر خزین و دل غمین میبخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و اشال
 اوست تا خواسته رب العزت درین میان چیست و حدیث انها الاعمال
 بالخواتیم امید نجات میدهد و کیف که از جناب ربوبیت آرزو داریم که
 ختام جمله مهام بر شیوه اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم جاری گردی
 فرماید و شیب در اسلام موجب خطا نام گردان شاء الله تعالی و ظاهراً است
 که این آفات که با اتفاق و بخت دانستگیر حال پر لال ماست فرزندان سعادت مند
 را فرنگیرد و برین تقدیر ایشان را صبر بر تناع حاضر و قناعت بر کفاف و
 طلب رزق بکسب بجد اوسط یا عدم طموح بجانب مراتب علیه این سپنجی
 سرا با حفظ عزت و آبرو و برتر جمیع مصالح دین بر منافع دنیا اگر بهمت بلند می
 کند و نشسته خلوص و ایثار حق بر خلق بدایع ایمان پیچید کافی و دوانی است و به
 الموفق للصواب و صیت دیگر آنست که آدمی تا از شکم مادر کنبار پدر آید
 او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و ماطلست مادر و پدر کفیل او نند و
 بعد از آنکه بسر حد شعور رسید لابد باشد از آنکه کسی برگزیند و دستمایه معاشی
 بهم رساند و بقیه عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
 از انواع تجارت و طرق زراعت و اصناف ضاعت و سباب وراثت بسیار
 بلکه بیشمار است که جز او تعالی دیگری بصیر و علم آن نمی تواند پرداخت اما دین
 اقلیم هند که ما در آنیم ذوی الایات را که قسم به سات علم یا شرافت دو دمان اند

جز خرقه اجارت که بزبان عرف موسوم بنو کرمی و چاکرستی و جوی دیگر باقی
 نمانده و این اجاره هر چند در شرع شریف جایز است و اجیر شدن از برای
 مسلمان و کافر حلال اما در خلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بجرمت زنی
 میگردد و مردم بدان مبالغت ندارند مثل رشاء و سرقه و خیانت و غضب
 اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت و نحو آن پس مؤمن متقی و مسلم متحری
 را واجب است که درین اجارت مہماکن خود را از آلائش منکرات و
 آمیزش مہلکات دور دارد تا ثمره مشقت یل و نهار او را لگان نرود و
 خود را و اہل خود را از نار جداتر اندازد قوا انفسکم و اہلیکم را
 نص است درین باب ورنہ سلامت از ایمان برخیزد و جان ہم در دنیا
 بگو ناگون اخطار گرفتار گردد و چنانکہ مشاہدست در حدیث ابو ہریرہ رضی
 اللہ عنہ است کہ آنحضرت فرمود صلعم ان اللہ امر المؤمنین بما امر بہ
 المرسلین فقال یا ایہا المرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات
 الحدیث روایہ مسلم و آنچه بذریعہ غیر مشروع و وسیلہ ناجائز میسر
 شود همچو صور شارب الیہا شک نیست کہ از جنس طیبات نباشد بلکہ حرام
 و نجس بود و چون متصف بجرمت و خبیث آمد برکت و رحمت از میان
 برخاست و ظلمت و رحمت فرو آمد و اثر دعا و سوال برفت و لهذا در
 حدیث مذکور آمدہ ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمید
 یدہ الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمہ حرام و مشربہ
 حرام و ملبسہ حرام و غذی بالکرام فانی یستجاب لذلك رواہ مسلم

و این نه خاص بر شاو جز آن است بلکه درین زمان غالب بیوع و عقود
 مفاسد شتمل آمده و انواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها
 جا گرفته و تقادتی در طیب و خبیث نمانده و عامه خلق در آن گرفتار شده
 چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعاً یا قی علی الناس من زمان کبابی
 المرء ما اخذ منه امن الحلال امن الحرام اخرجه البخاری و این
 حدیث یکی از اعلام نبوت است و زمان حاضر مصداق صحیح اوست و در
 احادیث صحیحه بر بسیاری از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث
 رافع بن خدیج که در آن مرفوعاً وارد شده ثمن الکلب خبیث و مهر البغی
 خبیث و کسب البهائم خبیث رواه مسلم و در حدیث متفق علیه ابی سعید
 انصاری جلوان کاهن را زیاده کرده و در حدیث ابی حمزه که نزد بخاری است
 نبی از ثمن دم و لغت بر آکل و مؤکل ربا آمده و در حدیث متفق علیه از جابر
 وارد شده که در حمام فتح مکه آنحضرت صلعم بیع خمر و مویه و خمر و اصابه امرأه
 گردانیده و نزد مسلم از جابر نبی از ثمن گربه مرفوعاً آمده و امثال این چیزها
 بسیارست و در کتب سنت مطهره و فقه آن مذکور و حصر آن در این محل دشوار
 باجمله اگر اجاره حرفه گیر و در زمانه بطریق دیگر از وجوه معیشت ساعدت نفرمایند
 اینقدر خود فرض وقت است که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از
 جور و تحریمی عدل نماید و خود را از اختیار شیوه هم پیشگان و رضایه بهنجاران
 دور دارد خواه این اجاره بر پاندها از دست برود درین زمان یکی از عظام
 آفات این است که اگر شدنی خدا ترسی در دیوانی اند و اوین عدالت این عصر

که در حقیقت ظلمت بظلمت و ضلالت بر ضلالت و جور بر جورست این سر شده
 میرود همنفسان آنجا که خوگیر حرام خواری و خبیث ستانی بوده از قیام او را
 در آن مکان و ثبات او را بر آن خدمت دشوار تر از هر دشواری میازند و
 هزار یو و رنگ عزل و خروج او را از میان زمره خود بدل سخنانند طره نیست
 که درین زمانه اگر یکی کمر بنصیحت آقا بندد و از ته خاطر جوایان مراتب خیر طلبی
 بود قطع نظر از رضا و سخط هم پیشگان با سبایی که محیط احوال اهل مملکت است
 خودش نزدیک سیکه چاکر اوست تا شیوه عامه بکار بندد و رضای ظاهری را بر
 هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا از وی خوشنود و کرد و اگر نصیحت بیافز
 گزیند مطر و دل و مردود و محفل شود و از همه نعم محروم افتد
 مرانصیب از خوان جناب عالی نیست | که زندگانی ماصرف آشنائی نیست

الغرض مدار کار حصول دنیا و رسوخ در دلهای اهل آن بر زور و خنوع و
 خیانت آمد و امانت و دیانت و نصیحت نفس الامر موجب جرمان شد و گو
 خانه آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن بر باد رود و سودش مبدل بزیان
 گردد و این چنین افتاده است در طبع امر و و رسوخ روزگار و ایشان را حسابی
 از دوست و دشمن واقعی در میان نیست همین ظاهر نزدایتی مقوم حکم حقیقت
 دارد و از هزار یکی و از بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامر می نمکخواران نمی برد
 قاضی محمد صادق خان اختر در سالک صبح صادق داستانی از ماجرایاران
 مردم خویش و بیگانه بزبان خامه سپرده و داد و نصفت و تجربه کامل
 داده و السمت به دوست و شخص حارزم با هوش را ناگزیر است که دمی آنرا

مطالعه کند و آنچه در آن مرقوم است بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
 کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بر بصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
 در بازی این قوم نیفتد بآنچه در هر زمان رنگ اهل عالم در کسب معیشت دیگر
 است و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
 اینقدر کفایت باشد که اگر بنا چاری در مبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
 غایات را از دست نهد و بتواند نان اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو امته منفل
 و ملایان ساجد و پیران خاتقاه و قانغان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
 نفرماید و چشم بر مال این و آن بجمله خدا پرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه هما
 اکمن کسب پر دازد که افضل یکا سب کسب دست خودش هست و انبیاء
 علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
 قال رسول الله صلعم ما اكل احد طعاما قط خيرا من ان ياكل من عمل
 يديه وان نبی الله داؤد علیه السلام كان ياكل من عمل يديه رواه
 البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلعم ان
 اطيب ما اكلتم من کسبکم وان اولادکم من کسبکم رواه الترمذی
 والنسائی وابن ماجه وعن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب کسب
 الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البيهقي فی شعب الايمان
 و در حدیث رافع بن خدیج است قال قيل يا رسول الله ای الکسب
 اطيب قال عمل الرجل بيده وكل بيع مبرور رواه احمد و البخاري
 کسب دست اطيب یکا سب و اہم امور است و این کسب شان چیز است

که دست را در آن دخل است شل زراعت و بیج و کتابت خواه قلیل باشد
یا کثیر و آنحضرت صلعم اخبار کرده که لیا تین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا
الدینار والدینار هو رواه احمد عن المقدام بن معدیکرب و شک نیست
که درین زمان راهی بسوی حفظ آبروی دین و عزت اسلام جز وجود مال که
سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگر یکی هزار وجه کمال و الوف فضل
حاصل داشته باشد اما تہمت بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد و هر که
ماندارست نزد تمام عالم از وی غریز تر نیست

فصاحة سمحان و خط ابن مقله	و حکمة لقمان و زهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مفلح	فلیس له قدر علی وزن درهم

اینقدر است که جمیع مال و متاع نزد عارف مسلم سبب حفظ حرمت اوست و نزد
محب دنیا موجب کنت و نخوت او تفاوت در نیت است و اصل در اعتبار
اعمال نیت باشد و افلاس اضطاری مؤمن اثر تقدیر است و آسودگی کافر
موجب ویرانی آخرت او حلاوت ایمان آنست که در تہمتی تقدیر صبر تحمل
بکار برد و در فراغت حال بشکر و ثناء ایزدی گراید و چنانکه دولت مندی باعث
بر خرابی دین نگردد همچنان اطلاق حامل بر زوال اسلام نیاید

نه شادی داد سامانی نه غم آورد قصاص	به پیش همت ما هر چه آمد بود همانی
------------------------------------	-----------------------------------

جمعیت خاطر که حضرات صوفیه در تحصیل آن میکوشند نتیجه اش جز آن نیست که
دل با خدا باشد و از حول احوال عسر و سیر و فرح و ترح خاطر متغیر نگردد
و معذک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواه غنای قلبی باشد یا غنای قلبی

و آنچه از مرضیات الهی از دست تو نگرمی آید هرگز از مفلسان متوقع و واقع
 نیست اگر چه تجارت غنا هم بسیارست چنانکه آفات فقر بشمار و سخن در ترجیح
 یکی بر دیگری بجای خود مسطور است و مناظره و جدال سعدی درین باب
 در گلستان مذکور فقری که فقیر را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع
 در محرمات سوال و جزآن شود و آبروی شرف و فضیلت علم یا عمل او را بریزد و
 سبب خواری و ذلتش در نظر چشمان گردد و شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت
 است و غنائی که موجب طعنان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و
 غرور گردد و از اسلام و شعائر دین غافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منهدم
 گرداند بدتر از فقری است که در آن عماشاة بر مرضیات الهی و ارشادات
 رسالت پناهی میسر و ممکن است و قناعت بر سدر متق بی مذلت و خواری
 حاصل میشود

خوشا جهان تهیدستی و غریبانش	زوال نیست در اقبال بی نصیبانش
-----------------------------	-------------------------------

باجمله لكل وجهه هو مولیها و لولا الاعتبار لبطلت الحکمة
 نزد ما آنست که اگر نانی بفراغت بمقدار کفاف خود و عیال و وابستگان
 خویش بی مذلت بدست آید و خانه خالی از اغیار در گوشه شهری میسر گردد
 و هیشکین کتاب با یکدو هم مشرب از احباب صورت بندد و کسی در پی آزار
 این کس نبود و امر او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش نخوانند نعمتی بزرگتر
 ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمیعت نمیتوان
 بهم رسانده

در گوشه شهر آشیانی دارد	آنکس که بخانه میسم نانی دارد
انصاف بده چه خوش جهانی دارد	نی خادم کس بود نه مخدوم کسی

و درین باب آیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسبر برده اند
و اگر در حصول این حال قصوری بوده است و فرضیه اهل و عیال برگردان افتاد
چار و ناچار هماکن دست و پایی باید زد و دستمایه بقدر ضرورت بدست می باید
آورد تا نذرت سوال و طموح نظر در اموال و تشنگ دین بلجوق خواری در نظر
مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قبیل کافیست و ترک هوس
کثیر وافی مآقل و کفی خیر محاکم و الهی و اگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
و لطف خداوندی کار سازی فرماید انکار از ان کفران نعمت باشد چه آنچه
مذمومست است شراف و قطع است نه اخذ بی طلب قصه عمر بن الخطاب رضی الله
عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان پسین که قیامت بر سر رسیده آفتابی
که از فقر در دین می آید و ضعفی که در ایمان پیدای شود چاره آن غیر از وجود غنای
حلال نیست تا اسلام بجا ماند و پالغزی در دین دست نهد لکن از مراقبت حلال و
حرام و اجتناب از شبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت صلعم فرمود
الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبها لا یعلمهن کثیر من الناس
فمن اتقی الشبهات استبرأ الدینه و عرضیه و من وقع فی الشبهات
وقع فی الحرام کالراعی یرعی حول الحمی یوشک ان یرتم فیہ الحدیث
متفق علیه و این حدیث را لفظاً است و شرح آن در از می خواه در دلیل
الطالب علی ارجح المطالب که درین نزدیکی ریخته خامه گردیده تفسیر این حدیث

بر وجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و متون
گفت که حلال صرف درین روزگار پر آزار میسر نیست زیرا که وجوه حلت مال طیب
میست بسیارست که با وجودش حاجت بفقیر مرقع و زهد خشک نمی افتد چنانکه در
کتاب اکیل الکرآته بیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد عابد داشته فغن
شاء زیاده الوقوف علیه فلایرجع الیه -

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون
و شروح و تالیفات چنانکه در مقاله وضعیه و رساله دانشمندی مذکور است
و تجربه متحقق گشته که هر که بدان شیوه خراسان کند و آن شیمیه را فرا گیرد امید
که از برکات علم محروم نیفتد و آن اینست که نخست رسائل صرف و نحو درس کند
سه سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر رغبته طالب تعلیم نماید و انفع این رسائل چند
رساله است در علم نحو و هایت النحو و ضریبی و کافیه با شرح جامی و ملحق الارواح
و شافیه با شرح رضی میخوانند و بعضی مفصل از مختصری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه
و غایه البیان و مسالک بهمیه درس میدهند و این طریقه خوب و کافی است و اگر
منفی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و مسائل
نزدیک و دور طوع ید گردد و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگرست مثل
الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جز آن و بالجملة دریافت این
هر دو علم در مبادی تحصیل از واجبات طلب علم است بعد از آن کتابی از تاریخ یا
حکمت عملی که بزبان عربی باشد بیاموزد مثل تاریخ اخلفاء للسیوطی و ابجد التاریخ
جیب اندر قند بازمی و تاریخ ابوالفدا که بغایت مختصر و جامع است و بهمحو

لقطه العجلان محرز سطور و میندزی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع
 کتب لغت و بر آوردن شکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دو این لغات
 عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم است زیرا که علم لغت ام
 همه علمهاست و آله جمله فنا و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم و ینیه و جز آن
 آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعیه جمیله و وسیله مرضیه بدست می آید
 و چون لغت دین و لسان شرع بین در عربی واقع شده ناگزیر آید از آنکه علوم
 عربیت را که افضل آن صرف و نحوست و اکمل و اجمل آن علوم لغت بر وجه اتفاق
 و حفظ بهم رسانیده آید ورنه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل فهم باقی
 مانند و احسن و اتقن کتب این علم صحیح جوهری ست سپس تاج العروس شرح قاموس
 باز فر هر سیوطی بعده بلغه فی اصول اللغه و کفایه المتحفظ و لف القاط و بشکر در
 بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگر چه تالیف این زمان ست اما در جامعیت
 و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یا بد موطای نام
 دار الهجرة مالک بن انس رضی الله عنه بر وایت یحیی بن یحیی همودی در سنه و هزار
 آنرا معطل نمی باید گذاشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بهدینه نبویه
 علیه الصلوٰه والسلام ست و کتابی ست مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد
 و ما را سماع جمیع آن مسلسل ست تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب مقاله و ضییه ابر آن
 دو شروح ست یکی فارسی مصطفی نام دیگر مستوی در عربی و شرح زر قانی حاتل آن
 ست و درین نزدیکی تسبیح الامام و نفع العوام ترجمه اش کشف الغلطی دارد و سی رخیته
 طبع شده بعد از آن قرآن عظیم را درس گوید بآن صفت که صرف قرآن بخواند بغیر تفسیر

و ترجمه گوید و احسن تراجم انفتح الرحمن است و در آن صاحب ترجمه نیز بار عایت کرده
 که منتیان را نافع است تا بمبتدیان چه رسد و آن چیز را در اول و یا بجه ترجمه کرده
 کرده دیگر ترجمه فرزندار چند است و در دوزبان موضع القرآن نام و نفع آن
 تمام خلق را فر گرفته و برکت و قبول و شهرت عجیبی یافته در آن هم نظر باید کرد و قدرت
 ترجمه بزبان خود کمای منفی حاصل گردد و این ترجمه نزد یکی از کرامات آن صاحب
 مقامات است و باجمله در حین ترجمه خواندن و گفتن بر آنچه مشکل باشد در نحو یا در
 شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
 مثل جلالین یا حاشیه صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضهاست و بعد
 از آنکه عبور بر مختصرات تفاسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و سنا سبقتی
 شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و مقرأ
 بود از خط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و درنخور بخواند و اگر میسر نشود تفسیر فتح الله
 شوکانی را اولاً و تفسیر فتح البیان را ثانیاً درس گوید که این هر دو تفسیر درین زبان
 اخیر از اجل نعم آهی است و منفی است از جمله تفاسیر روسی زمین و جامع مقاصد
 تنزیل است بر حسب مآر و شارع ان شاء الله تعالی بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
 را میخواند باشد و مجمع علیهم این علم امهات سته است پس کتاب آسان را مقدم
 بردشوار مثلاً بعد از موطا انسانی خواند سپس ابن ماجه بعده ابوداؤد باز ترندی عقب
 آن مسلم و غیب آن صحیح بخاری و درینجا تحصیل علم حدیث تمام شد و قسطی عظیم از علوم
 نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدس و قیمت آن جز بسکینه
 آشفته نجات آخرت و شیفته فیوض دین قوم است دیگری نمی داند و نمی شناسد

و بعد از حصول عبور برین کتب اگر توفیق ایزدی رہنمون شود دیگر دواوین
 حدیث را از مسانید و معاجم و اجزاء و سنن و جزآن هر چه از آن میسر آید بطور خود
 مطالعه کند خصوصاً مشکوٰۃ المصابیح و تیسیر الوصول و سنن دارمی که درین زمان
 میسرست پس توجه خاطر بکتب فقه سنت برگمارد و درین باب کتاب منتقی
 و بلوغ المرام با شرح خود و بعد از روضه ندیه شرح در ربیه کافی است اما
 اگر پیش ازین رسائل فارسی این باب را مثل نهج مقبول و عرف الجادی بخواند
 اهل و نحو آن را که درین نزدیکی تالیف یافته در مطالعه کشد موجب سهولت
 فهم در متون و شرح مذکورست اول سبل اسلام را بنید پس سبک الختام را
 بعد از آن از نیل الاوطار استفاده ستانند و بعد از آنکه درین نزدیکی فقه الحدیث
 در حمله ابواب شرایع اسلام بروحی انتقاء یافته و در پیرایه عربی و فارسی جدا جدا
 بدون گشته که بسبب رفاه عام آمده تا اگر بخت بخواندن و کار کردن بموجب آن
 توفیق بخشند و المعهدی من هدا لا اله بعد از کتب عقائد حق را بکتب سلوک
 بخوانند و مراد باین کتب نه مؤلفات اهل کلام است مثل مقاصد و مواقف و عقائد
 نسفی و جزآن بلکه کتب اهل حدیث است مثل شرح سفارینی و رسائل شوکانی
 و مقرئندی و کتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم و تطف الثمر و انتقاد
 رجیح و نبعیه الرائد و ما یقارب ذلک و در یقوت کتب دانشمندی مثل قطبی و
 رساله شمسیه و غیر آن الا ماشاء الله مطالعه کند و بخواند و اگر میسر آید که مشکوٰۃ را
 یکوقت بخواند و روز دیگر شرح قطبی بقدر آنچه در روز اول خوانده است بخواند
 یا یکروز منتقی و بلوغ المرام بخواند و روز دوم همانقدر بر شرح بهر دو عبور نماید

خیلی نافع است و مراد بدالشمندی کتاب دانی است و آن بر سه مرتبه می باشد
یکمی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بر وجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
اکثر احوال صائب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
سوم آنکه شرح یا حاشیه بر آن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
این را جمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
گوید بطریقی درایت و تحقیق لابد است او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابد است او را محافظت بر این امور اول ضبط
مشکل یعنی اسامی و افعال که در عبارت واقع شده است اگر محل اشتباه باشد حرکات
و سکانات او را بیان نماید و همچنین اعیان و احوال حروف بیان کند تا از تصحیف
محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
نماید سوم کشف مغلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عویص یا صیغه عویص که بر زبان
شاگردان صعب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
تصویر مسئله یعنی اگر قاعده که در کتاب مذکور میشود بدین شاگردان درمی آید
بیان آن عبارت واضح بکند و بعضی اشیاء آن بیان نماید تا آنکه بدین شاگردان
در آید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله اقامت کرده شده است
مقدمات مطلوبیه آنرا بوجهی سوق گرداند که بلزوم مقدمات مرعوضه یا باندراج
در بعضی نتج مدعا باشد و رجوع کند بمقدمات بدیهیه که شک را در آن مدخل نبود
بطریق بدیهی که شبهه در آن نیست ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

و بسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع غیر مستدرک از میان آنها جامع
 آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر از داخل شدن
 اندران منع کند، هفتم تبیین قواعد کلیه است ببيان قيود و بسط قسمت و مثال
 آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که غیر مستدرک و جامع و مانع
 باشد هشتم کشف وجه حصر و تقسیمات یعنی بحسب استقرار یا بدلیل عقلی بیان
 کند که مطلوب در اقسام مذکوره محصور است چنانکه در اول کافیّه نحو وجه حصر کلمه
 در اسم و فعل و حرف بیان نموده و همچنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
 بیان نماید نهم تفریق لتبیین یعنی اگر دو قسم با هم در بادی نظر مشتبه میشود
 یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه میگردد بوجه روشن فرق را در میان آنها تقریر
 کند و هم تطبیق مختلفین اگر در عبارت مصنف در وجه اختلاف وارد شود حل
 آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو بدلت مطابق باشد یا یکی مطابق و
 دیگر تضییعی یا التزامی یا از دهم دفع شبهات ظاهراً و در مثلاً آنچه در تعریفات
 ممنوع است مثل استدراک و تعریف الشی بالاضفی و عدم جمع و منع یا آنچه در
 دلائل منع است مانند جزئیت کبر و مخالفت مصنف کلام امام این فن را ایمن
 و معارضه و مناقضه اجمالیه بر کلام اولیه در بادی الرأی شاگردان را بنظر می آید
 یا مناظره ادب قاعده مناظره نمی نشیند عنایت نموده دفع آن نماید و از دهم
 بیان حواله جامی که حواله کرده است بر آن و بیان وجه نظر جامی که گفته است و فی
 نظر و بیان سوال مقدر جامی که آن اشاره نموده باشد سیزدهم ترجمه عبارت
 کتاب بلغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چهاردهم

تتبع توجیهات و تعیین اصوب آنها اگر درین امور رای مدرسین و شراح
 مختلف شود یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند و جمعی بوجهی دیگر و زاعی میان
 توجیهات بهم رسد تتبع آن توجیهات و تعیین بهترین آنها نماید و بهم برین قیاس باید
 ضبط شکل وصل عویص و غیر آن پانزدهم سهولت تقریر یعنی این ضائع را ادا نماید
 بعبارت واضح و موجز و قریب بدین سهل التناول و از آنجمله است فرج یعنی عبارت
 مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد که مجموع متسق باشد چون این پانزده
 صنعت را احقاق نمود کامل شد در تدوین و در شرح کتب و استاد و شفق را باید که
 شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد و ثانیاً چون در شرح
 برین امور گذرد تنبیه سازد که آنجا عرض شارح فلان درست و اینجا فلان امر و ثانیاً
 بفرماید که در مطالعة کتاب این امور را پیش نظر خود سازد و در همین میدانها که خود را بجلالت
 و رابعا مطالعة شاگرد را بر مطالعة خود عرض نماید و آنچه غلط است بر آن تنبیه سازد
 بوجهی که آن غلط ذهن او را روشن شود و بر طریق احتیاط و از مثل این غلط نیز تنبیه
 گرداند و خامسا بتحریر شرح و حاشیه کتابی فرماید و فضیلت او را امتحان نماید
 تا حق تربیت را بکمال رسانده باشد و این دانشمندی در کتب معقول و منقول
 و علوم بر بانی و خطابه هم جاریست و در کتب منقول احتیاج بتحقیق عبارت
 بیشتر می افتد و در کتب معقول احتیاج بتحقیق مسدود و علوم بر بانی احتیاج
 با رجوع بسوی مقدمات بدیهیه بواسطه یا بواسطه کثرت بطریق برهان می باید
 کرد و در علوم خطابه بطریق ظن می باید نمود اینست تقریر دانشمندی که از
 استاد خود کسب نموده ایم و این بنده این فن را از استاد خود مفتی محمد صدیق الدین

دهلوی کسب نمود و ایشان از حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی و ایشان از والد
 ماجد خود شیخ احمد ولی الله و ایشان از والد خود شیخ عبدالرحیم دهلوی و ایشان
 از میر محمد زاهد بن قاضی آلم هروی و ایشان از ملا محمد فاضل و ایشان از ملا
 یوسف کوسج قرا باغی و ایشان از میرزا جان و ایشان از ملا محمود شیرازی و
 ایشان از ملا جلال دوانی و ایشان از والد خود ملا اسعد بن عبدالرحیم و از
 ملا منظر الدین گازر دنی و ایشان هر دو از ملا سعد الدین تقی زانی شافعی و
 از سید شریف جرجانی خفی و ایشان از قطب الدین رازی و ایشان تقی زانی
 مذکور هر دو از قاضی عصفه و ایشان از ملا زین الدین و ایشان از قاضی بیضاوی
 و ایشان را سندی است تا شیخ ابوالحسن اشعری و در کتب تاریخ مشهور و معروف
 است باجمله محرر سطور باین سند مذکور اخذ گرداین فن دانشمندی و علم کلام
 و اصول را مخطوط با هم و رجال این سند همه مصنفین محققین مشغول به تصنیف
 و تدریس بودند بعد که غایت ایزدی رفیق حال شد علم اصول فقه و علم کلام
 را بر طریقه محدثین از دیگر شیوخ مین سندی و شکل ثانی را بهتر از شکل اول یافت
 و ادنی را با علی بدل ساخت معذراین امور پانزدگانه که ذکر شد حاجت نسان
 بدان در همه حال و در تحصیل هر علم منقول باقی است و احدی را استغنا از آن نیست
 و هر که مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین است و باجمله چون این طالب بعض
 مقدمات فن دانشمندی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و نحو آن
 یا در گفته باشد بعد از آن مطالعه کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب پیش نظر
 دارد و استاد مشفق او را برین قواعد کلیه آگاهی بخشد و بعد از آن در هر موضع

بر نکته کلام شارح مطلع سازد بسبب تمرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
 که احاطه بجزئیات و انتشار مثل آن بعد از احکام کلیات سهل تر می باشد مانند معرفت
 عروض نسبت بکسیکه ممارست دو اوین شعرا میکند و انتشار شعر میخواهد و غیر این
 نامبرده که عمده در دانشمندی ایشانند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
 مخلوط با علم کلام در اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با معقول آلوده نموده
 لباس است که طالب تمیز فنون دانشمندی از این علوم نمیکند و آن همه هیئت
 اجماعیه و صورت کذائی را یک علم و یک فن می انگارند چنانکه حال اکثر خام طبعان
 اهل زمان است پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انتشار اطرافش در نظر آنها
 و نه دانشمندی را نیک تر می ورزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و متمیز
 از علم پس چون این قواعد را یاد گیرند و در ذهن از فنون دانشمندی امری
 جامع محدود و متمیز پیدا شود بادی غایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
 علم جدا دراک کند و از هر جانب آنها محیط شود و ما امرید الا الاصلاح
 ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
 تعلیم شاگرد و نحو آن مفیدست همچنین از برای تالیف ضوابط چندست که در
 ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
 فهم دخل تمام است و لهذا جمعی که نهادرست دهند و مطالعه کنند علم مولفان کتب
 و استعداد و استحضارشان بیشتر باشد نسبت بعلمان و آموزندگان صرف و
 تالیف ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف نسیان از برای
 افاده بود و اعتبار در مولفات علماء بتالیفی است که در حین کمال علم و عبور

صورت بند و سخن در آن بر طریق تحقیق و تنقیح رود و در نه بسیار است که
 در بدایت تحصیل چیز با محقق می نماید و بعد از آنکه عبور بر کتب کثیره آن فن
 دست بهم میدهد ساخته و پرداخته پیشین تقویم پاریته می نماید بلکه تا مؤلف
 نشسته زندگی در سر و لباس عنصری در بردارد کتاب با انجام نمی تواند رسید
 و طره گفتگو سر از درازی نمی تواند چسبید که بعد از نظر ثانی و ثالث و بهم حیرا
 نقصانها گل میکند و خارها در خاطر هوشمند میگذرد بی روزیکه مؤلف تمام شود
 تالیف هم رنگ مؤلف بگیرد و از یک لب بستی کار سالها سال انجام می پذیرد
 آورده اند که رکن قلم و سخنانی میر عماد کاتب صفهانی وقتی علم مناقشه افرخت
 و اعتراض بر کلام استاد البغافه قاضی عبدالرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواب
 درستی تحریر نمود و باده صفائی بر مجلسیان عالم انصاف پیروز بدو جواش آنکه
 قد و قمر لی شی و ما ادسری او قمر لك املا و هو ان الانسان لا یكتب كتابا
 فی یومه الا یقول فی غده لو غیر هذا کان احسن ولو ترك ذلك لكان
 اولی و هذه عبرة عظيمة و حجة مستقيمة علی استیلاء صفة النقصان
 علی طبیعة الانسان انتهى و هرگاه که حکام کتاب علام الغیوب جلت عظمت و
 عمت رحمت باقتضای مصلحتی رنگ بگیرد اند و خزان نسخ بر بار سخن پیشین بهم
 میرساند که ما ننسخ من آیه او ننسخا نات بخیر منها او مثلها آتای کتاب و
 احکام ساکنان حیض امکان و فزورتگان انفل سا فلین چه رسد که بطریق
 اولی قابل تبیل و نیازمند تقویم و تعدیل است هر چند نسخ اول شرف حکمت و
 نسخ ثانی تبییه غفلت باشد اکثر مردم از طلبه علم و جرگه علما چون باین نکته نمی رسند

اعتراض تناقض احکام و اختلاف مسائل و تبیین تحقیقات در قضا و ایجاب
محققین و مؤلفات سابقین پیش می آرند و جمعی از اهل بدع و اصحاب فرغ
چون شترابی مهار از هر کتاب روایات و احکام بحسب هوای خود می برآرند
و امتیازی در تالیف او اهل و واسطه و اخر حال مؤلف نمی کنند و از اینجا شو
شعب بسیار در عامه خلق و خاصه ایشان واقع میشود و نمی دانند که مثلاً
تالیف غفوان زمان تحصیل و بدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد و آنچه
بعد از ماست علوم و مقاسبات مراتب منطوق و مفهوم نوشته رنگ آخر
دارد و ملا علی قاری گفته مآت الغزالی و البخاری علی صدره و امام الحرمین
عمری در سر علم کلام بسرا آورده و در آخر گفته اموت علی دین الحجاز و کدنگ
جمعی از اهل علم و دین در مسائل بسیار رجوع کرده اند و بر آن آگاه ساخته چنانکه
علامه شوکانی در مسئله خلع و الا قائل بود بآنکه خلع طلاق است سپس او را از نظر
در ادله ظاهر شد که طلاق نیست بلکه فسخ است و همچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
میگفت سپس در تحقیق ظاهر شد که مدرک رکعت نیست و علی هذا القیاس را
در چند مسئله اتفاق افتاد و لهذا دفتری از تالیف او اهل زمان تکمیل از دایره تالیف
و اعتماد بر انداخته شد و آنچه محقق قرار یافت نشاندی آن نموده آمد مع هذا در
بعض مسائل در رسائل سخن برد و قبول فرود آمد پس آنچه در آخر تالیف است الاخر
فالآخر همان را قول صحیح معتمداً باینکه گاشت و آنچه در اول او اهل است حسابی از آن
نمی توان برداشت زیرا که در بدو زمان طلب بلکه او اسطر فراغ جمع و تالیف بر
وضع دیگر بود و فراهم آوردن هر گونه سخن و کثرت قیل و قال و بزرگ گردانیدن

مؤلفات کجج روایات و درایات کتب فروع و جزآن از هر علم که در آن خائ
 نگارش باشد جولانی میکرد و خاطر موله بود و بعد از آنکه عبور بر جوامع تحقیقین معین
 جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علماء رسمیه و فضلاء
 کتابیه و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال اقبال حاصل شد معلوم گردید که
 جمع مطلق و بهرسانی اقوال کثیره در سلسله از مسائل و حکمی از احکام از دفا ترخیص
 و اطالت رسائل بفرامی روایت گشتی از طو امیر عظیمه خبری نیست و هر حرف
 شناس از جمله این کاری توانست کرد چنانکه امروز از صنایع علماء روزگار
 مشاهده است آنچه مشکلست تنقیح حکم و تحقیق سلسله جمیع اوله صحیح و نظر در آن و
 تاویه آن عبارت موجزه جامعۀ مانعه است پس بس ورنه این سلسله غیر متناهی
 است پس طالب راغب و خواهان نجات را فرض وقت است که میان اهل علم و
 مؤلفات ایشان اقبال کند و بهر خس و خاریا و نیرد و این اقبال حاصل میشود
 از صحبت تحقیقین علماء اولاً و از مطالعۀ منبع قداماء در تالیفات شان ثانیاً و از
 موازنه میان تصنیفات شهرت طلبان و مخالف خدا پرستان ثالثاً و از تعرض
 بنفحات الهی و بهر عصر را بجا و از ترک عصیبت و حمیت جاهلیت در تحصیل آراء
 اسلام خاساً و از عدم مجود بر تقلید آباء و شائخ و اساتذه سادساً و از سازنج
 گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابقاً و از قنوع بر کتب مفتاة فن حدیث
 و بذل فهم اندران بر اوضاع سلف صاحبین ثانیاً و از اشیار طریقه صدر اول
 بر شیده تا آخرین تا ساعاً و از تقدیم کتاب و سنت بر حمله ملل و نخل و جمیع اقوال
 و احوال اهل علم عاشره و لکن مراقبت این امور عشره بر وجهی که تفصیل بسیار

میخواهد اندازد فکر و فکر هر مدعی علم و صاحب مکاره نیست در حد کس اگر یکی
بدان موفق گردد غنیمت کبری است و صبر بر جفای گندم نمایان جو فروزش
و فضیلت مدعیان مفاخرت جو و تعقب سفاهت هم عصر و مطاعن مہنہان
اصح که دوست کمتر از دشمن خسر در دست نیست ۵

انی بلیت باهل الجہل فی مہن | قالوا ویرجال العلم قد قعدوا
وصیت دیگر در مقاله وضیہ گفتہ میان ما و اہل زمان اختلاف است
صلو فی نشان گویند کہ اصل مطلوب قناعت و بقا و استہلاک و انسلخ است و
مراعات معاش و اقامت طاعات بدنیہ کہ شرع بدان وارد شدہ از برای آنست
کہ ہمہ کس آن اصل نمی تواند بجا آورد و ملا یدہ را کلاہ کلاہ و شاع
بیان اصل فرمودہ است برای خاصہ و شکلمان گویند کہ غیر از آنچه شرع بدان
وارد شدہ چیزی مطلوب نیست و ما میگویم مطلوب باعتبار صورت نوعیہ
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکہ نوع انسان بوجہی مخلوق شدہ
کہ جامع است میان قوت ہمیمیہ و ملکیت و سعادت وی در تقویت قوت ملکیت
و شقاوت در تقویت قوت ہمیمیہ و بوجہی مخلوق شدہ کہ نفس وی رنگہای اعمال
و اخلاق قبول فرماید و در صدر خود درآرد و بعد موت آنرا مستحب سازد
مثال آنکہ بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستحب میسازد و لذت
بتجہ و حجت و غیر آن مہلا میگردد و بوجہی مخلوق است کہ می تواند حقوق بحظیرۃ
القدس و تلقی الہام از آنجا کند و آنچه در حکم الہام است از تلقی سرور و حجت
اگر نسبت آن ملائکہ ملایمتی دشتہ باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر بہ نسبت

ایشان منافرتی کسب نکرده بود با بجه چون نوع انسان بوجهی واقع شده است که اگر
ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی محض
فضل و کرم خود کار سازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان بدین
فرستاد تا نعمت تمام شود و ربوبیتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بارت
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شرع را از بسبب فیاض درین
کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سرایان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخل نیست و فنا و بقا و استهلاك و غیر اینها مطلوب
انداختن اعتبار خصوصیت افراد زیر آنکه بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوعیه نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشاره آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر گذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار نگونید با بجه افراد در مقدمات التلاخ و استهلاك و
مشغول شدن به کس و ناکس بآن و اعضاء است در ملت مصطفویه خدا رسم
کناد کسی را که سعی در احوال آنها کند گو بحسب بعض استعدادات صلی داشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیه زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده اند
بر حسب آن میگوئیم ما را بازید و عمر و کار نیست انشی گوئیم چون اصل فشار این چنان
در یافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از اینجا شناخته باشی که

جمله آن سائل و احوال که کلام شارع بر آن محمول نیست و ادله اسلام از کتاب
و سنت بر آن دلالت ندارند همه فضول و بی حاصل و محصول است و تکلیف هر
فرد بدان یا آنها که هر کس اندر آن خلاف مرضی خدا و رسول و مضاد مطلوب
شرع شریف باشد جمعی از اهل علم که بحجایت انقیاد باده عقل و نقل پر خسته
کوہ کندان و گاه بر آوردن بیش نیست زیرا که در صراح ادله تکلیف شرعی بدان
وارد نشده و رسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرموده و حق جل و علا
بالاتر از آن است که بر غیر تکلیف باز پرس فرماید و از هر فرد آنچه نمی آید بخواهد و
گرفتیم که بعض افراد فطره آشنا باین خلق آمده اند اما این خلق خاص آنها مقتضی
السلخ و استهلاك جمیع افرادی تواند شد بلکه خود بر آنها اعتراض شرع و درست
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقیه عارف قضی
شمار اسد پانی پتی رحمه الله تعالی را در بین وصیت سخن است چنانکه در شرح مقاله
وضیه بایضا حش پر خسته و معرفت را مقصود آتی از هر فرد بشر بیان ساخته و
نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن ببد عای صاحب وصیت است زیرا که هر دو
سخن را محمل دیگر است پس هر یکی از هر دو کلام در محل خود وارد شده و موجب
نظر در آن موجود نیست

طربنا بتعرض العذول بذکر	فمن یواد العذول یواد
-------------------------	----------------------

و باجملة فکر نجات ازین ابتلاء اگر باز پرسى از آن بیان آید و عفو آتی روی
نمایند نمی باید کرد چه لطائف و ضامرو و تطوار احوال قلب و مواجید و از وی
خاطر را در ظاهر شرع هیچ حکم نیست و نه حجت و اضحه است بلکه اشتغال در آن

از وادی کنا نخوض مع الخائنین میاید چیزی که مطلوب خالق از خلق نباشد ضرورست که ایتان بدان مرضی حق نبود و لا اقل از سوء فهم و خطا در کشف و وقوع در خلاف با ظاهر شرع خود اسن حاصل نیست و نقد جید را گذاشته در پس نیمه منخوش شتافتن یعنی چه و این همه تعققات شدیده و تکلفات عمیق و توجیهات بارده و تدقیقات فاسفه و تمقیرات دقیقه که احضار تصوفه و از اصحاب فروع در سائل باطن و ظاهر بر روی کار آمده چهر است هیچ نعمتی بالاتر از آن نیست که بنده در هر کار و بار خویش پابند حکم بنده لواز خود باشد و تا ممکن است هرگز از دایره رضا و تسلیم و بند او امر و نواهی او پابیر و نهند و اکتفا بر تحصیل مراتب اسلام و مناقب ایمان و مدارج ظاهر احسان فرماید تفصیل این اجمال را از رساله خطبه القدس که درین نزدیکی نوشته شد می باید جست و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب -

وصیت دیگر در تقاضای وضیة گفته ما مردم غریبیم که در دیار بنده و ستان آبایی ما بغرب افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که ما را بید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله الصلوات و التسلیات نزدیک میگردد و اند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر ارکان عادات و رسوم عرب اول که فشار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دست ندهیم و رسوم عجم و هند را در میان خود نگذاریم اخر جرح البغوی عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه ونحن باذریجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزر و اوارتدا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم لباس
 ابيكم اسمعيل واياكم والتنعروني الجحفه وعليكم بالشمس
 فانها حمام العرب وتمعدوا واخشوشنوا واخولقوا واعطوا
 الركب وانزوا وارمو الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل
 يعني چون عرب از برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه
 ترسیدند که مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
 بدیشان نامه نوشتند که از اربندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگزارید
 سوزه مار و بگذارید سراویل بار و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل علیه السلام
 را و خود را دوردارید از تنعم و بهیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آنکه
 آفتاب حمام عرب است و بر رسم قوم معد باشید و درشت لباس باشید و سخت
 گزرا ن باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگریید و رام سازید
 آنها را و جست کرده سوار شوید بر سپان و تیر اندازید بنشانهایکی از عادات شیعیه
 هندو آنست که چون شوهر زن بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این
 عادت اصلا در عرب نبود نه قبل از آنحضرت صلعم و نه در زمان آنحضرت صلعم و
 نه بعد آن حضرت صلعم خدا رحمت کند بر آن کس که این عادت شیعیه را متلاشی
 سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
 عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل
 دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نبی منکر همین است دیگر از عادات شیعیه
 مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلعم که شرف مادر دین و دنیا

با حضرت منتی بشود مهر ایل بیت خود که بهترین مردم اند و از ده اوقیه
 ونشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درهم است دیگر از عادات ما مردم اسه ان
 ست در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر گردن آنچه آنحضرت صلعم و شاد و یا
 مقرر فرموده اند و شادی ست ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر از
 باید گذشت یا اهتمام و التزام آن نباید کرد دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسه
 ست در اتم ها و رسوم و چلم و شش ما هی و فاتحه سالینه و این همه را در عیال
 وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت و ارثان میت تا سه روز و اطعام آن
 یک شبانه روز رسمی دیگر نباشد بعد سه روز نساء قبیلہ جمع شوند و طیب در
 ثیاب نساء میت استعمال کنند و اگر زوجه ست بعد از بقضاء عدت قطع احداث
 نمایند سعید از کسی ست که بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب مناسبت
 پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم
 شعر و معقول و هر چه ضروریه پیدا کرده اند و ملاحظه تاربخها و ماجریات ملوک
 و شاجرات اصحاب همه ضلالت در ضلالت ست و اگر رسم ما به مقتضای شتغال
 بآن گردد اینقدر خود ضرورتست که این را علم دنیا دانند و ازین مأتفر باشند
 و استغفار و ندامت کنند و ما را لایبست که بحرین محترمین رویم و روی خود
 را بر آن آسانا مالیم سعادت ما این ست و شقاوت ما در اعراض ازین انتهی
 و این وصیت با وجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بیشمارست که از اتمل در آن
 ظاهراً میشود و نظائر و اشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد و بزرگی
 و صنیع عرب عبار و صدر اول در هر آمد و شد قصر باید فرمود و از مراسم

و مواسم قرون ثلثه مشهود لما بالخير تجاوز نباید کرد که بعد از مضی آن زمان
 فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و آن
 از میان برخاست الا ماشاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
 اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی مساجد بروز جمعه است
 بعض سلف درین عبادت آنقدر اهتمام میکردند که پیش از باد بچای می فکند
 علی الصبح چو مردم بکار و بار روند

بلاکشان محبت بکوی یار روند

بدعت دیگر مذہب رفض و خروج و اعتزال و جبر و قدرت که این همه
 مذہب سر ایا پنجاست اندر بدعت دیگر گفتگو و تقریر سلسله وحدت و جو
 حضرت واجب تعالی ست قدس شانه سه

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد

نه فکر ت بغور صفاتش رسد

از برای رد این عقیده فاسده حکایت باینه یز بسطامی که در فوائد القواد
 ست بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شأنی گفته بعد
 از آن تا آخر عمر از آن استغفر شد و گفت این سخن من نیکو نگفتم چه بودی دوم
 این ساعت ز نار میگسلم و سلمان می شوم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایه او بود چون باینه نقل کرد و جهود
 گفتند تو چرا سلمان نمیشوی گفت چه سلمان شوم اگر اسلام آنت که خواجه
 باینه دیدت آن از من نیاید و اگر این ست که شما دارید مرا از همچو اسلام
 عاری آید سه

چیز و سرکار غلط سلطان در علم عمل یفسانه زدن

ز غرور لامل پیچیده تیر خطا بنشانه زدن

قال را در حال و حال را در قال دخل نیست

این مدعیان در طلبش بی خبر اند | آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد

بدعت دیگر تعظیم مغرط پیر و مرشد نمودن و شغل بر رخ صورت شیخ
فرمودن است و این کار منجر بکفر میگردد و العیاذ بالله تعالی

غیر حق بر هیچ دلت را بر بود | سدر راه تو همان خواهد بود

بدعت دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن آنرا
تقریبه نام کردن است و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاه پوشی و
سینه کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر و قهقهه کربلا بجا آوردن و این همه طرود
و مرود دست بحضرت معبود جل جلاله بدعت دیگر عقد مجلس و واژه
ربیع الاول است بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت
در آن نمودن و طعام نخچین و ثواب آن بروح مقدس نبوت رسانیدن و
نزد ذکر ولادت برپا برخاستن و نحو آن و یازدهم ربیع الثانی محفل کرامات
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره آرستن که این افعال را در شرع مطهر سنت
سنور جواز نیست حکیم امت نبی کریم شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی میقول
جمیل فی بیان سواد السبیل فرموده و اما الآفات التي تعذی الوحاط فی
زماننا فمنها عدم تمییز هم بین الموضوعات و غیرها بل غالب
کلامهم الموضوعات والمحرمات و ذکرهم الصلوات والدعوات
التي عدوها المحدثون من الموضوعات ومنها مبالغتهم فی الشئ
من الترغیب والترهیب و منها قصصهم قصه کربلا والوفات و غیر

ذلک من المواسم وخطبهم فیها والله اعلم انتهی مراد بوفات و مواسم
 محفل سیلاد و یازدهم شیخ جیلانی و اعراس پیران و امثال آنست بدعت
 و دیگر رسوم و دهم و بستم و چشم ماهی و سالانه اموات است و بر سر
 هر سال طعام بختن از برای آنها و این همه از رسوم شوم همدست که بنا بر
 اختلاط اهل اسلام با اینها در ایشان پیدا آمد بدعت دیگر عرس بزرگان
 است که مانا حج میشود و آنرا در زبان هند سیله و سیدنی گویند دیگر ساختن قبور
 سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبر پوش و راندن گس از بالای آن تا مالیدن
 صندل و شستن آن است و مقرر نمودن سده و چوبدار و فرارش بر مزارات
 امراء بدعت شعار و این همه اسراف در انفاق محرم و افراط در امور منوعه
 شرع است و قوالان بد آواز و مطربان فرامیز نواز بلکه زنان فاحشه و غشایان
 که انجامی بر آیند و میرقصند حرام و مردود و جبری عظیمه است دیگر تعیین کینوع
 طعام است از برای هر یکی از اولیاء اموات رضی الله عنهم که از برای ثواب رسانانی
 بروح فلان و بهمان فلان قسم طعام می باید بخت و نحو آن دیگر طریقه پنج آیت
 است که پاره از طعام عرس را بسترک میستانند و این همه ناشروع است طریقه
 ایصال ثواب بیت که در سنت ثابت شده کافی است بدون این قیود و رسوم
 سعد بن عباد از برای مادر خود چاه کند و گفت هذه لام سعدی و اة ابوداؤد
 والنسائی و عائشه از طرف برادر خود عبد الرحمن بردا آزاد کرد و در هر نماز پنجگانه
 در قعده آخره دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخوانند درین باب جمیع طریقه
 ابلغ و اصوب است دیگر رفتن ست بقبور پرنور اولیاء الله بنا بر استمداد در انجاء

حاجات و حصول مرادات که این را در طریقه انیقه شریعت حقّه جواز نیست حکیم
 امت محمدیه مولانا ولی الله دهلوی در تفصیلات نوشته کل من ذهب الی بلدة
 اجمیر اوالی قبر سلاطین مسعود او ما ضاهاها لاجل حاجة یطلبها فان
 اثر انما کبیرا من القتل والزنا لیس مثله الا مثل من کان یعبد المصنوعات
 او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لانصرح بالتکفیر لعدم النص
 من الشارع فی هذا الامر المخصوص انتهى بعده در وصایا سفر زیارت مزار
 مطهر معطر منور نبوی صلعم را جائز گفته و بعض احادیث وارده را درین باب
 روایت نموده اما نزد محققین در صحت آن احادیث و در دخول بودن آنها از
 برای احتجاج برین حکم سخن نیست اما رسم قدیم اهل علم بر آن جاری و ساری است
 که هر که از ایشان گنج میرود بزمینه منوره علی صاحبها الصلوٰۃ میرسد در وصایا
 گفته وقت فیض پرداز و ساعت دلنواز که حضرت ولی کرامت طراز و صوفی صفا
 و مساز و زاہد نفس گذار و عارف بلند پرواز و مجاهد کفر انداز و قیاس جت بر انداز
 امیر المؤمنین و امام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسما
 بعبادت حج عظمت حج از مکّه معظمه و بکه مکرمه قاصد سفر قدس اثر مدینه طیبہ بلده
 مطیبہ شد چنان مشاهد گشت که گویا سید المسلمین و خاتم النبیین صلعم استاده اند و
 بضعه رسول فاطمه تبول در پس پشت آنجناب تشریف میدارند و هر دو دست و
 درباره فرزندار جنبند سید احمد نجات یابند در از کرده اند

نعره بلبل خوش خوان بسجودانی حیثیت	شه خوشا سومی چین رو که ترا میخواند
چون نزل وی قدس سره در مدینه شد و قریب حرم مقدس در قصری رخت آفتاب	

از دیدن خورشید خبردار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیام صبار زنده جاوید نازد	این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بجوم شد بصیر ظاهر و بصیرت باطن مشاهده انوار ختم رسل
صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر و بر و نهاده دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
سید احمد میدانی که این چسبیت سنت مطهره و شریعت حق منبت بگیر سید
بفرط شوق آنرا بدو دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت نزد حمل بیک دست
سبارک خویش بر سرش گذاشت

اقبال و دولت امشب ز وصلش	ما را غلام ست الحمد لله
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد لله

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و
محدثات شاید آنست که زیارت نبوی شمر بر کات صوری و معنوی است و
شک نیست که نفس زیارت مرقد مغیر و تربت مطهر جناب رسالت صلعم اشرف
و اگر مزیارات است درین سئله و در سئله انتفاع او بیا از ارواح اولیاء و انبیاء
بقدر تناسب حال بدون تقیید بر رسوم و بدعات رجال و اهل ضلال خود چندین
خلاف بیان اهل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبول
بغرضهای مذکور است که شرع شریف بدان دستوری نداده و هرگز نیت سجد
نبوت میکنند بی شبهه مذکور زیارت میگرد و هم خرم و هم ثواب بدست او میرسد
اللبا و ابن طاب و از مزالت اقدام و مضائق افهام علماء بیرون می رود

و این طریق حاصل میشود و جمع میان روایات و تعصب و محبت جاهلیت
میان برین چیز و الله اعلم بعد گفته سید احمد رح میفرمود ما را هر چه حاصل شده
ست همه از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شده

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد | کلی میسر شودش روی براه آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان است بر قبر بعد از تدفین که در بعض بلاد متبعین
آنرا میکنند و این اذان از سنت مسنون نیست در عالمگیری گفته یکره عند
القبر ما لم یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارت و الدعاء
عند قاضا و در در البحار گفته من البدع التي شاعت فی بلاد الهند
الاذان علی القبر بعد الدفن این حجر کمی از شافعیه و خیر الدین ربلی از حنفیه در
حاشیه بحر الرائق بر این بدعت پرداخته اند بدعت دیگر گفتن کلمه
الصلوة الصلوة است میان دو اذان جمعه و زود نماز تراویح و تورشتی
در شرح مصابیح نوشته اما النداء بالصلوة الصلوة الذي یقتاده
الناس بعد الاذان علی ابواب المسجد فانه بدعة تدخل فی القسم
المنهی عنه بدعت دیگر گفتن الصلوة والسلام علیک یا رسول الله
یا علی رسول الله است بعد از اذان نماز که حدوث آن در نوشته شده و
بعض بحسنه بودن آن رفته و قول این بعض مردودست از کلیات شرع
و لهذا در قیامی ذخیره السالکین و جز آن بدعت سیئه اش بودن نوشته
بدعت دیگر نهادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنهاست نزد ائمه
ان محمد رسول الله چه احادیث مرویه در سند این عمل همه موضوع و

بی اصل است سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دینار در تمیز الطب عن الخبیث
 و زرقانی و محمد طاهر فتنی و علی قاری و غیر هم رحمهم الله تعالی نص کرده اند
 بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع
 آن نموده و صاحب خیر جاری از عبارت عمده القاری للعینی با حنفی منع
 آن فهمیده بدعت و دیگر دست برداشتن بدعت میان هر دو خطب جمع
 و این فعل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی است در لمعات گفته
 لم یصح فی هذا الموضع الدعاء من النبی صلعم و سنناتی در حاشیه هدایه
 گفته رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع خطب
 آنرا حرام نوشته و شله فی فتاوی جامع الروایات و ذخیره السالکین بدعت
 و دیگر ممانعت بعد از نماز عید که مردم بیجا با با هم می چسبند و همچنین مصافحه
 بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام اعظم و امام محمد مکروه است و در دُرُخْتِ که
 بتقلید نوی این مصافحه را لا باس به گفته شامی در حاشیه تعقیبش نموده و در
 مرقاة گفته و اما عند الخفیة فمکرهة بدعت و دیگر اسراف است
 در مواقع سرور و مواضع جور همچو نکاح و ختان و ولادت با آنکه در حدیث ابن
 عباس مرفوعاً همین قدر آمده الختان سنة للرجال و مکرمه للنساء
 و راه احمد و الطبرانی بدعت و دیگر رسوم ماتم و احادیث از گریه
 زاری و آه و ناله و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الهی و بعضی از آن قائل
 را بحد کفر می رساند

شرط است که در امر قضا دم نزن	زینگونه که گفتی تونه مردی نزن
------------------------------	-------------------------------

گل را چه مجال است که پرسد ز کمال | گز بهر چه سازی و چرا میشکنی

در حدیث شریف آمده که لایحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان
تحد علی میت فوق ثلث لیل الا علی نزع اربعة اشهر وعشرا
رواه الشیخان عن امر حیدبة وزینب بنت جحش ودر حدیث ابن مسعود
ست مرفوعا لیس منا من ضوب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی
الجاهلیة بدعت و یگیر عارست از نکاح ثانی ارا ملة وایامی با آنکه در آن
کریم آمده و آنکه الایامی منکم ودر حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی
مکاترکم الامم و لا تکلوا کرهات النصارى رواه البیهقی و عار
از سنت ثابتة اسلام قرینة کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن شبرکه مرفوعا
بنفط ایما امرأة قعدت علی بیت اولادها فھی معی فی الجنة آمده سنائی
این حکم نیست زیرا که در آن منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که شتبا
نیست و فرزندان را می پرورد و سی را این اجر باشد سخن در زنان جوان ست که
بی شوی بسر نتوانند کرد بدعت و یگیر افزونی مهر نکاح ست که بمات
والوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقه سنت و مخالف سیرت سلف است
ست هر قدر کابین کمتر برکت بیشتر و یگیر قنہ رقص و سرود و فرامیر لویان
و تقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از
عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین چیز یا آیین متهم از بدین
پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در تیج کتابی از کتب ای
وفقه جواز آن مرقوم نیست تا با حدیث شریف چه رسد و یگیر شغل ست ایشق

مجازی و امر و باز می که عین مفسده طرازی و ستم سازی است و گویا ازین
 خدایی نیازی است در پرده پاکبازی نمی نی بلکه بر کشور ایمان و اسلام ترکتازی
 و ظلم پرداز می ست خواه این اشتغلی با عجمی باشد یا مجازی

ای دیده که نادیده زین گوش کن این بند | دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد

و این طریق مضیق را بیل حصول حب حقیقی گردانیدن و سوسه شیطان
 بیش نیست از مشایخ کبار مثل سید عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین بهر در
 و خواجه معین الدین چشتی و خواجه بابا الدین نقشبند و امثال و اتباع ایشان
 رحمهم الله تعالی و ایانا مشغولی باین کار منقول نیست و نه از مولفات و فوظات
 این بزرگان ثبوت این معنی آمده و نه احدی از مجتهدین مذاهب و فقهاربان
 رفته بلکه اصلش از قوم لوط علیه السلام است که در قرآن شریف بر آن نفرین
 آمده و محبت مومنان منحصرت در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد
 محبا لله بدعت و دیگر از کار و اشغال محدثه مثل یاعلی یا حسین یا خواجه
 یا سیر یا قطب یا غوث و نحو آن بجای نام پاک الله گفتن و خواندن و یا شیخ جیلانی
 شمس الدین بر زبان آوردن و دو گانه وی روح گردانیدن و پشت بجانب بغداد کردن
 و اولیاد را حاضر و ناظر و متصرف در امور خلق اعتقاد کردن و نحو آن و این کار از
 بدعت گذشته بسر حد کفر میرساند فضل ذکر لا اله الا الله است ابو الشیخ در عظمه
 از ابی هریره مرفوعا آورده فکر ساعه خیر من عبادۃ ستین سنه
 بدعت و دیگر اسناد مکرر و هه و القاب و خطاب ستم شده است مثل عبد الرسول
 و عبد النبی و عبد الولی و رسول نجش و نبی نجش و حسن نجش و امام نجش و خواجه نجش

و شیخ داد و امیرداد و پیرداد و نحو آن که صفار و امان این نامها
 آلوده چرک شرک است و خطاب اولی الامر همچو سلیمان جاه و آصف جاه و
 ثریا جاه سراسر کذب و زور آحادیست صحیح و آورده در باب اسما و این
 همه مخدرات میکنند دلالت یا اشاره بخاری از ابی هریره مرفوعاً آورده اخفی
 الاسماء یوم القیامة عند الله رجل یسمی مملک الاملاک مراده البخاری
 بدعت و دیگر مرج کردن شعرا و نشیان ست امرا و مسلمین ابدال و سخا و جز
 آن مثل مولی ملوک العرب و العجم و سلطان الخاققین و شنشاه نشاکین آنحضرت
 فرموده در دهان مدح سربان خاک انباشید این ست خلاصه آنچه رئیس محرم
 وزیرالدوله وزیر محمد خان والی تونک در کتاب مذکور نوشته غفر الله لنا وله
 و جزاه عنا خیر او این کتاب و صایای او کتابی خوب است جز آنکه طول مفراط
 دارد در عبارت و مقتصرست بر حکایات و آنچه در رد این بدعات بطور
 انمودن بعضی از روایات فقهیه ذکر نموده حجت است بر تعلدین مذاهب ورنه
 اهل حق محتاج همچو نقول نیستند چه ایشان را روایت مغنی ست از رای و
 اقوال جمهور و باجمله اصل کار در دین اتباع سنت مطهره سید المرسلین است
 صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین بازید و عمر و کار نیست پس بمت آنست که
 تابع دلیل باید بود و از همه قال و قیل باید در گذشت و در قدوه حق و اسوه
 صواب بمالات بخلاف احدی هر که باشد و هر کجا که باشد نباید کرد که دنیا
 روزی چند است و آخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و بهمان
 نپرسند بلکه از بهین اتباع حدیث و قرآن حساب بگیرند بیشتر مردم اندیشه

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح ابناء عصر و رد و بدل اهل بهر
مانع میشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در
کتاب رب العالمین آنست که لایخافون فی الله لومة لائم و در حدیث
شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس بر
جرح و قدح همنفسان و هم عصران و جفا و مخالفان و اید او معاندان از حق
بخت و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید در گذشت که در حدیث آمده
اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الا مثل فلا مثل شیاطین الجن والانس در
هر عصر بیار و بشیار اند و اسباب ترزل و مواضلال و صنائع و بدائع شرک
و بدیع و محدثات در هر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلاداران
دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اهل قرابت و احباب هم نواله و هم پیالان
اقوی بواعث و اکمل عوامل برگزیناری در آنها در هر جا حاضر پس شاهبازی
باید که درین رتخیز مصائب و طوفان ضلالت خود را بخت عالی و عسکرم
ستلای ازین ورطه هلاک بساحل نجات افکند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم
عالم تقدیم دهد و در برابر رضای الهی و اتباع رسالت پناهی از جمله خویش و
بیگانه بگسلد و از همگان کناره گیر شده همنشین مجالس علوم کتاب و سنت گردد

بیای عشق رسوائی جهانم کن که بکینزی	نصیحتهای بیدردان شنیدنی آرزو دارا
------------------------------------	-----------------------------------

و رسد در القایل

ملت عشق از همه ملت جداست	عاشقان را ندیده ملت خداست
--------------------------	---------------------------

وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادراک منکرم عیسی بن مریم

فلیقرء منی السلام این بنده آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام را
 دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من آنرا ندانم یا فتم هر سیکه از اولاد یا
 اتباع من زمانه بهجت نشان آنحضرت دریابد عرض تمام کند در تبلیغ سلام تا کی تبیه
 آخره از کتاب مجیدیه باب ششم بگذافی المقالة الوضیة و درین عبارت اشارت است بقرن
 زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بر زمین و اول کسی که این وصیت کرد چنانکه در
 شرح وصایاست شیخ محمد بن یحیی بن محمد بن یوسف بن علی ست لکن لفظ وی صحیح
 اینست ولا یقبلوا کلاما من ذوق احد الا من ادراک منهم الامام محمد
 المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انقی اما درین سلام حواله بحدیث شریف
 نیست و چه قسم می تواند شد که در خبر ذکر ابلاغ سلام بعیسی علیه السلام است نه بمهدی
 و شیخ خوب الله رحمه الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فخر زائر آل ابدی
 محدث گلی است رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که از اینجا بخاطر رسید
 که صاحب وصیت را با الهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود نبوعی
 قریب است که کسی از مریدان و شاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
 نه آنست زیرا که تاحال این امر وقوع نیافته و زیاده بر پانصد سال گذشته پس
 مراد آنست که چون زمان مذکور مهتمست و تعیین آن باشد لال یا یکشف به نهجی
 که تطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری است که در عدم جواز آن
 ارباب نیست پس قریب و بعد آن زمان هر دو امکان دارد در صورت قریب
 هر کس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب رساند
 چنانکه امم سالفه از کتب آسمانی و اخبار انبیاء علیهم السلام فرود قدوم برکات

از و حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ایقته در مدینه سکینه و حوالی آن مصر
 سعادت قرنیه توطن بردند و سلف بخلف وصیت رسانیدن سلام بدان عالمیقا
 می کردند و نالی قوله بدین امیدین هم وصیت سکینه هر کس که برین نوشته من مطلع شود
 و آن زمان مبارک را تعیین کننده آن تا حال سالک مسلک خطا بوده است و باید
 سلام مرا معرض درگاه و رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گناهای من از وی
 رضی الله عنه دعا خواهد آهستی گویم چون آمدن مهدی موعود است و وی آخر ائمه
 ست از ائمه اسلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگر چه ذکرش
 در حدیثی بایقته نشده و آنچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام است
 پس پس و لهذا در دوسه موضع از مؤلفات خودم آرزوی رسانیدن سلام نبوت
 بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز به بحیثیت این بزرگواران بشمول مهدی
 علیه السلام بزبان خامه می سپارم و اگر چه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
 السلام نمیدانم و نه تعیین آن بپیر اما قرآن حالیه و ایارات شرعیه مشیرت
 بقرب آن زمان بکثرت نشان و ما اقرب ما هوات و ما ابعد ما هوفات
 و کیف که مقدمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب است و وقوف
 علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود در روز افزون و این مائمه
 سینر بهم از هجرت در انقراض و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
 ظهور وی علیه السلام در اول مائمه ناظر پس اگر در اس همین مائمه آیه این نعمت
 بوجود آید استبعاد نیست و اگر تا سه حد مائمه دیگر و پنجم آکشد نیز امکان دارد و
 علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخد مت جناب

مهدی علیه السلام ازین هر دو هر چه پیشتر شود از اعظم سعادت و اکرم مفارقت
و مباهات است امیدواریم که اگر زمانه ایشان را در یابیم خود باین سعادت قیام کنیم
ورنه هر که از اخلاف ما آن زمان سعادت اقتران را در یابد حرص تمام کند بر
رسانیدن سلام رسالت و سلام احقر این است و بهم بعض سلام خود بر آن پیغمبر
و امام ملت و بر استحصال شرف خدمت تا چند آخر از جنود محمدیه و عسکر سپین از
عساکر احمدیه ماباشیم

عمر بگذشت بجز رمی اگر روز سپین	ختم بر دولت دیدار شود بای نیست
--------------------------------	--------------------------------

وصیت دیگر آنکه منجمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست که در
مناحت و نینداری را منظور دارند چون دین زمانه مذہب رفض و تشیع و اکثر
خانهای شیوع یافته و در قصبات بسبب سبقت برادری با یکدیگر قرابت میکنند
و شرفدار را بیشتر نظر بر جلوسب یا رفاه معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
در مناحت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را بجا که نکاح پسر افاضی یا شتم
برفض اگر چه از ذوی القربی و از اهل جلد خود باشد هرگز نباید در آورد و گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نه دختر که ام شیعه را علی اختلاف انواع علم از برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت و همچنین درین زمانه کثرت بدعات و محدثات بتی
درجه و نهایت عموم رسیده و کم خانه از اهل علم و نسب باشد که از آن خانی مانده الا ماشاء
الله تعالی پس تا تواند باین شرکان و بدعتیان قرابت و قرابت نکند بلکه دین را
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دهد آنحضرت فرمود صلعم تنکم المرأة لاربع
لما لها و حسبها و جمالها و دینها فاظفر بذات الدین تربت یدک و راه

البخاري ومسلم متفقاً عليه من حديث أبي هريرة رَفَعَ الباري كَفَتْ
 الكفأة في الدين متفق عليه فلا تحل المسلمة لكافر أصلاً ودرجاً
 وغيره مني حديث مذكور كَفَتْ وفي حديث جابر فعليك بذات الدين والمعن
 ان الاثني بذي الدين والمروة ان يكون الدين مطهر نظره في كل شيء
 لا سيما فيما تطول صحبته فأمرة النبي صلعم بتحصيل حاجة الدين
 الذي هو غاية البغية وقد وقع في حديث عبد الله بن عمرو عند ابن ماجه
 رفعه لا تزوجوا النساء الحسنهن نفسي حسنهن ان يردينهن اى يهلكن
 ولا تزوجوهن لا موالهن نفسي موالهن اى يطغيهن ولكن تزوجوهن
 على الدين ولا ممة سوداء ذات دين افضل وقوله تربت يدك املصقت
 بالتراب وهى كناية عن الفقر وهو خبر بمعنى الدعاء لكن لا يراد بحقيقته
 وبهذا اجزم صاحب المدة وزاد غيره ان صدور ذلك من النبي صلعم في
 حق مسلم لا يستجاب بشرطه ذلك على ربه وحكى ابن العربي ان معناه
 استغنت وردد بان المعروف اتراب اذا استغنى وتراب اذا افتقر ووجه
 بان الغنا الناشى عن المال تراب لان جميع ما في الدنيا تراب ولا يخفى بعده
 قال القرطبي معنى الحديث ان هذه الخصال الاربع هى التى يرغب فى نكاح
 المرأة لاجلها فهو خير عما فى الوجود من ذلك لانه وقع الامر
 بذلك بل ظاهراً باحة النكاح لقصد كل من ذلك لكن قصد
 الدين اولى قال ولا يظن من هذا الحديث ان هذه الاربع يؤخذ منها
 الكفأة اى تنكح فيها فان ذلك لم يقبل به احد فيما علمت وان

كانوا يختلفوا في الكهانة ما هي انتهى ما في الفقه وبالجملة ازین عبارت
 که در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد که دین مقدم است بر بهیضال
 و اعتبار نسب در کفارت چیزی نیست و معذرت میگویم که نکاح با زن مسلمة بنا
 مال و حسب و جمال ناجا زست زیرا که در حدیث مذکور آمده که تنکح المرأة کلابهم
 لعلها و حسبها و جمالها و دینها و لکن باینقدر است که شارع دین را برین بهر
 چیز ترجیح داده پس اگر باین یکی ازین اشیا از نشئه هم جمع کرد و در آنها نعمت بلکه
 نور علی نور باشد و نه دین را بر همه مقدم باید داشت زیرا که روز قیامت سوای
 دین و تقوی چیزی دیگر بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند
 الله اتقاکم و دولت دنیا اعتبار ندارد که شتق از تداول است المال غدا
 وراثته و در بستان المحدثین نوشته که پدر عبد بن المبارک غلام ترک
 بود مالک وی روزی از وی درباره که خدائی دختر خود که بچه جوانی رسیده شود
 خواست مبارک گفت عربان جاهلیت دختر خود برای حسب و نسب میدادند
 و یهودیان برای مال و نصاری برای جمالی و در اسلام دین را اعتبار است ازین
 هر چهار بهر چه پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک و عقل و بی بسیار
 خوش آمد بخانه رفته باور دختر این شوره بیان کرد و گفت میخواهم که دختر خود
 را بمبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری سرآمد زمانه است گو غلام باش
 مادرش نیز راضی شد و دختر را با و دادند از وی عبد بن المبارک بوجود آمد
 انتی و رتبه عبد الله در جماعه اهل علم معلوم است شعراء عصر در مدحش قصائد

پرداخته اند و قطعات انشا کرده از انجمله این قطعه است ۵

اذا ساء عبد الله من مرو ليلته	فقد ساء عنها نورها وجمالها
اذا ذكر الاخيار في كل بلدة	فهو انجم فيها وانت هلالها

اما حسن مافی النجم المقبول من شرائع الرسول که مستبر در کفایت دین و خلق
ست نه نسب و اگر اعتبار نسب و صناعت کنند پس اشرف انساب نبی هائم
ست و فضل صنائع صنعت علم و تزوج با غیر کفو در نسب و مال از اصحاب نوازل
ست بر سیکه ایمان بخدا و روز آخرت نیاورده انتهی گویم این عبارت خلاصه
و فخر طویل و زبده اکثر قال و قیل و حاصل مباحث جلیل بعد از جمیل و عصاره مدلول
احادیث رسول جلیل است صلعم زیرا که در حدیث شریف بروایت ابی هریره رضی
الله عنه آمده که آنحضرت فرمود اذا خطب اليکم من ترضون دینه و خلقه
فزوجوه ان لا تغفلوا تکن فتنه فی الارض و فساد عریض مرواه الترمذی
و در معنی این حدیث حدیثهاست و منطوق همه ما تقدیم امر دین بر امور دنیا
در باب تزوج و موید اوست حدیث عبد الله بن عمر و مرفوعا الدینا کلها متاع
و خیر متاع الدنیا المرأة الصالحة و ما مسلم چه صلاح عبارت از دینداری خدا پرستی
ست و هرگز در هیچ حدیثی از اعتبار نسب را نمی توان یافت و لفظ حسب که در
حدیث تقدم گذشته مراد بدان خصال حمیده است شرعاً و عرفاً که در مرد و آباء
او یافته شود لا غیر و لنعم ما قیل ۵

اعتبار شرف آدمیان از حسب است	بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافیه است
------------------------------	-----------------------------------

و علامه دوران عبد الله بن احمد بن ابی سودان رح را درین باب رساله مبسوط

ست که آنرا کتاب تعریف التیقظ والاعتباه لما یقع فی مسائل الکفارة من الشبهة
نام کرده و در تحقیق کفارت نسب و عدم اعتبارش در آنکه داد تحقیق داده فان
شئت زیاده الاطلاع فرابعه و آنکه در احادیث ترغیب و نساء قریش
تزوج با بکر و مناکحت با و لود و وود و حر اتر آمده مقصود بدان نه نسب است بلکه
مصلح دیگرست که خود در ان احادیث ذکر یافته چنانکه در حدیث ابی هریره است
قال قال رسول الله صلعم خیر نساء هرکن الا اهل صالح نساء قریش
احناه علی ولد فی صغره و ارعاه علی نرجه فی ذات یدة متفق علیه
پس خیریت ایشان را بنا بر رضو و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمده مرفوعا
فهذا بکر اتلا عبها و تلا عبك متفق علیه و در حدیث عتب بن عویم بن
ساعده انصاری است قال قال رسول الله صلعم علیکم بالاجار فانهن
احذب افولها و اتفق امرها ما و ارضی بالیسیر رواه ابن ماجه مرسل
و در حدیث متعل بن یسار آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاتر بکوا لامر رواه ابوداؤد و النسائی و در حدیث انس
ست که قال قال رسول الله صلعم من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا
فلیتزوج الحوائر رواه ابن ماجه و درین حدیث فضیلت تزوج با حرائر
ست و منع از نکاح با امار شرعیه نیست اما درین زمان وجود چنین امار معدوم
بوده و آنچه ازین جنس نزد اکثر مردمست خلاف صورت شرعی است و باجمله
تازن آزاد میسر آید کسی چه بکنیز گزاید و این ترجیح نه بنابر آنست که نسبت
است در کفارت بلکه بسبب آنست که زن آزاد صالح و شائسته می باشد

غالباً یعنی نسبت بامت و صلاح زن مطلوب است و آن عبارت از حسن اسلام
 اوست و آنرا در حدیث ابی امامه آمده عن النبی صلعم انه يقول ما استفاد
 المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من نزو جة صالحة ان امرها اطاعته
 وان نظر اليها سترته وان اقسم عليها ابرته وان غاب عنها نصحتة
 فی نفسها و ما له سر و اة ابن ماجة و تفسیر صاحب که درین حدیث از کلام جناب
 نبوت ذکر یافت معنی است از جمله قیل و قال و راجع است بسوی او صاف
 اسلامیة و اخلاق ایمانیة نه بسوی نسب و کیف که در قرآن مجید نص است بر عدم
 نفع نسب روز قیامت کما قال تعالی فلا انساب بینهم یومئذ و لا
 يتساءلون حافظ در فتح الباری زیر کریمه و هو الذی خلق من الماء
 بشرا فجعله نسبا و صهرا الآیه گفته قال الفراء النسب من لا یجل نکاحه
 و الصهر من یجل نکاحه فكان المصنف یعنی البخاری لما رأى المحصر
 و قهر بالقسمین صلح التمسک بالعروة لوجود الصلاحیة الاما دل الدلیل
 علی اعتبارہ و هو استثناء الکافر اتقی و این عبارت ناظر است در آنکه
 اصل در کفارت اسلام و صلاح است پس پس بعده گفته و قد جزم با اعتبار
 الکفاءة یتخص بالذین مالک و نقل عن عمرو بن مسعود و من التابعین
 عن محمد بن سید بن و عمر بن عبد العزیز و اعتبر الکفاءة فی
 النسب الجمهور و قال ابو حنیفة قریش کفاء بعضهم بعضا و العرب
 كذلك و لیس احد من العرب کفو القریش کما لیس احد من غیر العرب کفو
 للعرب و هو وجه الشافعیة و الصحیح تقدیر بنی هاشم و المطلب علی غیرهم

ومن عدا هؤلاء الكفاء بعضهم لبعض وقال الثوري اذا نكح المولى العرسية
 بنفسه النكاح وبه قال احمد في رواية وتوسط الشافعي فقال ليس نكاح
 سكر الا كفاء حراما فارده النكاح وانما هو تقصير بالمرأة والا ولياء فاذا
 مضى وصححون حقا لهم تركوه فلو رضوا الا واحدا فله فسخه وذكر ان المعنى
 في اشتراط الولاية في النكاح لثلاث تضييع المرأة نفسها في غير كفوا انتهى
 ولم يثبت في اعتبار الكفاءة بالنسب حديث واما ما أخرجه البزار
 من حديث معاذ رفعه العرب بعضهم كفاء بعض والمولى بعضهم
 كفاء بعض فاسناده ضعيف واحتج البيهقي بحديث وثلاثة مرفوعا
 ان الله اصطفى بني كنانة من بني اسمعيل الحديث وهو صحيح أخرجه
 مسلم لكن في الاحتجاج به لذلك نظر لكن ضم بعضهم اليه قد موافق شيئا
 ولا تقدموا ونقل ابن المنذر عن البويطي ان الشافعي قال الكفاءة في
 الدين وهو كذلك في مختصر البويطي قال الرازي وهو خلاف المشهور
 ونقل الآبري عن الربيع ان رجلا سأل الشافعي عنه فقال انا عربي لا
 تسألني عن هذا انتهى كلام الفقيه گويم حديث قد موافق شيئا اگر ثابت
 شود نص نیست در باب کفایت نسب بلکه درباره امامت و خلافت است
 و نیز مذہب شافعی اگر چه مشهور نباشد موافق مذہب مالک است گو یا
 شاگرد دین سله همزمان استاد آمد و هو الصواب و از اینجا شافعی باقی
 که اقوی مذہب درباره کفایت نکاح مذہب امام دارالاجرة مالک بن انس است
 رضی الله عنه و خصایه اهل حدیث قدیم و حدیثی بهمین جانب رفته اند و خفیه

و غیره که اعتبار دیگر چیزها از اتحاد نسب و حرفه و مال و نحو بایسکند آثار قتی از
علم بران نیست و هرگز دیلی از ادله شرعییه ساعدت مختار ایشان نمیکند چنانچه
کثیر از خلفاء بنی عباس و بنی امیه را والدات همین امهات اولاد بوده اند چنانکه
از تاریخ خلفاء و جز آن ظاهرست و عصبائیه اهل بیت خصوصاً امه شاعشه
را غالباً همچنین اتفاق افتاده چنانکه از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
النبی المختار ثابتست و گذرگاه گروه صحابه بسیاری را از اماما شرعییه درجه اوله
عقد خود در آورده اند چنانکه از کتب سیر روشنست و تمامه شرفا که معظمه
الی الآن و جمیع عمرت مین و جز آن تا الحال بر همین طریق سالیست و ازینها
چه میتوان گفت که خود شایع علیه السلام را در ازواج مطهرات ازین قسم جمع
نساء اتفاق افتاده و جز چهار پنج زن همه با غیر قریشیه اند پس اعتبار نسب
کجا ماند خاصه از طرف امهات و این همه تعصب و نصف و محبت جاهلیت که
اهل قصبات داشتند از نسب والدات رعایت مینمایند همه بی اصلست
ظلمات بعضها فوق بعض آنچه در شرع مظهر آمده اعتبار نسب از
طرف پدرست گو مادر از غیر قبیل و لطن و قحذوی باشد آری نکاح صحیح شرعی
با عدم سفاح و وجود دین و حسن خلق و صلاح ضرورت این عصبیت جهانی
عظیم را از پیران و دختران شمیم بشرافت و شیخوخت از سنت نکاح محروم
داشته و بسبب فتنه عظمی و فساد عریض گردیده چنانکه خبر صادق مصدوق در
حدیث تقدم بدان اشعار کرده بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوتست
و با جمله هر که راجی تعارب و راضی برضار رسول مقرب باشد او را ضرورت

که در باب کفایت سناحت ذکر و اناث و اخلاف و اولاد خود شیوه مرضیه
 سلف صالح را برگزینید و برگزیده و عمر و قتر سنج نکنند و بدانند که در نسب او خواه
 سید باشد یا شیخ یا جز آن از اختلاف امهات نقصانی روی نمیدهند بخاری در
 صحیح خود بر اثبات این مدعا حدیث عائشه در قصه ضباعه بنت الزبیر بن عبد المطلب
 بنت عم النبی صلعم آورده و وی زوجه مقداد بن عمرو کند و است که منسوب بود بسو
 اسود بن عبد یغوث زهری بنا بر آنکه وی مقدار را قبیله خود ساخته بود پس از
 خلفاء قریش شد و مهند ضباعه را که با شمیمه است زوج کرد حافظ در فتح گفته
 قالوا ان الکفاءة لا تعتبر بالنسب لما جاء له ان یتزوجها لانه فوقه
 فی النسب والذی يعتبر الکفاءة فی النسب یحیی بانها رضیت هی و
 اولیاءها فسقط حقهم من الکفاءة و هو جواب صحیح ان ثبت اصل
 اعتبار الکفاءة فی النسب انتهى لکن این اعتبار ثابت نشده و اما اعتبار
 کفایت بال پس در فتح گفته مختلف فیہ عند من یشرط الکفاءة و لا یشرط
 عند الشافعیة انه لا یعتبر و نقل صاحب الافصاح عن الشافعی انه قال
 الکفاءة فی الدین و المال و النسب و جرم یا اعتبار به ابو الطیب و الصمیر
 و جماعة و اعتبر به الف و ردی فی اهل الامصار و خص الخلاف باهل
 البراءة و القری المتفاخرین بالنسب دون المال انتهى گویم این تفصیل
 که ذکر یافت بر صحت و اصلیت آن حجتی منتقض نیست و با حدیث صحیح مرفوع
 در میان نباشد قیام دلیل بر دعوی نمی تواند شد اگر چه اقوال صحابه چنان بود
 تا با اقوال فقهاء چه رسد پس نماند مگر اعتبار دین و صلاح حال و در فی صورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضرت نسب و شرافت نیست همچنین شسته دای
 باید عیان شرافت اگر رو افشای خوارج یا قبیله اند بهر چند نسب ظاهری ایشان
 مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در دارین نمی بخشد و راجع به بیچ فائده
 و عائد بکدام عائد نمی گردد والله الموفق وهو المستعان پس سعادت مند
 از ماکسی است که این رسم و اسم بدر از میان خود بردارد و ازین قیود خود
 را و ایل خود را با سازد و بر بخت شرع قصر نماید و اهل دین را برابر ایل دنیا
 برگزیند و مال و جمال را بهرین حال و قال و مال او نگردد بسیار دیده ایم
 و تو هم شنیده باشی که هر که بطمع دولت بخانه دولتمندان رشته رست کرد
 دست از دین شوی و هر که بجهت جمال افتاد مال او بد شد و دنیا در حق
 او دوزخ حاضر گشت و نعم باقیل به

جان سخم خذر از دوزخ جاوید کرد	خانه در کوچه آسوده دالانم دادند
و الحمد لله تعالی که ما را اگر چه این ابتلار و داد اما از تبعاتش بتوفیق ایزدی قدری نجات حاصل و از آنچه بر کران تو نستیم شد در آن مجبوری تمام و معذوری تمام است الا من اکره و قلبه مطمئن بالا یمان	
پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو شکستند و گمانم دادند

والله هدی من هداه الله -

وصیت دیگر از نضاح سودمند که برای دین و دنیا مفیدست و در وصایای
 حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و
 فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف
 مالا یطاق و رعایت با بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گزاف
 باشند آن معتبر نیست و مقبوعان خود را از ادب و فرمان برداری و خدمتگذاری
 راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لا طاعة لمخلوق
 فی معصیة الخالق رواه فی شرح السنة عن النواص بن سمعان و درین
 سنن است حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لا طاعة
 فی معصیة انما الطاعة فی المعروف متفق علیه و عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و
 کراه ما لم یصر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة متفق
 علیه و باقران خود را از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان همسایگان
 با خلاص محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل است برای
 معاملات و نبوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر باد شده مگر وقتی که با هم
 منازعت و خصامت کردند و از کسانی که اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان
 و نکوئی شرمزنده و سرنگون باید کرد

آتش دو گیتی تفسیر این دو حرف است | باد و ستان مروت باد دشمنان را را

قال الله تعالى ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة
 كأنه ولي حميم وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا اذ وحط
 عظيم وما ينزغناك من الشيطان ان ترغوا مستعد يا لله انه هو
 السميع العليم یعنی دفع بدی کن بخصالتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان

بینیکوی کردن بآنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو او دشمنی
 ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی گنجد این چنین مگر کسانی که صبر میکنند و مگر
 کسانی که صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترادین کار مانع شود
 اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بد رستی که خدا سمیع و علیم است این حکم در حق
 کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصانه بادی دشمنی
 باشد مثل روانی و خوار و گور پرستان و پیر پرستان و بدعت پسندان
 و مشرکان و مانند آن با آنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده تو بکنند
 اگر چه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین امنوا لاتخذوا عدوی
 وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة
 یفضل بدینکم در خانان ما همیشه علماء و مشایخ بوده آمدند که در هر عصر متنا
 بودند و بعضی بامارت رسیده و همه مذہب اهل سنت و جماعت داشته اند الا حشر
 سطور و بعض دیگر پدر مرحوم که خاکش سبز با دوازده گنجان بریده طریق سنت و تقوا
 سپرد و سرآمد اتقیا در روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق و
 گوشه گیری و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاهت و نفاست جامه و طعام
 سکن بسر برد قدس الله روحه و احاد علینا فوجه

از فرزندان فقیر ابو انجیر و ابو نصر سید نور الحسن طیب و سید علی حسن طاهر
 در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه و سحت رزق مخطوط امیدوارم
 که اقبال دنیار حق ایشان بسبب حجاب از آخرت نگردد و تا تو اندر بهم رسانند
 مراتب علییه و ینیه کشش و کوشش و رزند و امور دنیار اچندان اعتبار نهند

که خوابی و سرابی پیش نیست

دولت دنیا که تمنّا کند | با که وفا کرد که با ما کند

و بعد از آنکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزی فرماید و در علم و عمل و مال و کمال و نیت و طوبیت و سیرت و سریرت ایشان برکت بخشد سعی کند که این دولت لازمال را کسب و احاطه نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات بسیار و متج سعادات بشمارست و شیوه و سرشته خاندان را که اتسام بعلوم و عمل و تقوی است هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی در آن باقی که جالب رزق و سعادت و موجب ترقی دین و دولت باشد موجود نیست عالم را اگر رزق مقدر بهم رسیده باشد نعمت و رزق در نفس خود از غیر مستغنی است و پیش هیچکس شرمند نیست و جاہل را نه دین است و نه خوبی دنیا و علم عبارتست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه سنت مشکفل آنست و این علوم بدون در یافتن ادله از قرآن و حدیث و تفاسیر معتبره و شرح حدیث و اصول فقه و اصول لغت و در یافتن اقوال صحابه و تابعین و علم صرف و نحو و بیان و معانی صورت نمی بندد و قاضی صاحب فرموده در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند در یافتن حال صحیح و قییم مسائل بدون این همه علوم میسر نمیشود پس درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال سطر بان است در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است انتهی یعنی بقدر

ضرورت و گذشته که علم عبارت از سه چیز است آیه محکمه و سنت قائمه و فرضیه
عاده و آنچه سوا می اوست فصول است و لغت و صرف و نحو و دیگر علوم آیه چون
از جنس معادلات علوم کتاب و سنت بوده است و دخل است در جواز زیرا که وسائل
را در بعض محال حکم مقاصد باشد و هر چه در داخل و در خارج و فهم آن نیست خارج است
از ما نحن فیہ و الله اعلم بالصواب -

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل بهیئت نفسانیه است که نزد صوفیه
مسمی باشد نسبت زیرا که این نسبت یک تناسب و ارتباط است باو تعالی و یکینه
و نور و حقیقتش کیفیتی حاله در نفس ناطقه است از باب تشبیه بلکه یا تطلع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بطاعات و طهارات و اذکار مداومت
کرد و او را صفاتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد و ملکه را بنده از برای این توجه
دست بهم میدهد پس این دو جنس است از برای نسبت و زیر هر جنس انواع بسیار
از انجمله نسبت محبت و عشق است و اثرش رسوخ این صفت است در دل
دیگر نسبت کسر نفس و تیرگی از خطوط و لذات اوست و بعضی کار بر این
نسبت اهل بیت نامیده اند و از انجمله نسبت مشاهده است و این ملکه توجه
نمودن بسوی مجرد بیست است الحاصل حضور مع الله را الوان است بسبب
اقتراان معنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت و ازین لونها
چون ملکه در بنده نفس قائم گشت نامش نسبت باشد و نسبتها بسیار است و صاحب
سیر نسبت را ازین نسب جدا گانده می در یابد و غرض از اشغال جمله خانواده با
تحصیل همین نسبت و موافقت بر آن و استغراق در آن است تا آنکه نفس ملکه

را سینه از ان اکتساب فرماید و لکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین اشغال
 حاصل نمی گردد بلکه این طرق است از برای تحصیل آن بغیر حصرش اندر ان
 غالب رای نزد ما آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکینه بطریق دیگر میکردند از آنجمله
 یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات و خلوت است همراه محافظت بر شرطیه ضشوع
 و حضور و از آنجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین ذکر عذاب
 عاصین است و باین ذکر با انفکاک از لذات حسیه و انقلاع از خطوط نفسیه
 حاصل میگردد و از آنجمله مواظبت است بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر در ان
 و شنیدن سخن مواعظ و رفاق که در سنت مطهره آمده غرض که این جماعه مبارکه
 تا مدتی در از برین اشیاء مواظبت میکرد تا آنکه ملکه را بنحویه و میانه نفسانیه دست
 بهم میداد و بقیه عمر بران محافظت میکردند در قول جمیل گفته و هذا المعنی
 هو المتوارث عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شک فی ذلک
 و ان اختلف الالوان و اختلفت طرق تحصیلها آنکه و شیخ عبدالغفریز
 گفته مؤلف قول جمیل را شنیدیم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت
 صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیبش از نسبت طهارت و نسبت سکینه بود
 با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماعت و همین است محل اصلی و مطرح اولی
 کلام خاص و عام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شایان
 معنی است پس حمل احوال و اقوال آنها بر همین معنی می باید کرد و انتهی گوئیم و همین
 نسبت احسانیه که از قرون گذشته فاضله با ثورست نسبت جمله ائمه حدیث و نقله
 اخبار است و لهذا ازین عصایه اشتغال با اشتغال مختصره صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده و الصباح یعنی عن الصباح و درین عصر که شیخ کامل و کامل می
 نیست اگر یکی تحصیل نسبت منظور باشد چاره نیست از آنکه همین شیوه سلف
 را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد مجتهدین انکار و در اجتهاد صاحب
 دو اجر است و در خطایک اجر صاحب قول جمیل گفته در واقعۀ طولیکه در آن امام
 حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدم از جناب مرتضوی از نسبت خودم پرسیدم
 که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر مرا حکم باستغراق کرد خلی
 تامل فرمود پس ارشاد کرد که هی بی بلا فرق و نیز گفته که ارواح الهی اهل بیت را
 دیدم یکی دست بدان دیگر زده دست و سلسله ایشان در عالم ارواح بحقیقه القدر
 بنج غریب و رسوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن الباطن عالم ارواح
 افزون تر نسبت خارج بوده است و الله اعلم و صاحب مداومت را بر سبب
 احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که مره بعد مره حاصل میگردد و سالک
 را باید که آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
 سودا و دل داند و منجمه این احوال و شیون یکی اشیاء طاعت او سبحانه و تعالی
 است بر جمیع ماسوای او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصه حضرت سلیمان علیه السلام
 که در قرآن مجید مذکور است فطفق مسیحا بالسوق و الاعناق و حکایت ابولحمه
 انصاری در موطای مالک که در ناز نظر بسوی دُسی که در حالتش مخرج
 خود میجست و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله بصدقه شد معروف
 و مشهور است شایان احوال است و از آنجمله غلبه خوف خداست بر دجی که
 اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در حصول و منهم البخاری

از آنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلمهم الله فی ظله یوم لا ینفع الاظلمه
 روایت کرده اند و فیہ ورجل ذکر الله خالیاً ففانضت عیناه ودر
 حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری استاد و چندان گریست
 که ریش شریفش تر گردد و آنحضرت صلعم را چون نماز شب بیکزارد از زیر پایی همچو
 از زیر رجل می بود و این همه تاثیر غلبه خوف الهی است و در کتاب عزیز این خوف
 را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انما یخشى الله من عباده العلماء
 و در باره جنت ارشاد نموده ذلک لمن خشی ربه و گفته و اما من خاف
 مقام ربیه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و این نسبت
 و علماء سلف از ائمه اربعه و بهم وضعان ایشان بر وجه اتم یافته شده چنانکه
 از تراجم این اکابر بخوبی واضح است و از آنجمله روایاتی حسن و منام صالح از مر
 نیکو کار است آنحضرت صلعم فرمود الرؤیا الحسنه من الرجل الصالح جزء
 من ستة و اربعین جزء من النبوة و نیز فرمود من یبقی بعدی من النبوة
 الا المبشرات فقالوا و ما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة
 یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة
 و به تفسیر قوله تعالی لهم البشری فی الحیاة الدنیا و قول جمیل گفته مراد
 بروای صحیح روایت آنحضرت صلعم است در منام یا رویت جنت و نار یا رویت
 صاحبین و انبیاء یا رویت شاهد متبرکه که همچو بیت الله و مسجد رسول الله صلعم و
 بیت المقدس و رویت و قانع آیت مستقبله که مطابق رویت واقع شود یا قانع
 ماضیه چنانکه بوده است و رویت انوار و طلیات همچو شرب لبن یا غسل و من چنانکه

در کتاب الرؤیا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
 رجلا کان یقرء القرآن ذات لیلة فظهرت ظلمة فیها امثال المصابیح
 الی آخر القصة و رویت نبوی افضل منامات است زیرا که در حدیث آمده که هر
 مراد خواب دید وی فی الواقع مراد بیدار که شیطان در صورت من نبی تواند برآمد
 و دیدن جامه سفید پیچودیدن شیر و شهد است احمد و ترمذی از حدیث عائشة
 صدیقه در قصه ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بجواب خدیجه که از
 حالش پرسید و گفت که تصدیق نبوت شما کرد و پیش از بعثت شما در فرمود من
 او را در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر دزدی می بود جامه بیض میداد
 و از آنجمله فرست صادقه و خاطر مطابق واقع است در خبرست از سید البشر صلعم
 التقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله مراد بفرست راست حدیث
 صائب است و بجملة آن اجابت دعا و ظهور مظلوش از جانب او تعالی است بنابر
 جحد همت و صدق طوبیت او و باین جانب اشارت است در حدیث سرب اغبر
 اشعث ذی طمرین لایق به به لوی قسم علی الله لا یسه

خاکساران جهان را بحقارت منکر	تو چه دانی که درین گرد سوار می باشد
------------------------------	-------------------------------------

مراد باین جنس غر بار اهل اسلام اند که طوبی للغرباء در شان ایشان وارد شده
 نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و باجملة این وقائع و امثال آن دال بر صحت
 ایمان آدمی و قبول طاعات و سرایت نور در تیر دل و سپس این را نعمت می باید
 شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم خبان بلکه جمله بوارح و لسان او باید کرد
 بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فانی اسد و بقا یا بدخواه اند و کلام

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزدیک آنست که این فنا
و بقا از آنحضرت صلعم بواسطه مشایخ نبند متصل با ثور نیست بلکه موهبتی است
از واهب تعالی شانه هر کرا از بندگان خود که میخواهند میخشد بدون توارث و
شاید این معنی است آنچه از خواجه نقشبند رحمه الله تعالی مروی است که کسی او را
از سلسله مشایخ پرسید فرمود هیچ کی تا خدا بسلسله نرسیده بلکه مرا جذب کرده
و تا او تعالی برسانید و این تفسیه ماناست با آنچه وارد شده که جذب از جذبات او
تعالی موازی عمل ثقلین است با آنکه سلسله شیوخش روح معلوم و معروف است هر که
خواهان این عروج باشد وی را باید که بجانب سائر کتب صاحب قول جمیل رجوع
کند و تفصیلش از کتاب حجة الله البالغه بخوید۔

وصیت دیگر عالم ربانی که وارث انبیاء و مرسلین باشد عبارت از کسی است
که محافظت بر خرد کار یکی آنکه درین علم گوید از تفسیر و حدیث و فقه و سنت
و سلوک و عقائد و نحو و صرف و او را شغلی بعلم کلام و اصول و منطق نبود و
عقائد عبارتست از علم با ائمه و صفات و افعال او تعالی با خلوص از دلائل
عقلیه و علم کلام و اصول عبارتست از مباحث منطق و امور عامه و جواهر
اعراض و هیولی و صوت و نفس و بناء آن بر مقدمات عقلیه و دلائل بدعیه باشد
حق تعالی فرموده هو الذی بعث فی الاممین رسولا منهم تیلوا علیهم
آیات و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة مراد کتاب قرآن کریم است
و مراد حکمت حدیث رسول رحیم و علم دین عبارت از همین دو چیز است پس
و فقه و سلوک و عقائد چون مستخرج و مستنبط ازین هر دو اصل است پس گویا

این دو اصل بجای متن است و این هر سه علم بجای شرح و نحو و صرف آلا ت فم
 این هر دو اند پس بساوی را در اینجا حکم مقاصد داده اند و با جمله در تدیس مراعات
 چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عوین معلق از
 نحو سوم توجیه مسائل که باشد خبریه تصویریش بشود و حاصلش را بیان سازد چهارم
 تقریب دلائل تا بتعجاش بلزوم بعضی مقدمات بعضی و اندراج بعضی در بعضی
 حاصل آید پنجم بیان فوائد قیود و تعریفات و قواعد کلیات ششم بیان وجوه
 حصر و تقسیمات هفتم رفع شبهات ظاهره چنانکه دوزمب یاد و توجیه یاد و عبات
 مختلف مشبه نمایند یاد و مشبه مختلف در نظر آیند یاد و سوال و جواب که در حقیقت
 مخالف و مختلف اند در ظاهر مشبه معلوم شوند پس تبیین فرق را میان این هر دو تقریب
 متبیین خوانند چنانکه حل در مشبه مختلف نمارا تطبیق مختلفین نماند خواه این اختلاف
 میان هر دو بدالات مطابق باشد یا یکی مطابق و دیگر تضیی یا التزامی و همچو لزوم
 چیزی که در تعریفات متن است مثل استدراک و ذکر اخفی و عدم جمیع و منع و نحو آن
 همچو لزوم چیزی که در بر این ممنوع است مثل خبری بودن کبری و سالبه بودن صغری
 و همچو رفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قاضی لزوم و در قیاس قسری قاضی اند
 باشد یاد و در نمودن خلاف واقع درین کتاب بعبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
 از ائمه این فن است و با جمله عالم نمی تواند که تلازمه خود را فائده تام نبخشد تا آنکه تبیین
 این امور از برای وی نپزدازد و در اثناء درس او را نرا نگاه سازد درین مقام
 این اجمال مفصل سابق شده فراجع و بنجمله امور مخافظ علیها یکی تقصیر شغال
 است و ذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم و این وقتی رست آید که معلوم حساب

استدراک
 عبارت است
 از لغت زائد
 در کلام یا فائده
 و در تعریف
 اخفی چنان
 باشد که
 در تعریف از
 گویند هو
 اسطقت
 غایت
 الاسطقتات
 ۱۱

این نسبت و شان و حال باشد و رنه هدایت بسوی نسبت سلفیه کافی و
 وافی و شافی است و کلام بر آن گذشت پس اگر ذواکمال است می باید که
 او را هنگامی باشد که در آن بامروم نشیند و بسوی ایشان متوجه گردد و بر
 اینان القاء سکینه فرماید چه حجت الهی جز با استطاعت ممکنه و استطاعت میسر
 تمام نمیکرد و دوم صحبت است و حث بر اشغال قولاً و فعلاً و تصرفاً بالقلب و
 الیه الاشارة فی قوله تعالی ویزکیهم والله اعلم و این تزکیه نسبت بعباد
 است فرموده و در حق اهل بیت رسالت لفظ تطهیر ارشاد شده و این تخصیص
 است بعد از تعمیم و در آن فرمود شرف و کرامت ایشان است نسبت با حاد است زیرا که
 تزکیه است بصحبت رسول کریم باشد و تطهیر عترت از خداوند کریم واقع شده و این
 ارفع است از اول اگر چه هر دو خوب است و علم بتطهیر هم بواسطه آنحضرت صلعم معلوم
 شده و الله میخیزد بر حقه من لیشاء دیگر از امور شارالیهات خول بموعظه حسنه
 است او تعالی آنحضرت را فرمود فذکر ان نفع الذکر لی لکن درین تذکیر از
 قصص و ایه و حکایات منفصله پیریزد و خول بموعظت از آنحضرت صلعم و بعد
 جناب رسالت از اصحاب عالیجنابش در کتب اصول مروی است و در سنن ابن ماجه
 و غیره آمده که ان القصص لم تکن فی زمان رسول الله صلعم و لافی زمان
 ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه مروی است که صحابه قصاص را از مساجد بد
 میکردند و از نیجاده شده که قصص غیر موعظت است و این مذموم است چنانکه آن
 دیگر محمود است و برین محمول است قول حافظ ع مجلس غلط و از دست زبان ابله بود
 و قول خواجہ میر درد رحمه الله تعالی

صدای شهره و اعط که بس بلند شد	رہین گوش گرانی کہ داشتیم دارم
-------------------------------	-------------------------------

و قول ناطق را مثال او از دیگر شعراست

خون هزار وعظ بگیر دن گرفته است	صد آفرین بجزات گوش گران من
--------------------------------	----------------------------

و بالجمله قصص عبارت است از ذکر حکایات عجیبه نادره و مبالغه کردن در فضائل اعمال و جز آن که حق و صواب نیست و مقصود بدان نه تدریج تلقین سنت و ترمین مردم بحدیث شریف است بلکه مراد تشدق و اعجاب و تمیز از مردم در فصاحت و حسن ایراد حکایات و اشال است و شک نیست که فرق در میان این هر دو امر مهم است و در قول جمیل از برای آن فصلی جدا گانه بسته چنانکه باید و از جمله امور موعبی الیها یکی امر بعرف و نهی عن المنکر است در وضو و نماز چنانکه یکی را بنید که استیجاب غسل نمیکند پس او را آواز بلند بگوید دلیل للعراقیب من الناس را بیند که تمام طهارت نمی نماید فریاد برآرد که صل فانك لم تصل و همچنین درباره لباس و کلام و غیر ذلک بگوید قال تعالی و لتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و لتلك هم المفلحون و آداب درین کار و بار رفق و لین است و لطف و عطوفت قال تعالی و جاد لهم بالتي هي احسن و عفف و شدت کار امر او و ملوک باشد و انکار از دل کار عوام است و شرح این سخن در از است و در محل خود مذکور خارج الیه و بحمله امور شار الیهامو اسات فقرار و طلبه علم است بقدر امکان پس اگر خودش قدرت ندارد و او را یاران و برادران موافق اند ایشان را تحریض وحث بر مواسات و خبر گیری این کسان نماید و چون این صفات در یکی فراهم آید شک نکند در آنکه وی وارث انبیاء و مرسلین است و در ملکوت او را عظیم میخوانند و از برای می

خلاق خدا و جاگوست تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
 این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وی کبریا حم
 و بال بها و اکسیر اعظم و عطاء مغرب است و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
 معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علماء را بر عبادت فضیلت نهاد و فضیلت
 عالم را بر عابد همچو فضیلت خویش بر اجاد است نشان داد و سر درین باب آنست
 که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان منظر رب العالمین
 میگردد و همین است نکته در خلافت که بسبب آن قوت علیه و قوت علیه را تکمیل میشود
 و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی از این امور
 اختلال نمود در وی رخنه است تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
 مطلق کسی است که جامع باشد در میان علم ظاهر و علم باطن چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
 نسبت باطن است بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطن محتاج تکمیل ظاهر
 است تحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین و بعد
 الظهورین گردد و یادگار سلف صلحاء و اولیاء عرفاء و وارث رسل انبیاء
 و جانشین علماء کلماء باشد ورنه بقدر اختلال نقصان پذیر است -

و صیبت دیگر طالب حق را ناگزیر است از چند چیز چنانچه صاحب قول جلیل
 بیان نموده و گفته یکی آنکه هوشمن اغیاء نگردد و با امر او آسوده حالان صحبت
 ندارد مگر از برای دفع مظلمه از مردم یا برانگیختن عامه ایشان بر خیر و این وجه توفیق
 است میان احادیث داله بر ذم صحبت ملوک و میان مصاحب بودن بسیاری از
 علماء برره و کبیرا و خیره با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه نشینند و نه با جهال متعبدین

پنشین شود و نه صاحب فقها و متقشفه گردد و نه باطاهریه از محدثین و نه باعلاؤه
اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا دائم التوجه بسو
او تعالی منصب باحوال علیه راغب در سنت تبع از برای حدیث رسول صلعم و
آثار صحابه طالب شرح و بیان از کلام فقها و محققین ماکین بجانب حدیث از نظر
و اصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سبک
جامعین میان علم و تصوف غیر متشددین بر نفس و تدقیق زیادت برنت باشد
و پنشینی نگزید مگر با سبکیه تصف با این صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار
دور از کارست زیرا که اهل ظاهر خلص است اند در طریقه اتباع و در ایشان آمده گشته
شمل و او و ظاهریه و ابن حزم اندلسی اللهم کرم ادب ایشان کسی باشد که عمل بر عهد
بلا فهم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نضاح که در اینجا ذکر
یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت است بحق طالب حق حافظ و یار

نخست موعظت پیرانش این سخن است	که از مصاحب نا جنس احترام از کنید
صوفی جاہل زہر ہلاہل است و عابد بی علم دلیل الحاد و بدعت سعدی گفته	
خیالات نادان خلوت نشین	بہم بر کند عاقبت کفر و دین
و فقیہ بی سنت ز اہد خشک است کہ نور باطن و برکات قلبیہ را نمیداند و غلاۃ	
محقق لیان در اکثر عقائد اسلامیہ تردد دارند یا انکارش مینمایند و از برکات	
ایمانیہ و نور عہدیت بیگانه محض اند و از انجملہ این است کہ در ترجیح بعض مذہب	
فقہار بر بعض تکلم نکنند بلکہ ہمہ را بالا جمال بر منصفہ قبول ہند و گوید کہ مذہب من	
مثلاً صواب است و مذہب غیر من خطا زیرا کہ صواب و خطا در ہر مذہب است تا	

آنکه هیچ ملتی از هفتاد و دو ملت از ان خالی نیست تا بذهیب هر چهار آنکه فقها
 چه رسد و معناد حکم بملک جمله فرق غیر فرقه ناجیه بنا بر آنست که یکدو حرف
 صواب در برابر هزار خطا نافع نیست چنانکه یکدو خطا در برابر الف صواب
 مضر نیست چه اکثر احکام کل است و شک نیست که ترجیح مذهبی در اکثر اذمان باعث
 بر تنقیص و تذلیل سایر مذاهیب میگردد و چنانکه شاهد است و لهذا آنحضرت صلعم
 فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل ننمید و با جمله آنچه درباره مذاهیب می باید آنست
 که هر چه از ان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کنند و اگر بر دو
 قول مخرج و مروی است اتباع قوی نماید که اکثر بر آن بوده اند و اگر هر دو مذاهب
 برابر است پس خیار دارد و همه مذاهیب را همچو یک مذهب گردانند بغیر تعصب بگویم
 و همین است شیوه مرضیه اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکه از وضع شگونی
 در مؤلفات شریفش و از رنگ تلامذه اش در مجامیع شان پیدا و هویداست که
 اتباع حدیث را بدون تقلید مذهبی از مذاهیب اربعه و بدون تقلید مشرب از
 مشارب آنکه فقهاء اختیار کرده اند و هیچ جای شان را خروج از دایره این هر چهار
 مذهب معروف اتفاق نیفتاده الا ماشاء الله تعالی و النادر کالمعدوم و این دلیل
 صریح است بر آنکه احکام ثابت از سنت مطهره همچو فرد منتشرست درین مذاهیب
 و مذاهیب واحد ازین مذاهب جامع اتباع حدیث علی الوجه الاتم نیست پس مقوله
 جامد بر یک مذهب هر چه باشد هرگز دعوی اتباع نمی توانست کرد و محیط احکام
 صحیحه ثابت نیست نمی تواند شد تا آنکه تفریعات را تابع تحریجات نکند و فقیهات
 را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض ننماید و هر که این چنین نیست روی

محروم است از برکات اتباع واسوه سید الانبیاء علیه الصلوٰۃ والسلام فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت تقدمه سنتی است که مرادش از انما
ماهرین لغت عرب تبارگرد و مراد ببعرفش حدیثی است که در صحیحین متفق علیه
باشد یا احد چهار و ایش کرده باز آنچه در چهار سنن است بر ترتیبی که در علم اصول
حدیث آمده این فن ذکر کرده و اختیار فرموده اند و طاعن در آن ترتیب بی بهره
و بی نصیب از معرفت تحقیق الامر و نا آگاه از اجامات سلف برین امر است
و مومن شان و شوکت صحیحین مبتدع متبع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بیک ساختن
هر چهار مذهب آنست که اختلاف شافعیه را با حنفیه مثلاً همچو اختلاف حنفیه با هم
شناسد که درین صورت او را اختیار است و طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
حدیث صریح و جمیع بین الادله و جز آن و از انجمله این است که در ترجیح بعض طرق
صوفیه بر بعض دیگر سرشته سخن باز نکند و بر مغلوبین آنها و بر مؤولین سماع
و غنا و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را که در سنت صحیحین ثابت
ست و اصحاب علم از محققین را چنین بر آن رفته اند این طریقه بسلاست بسی نزدیک
ست والله الموفق والمعين و ایاة نعید و به نستعین -

وصیت دیگر آگاهی آمد که سلوکی که درین جزو زمان مرضی الهی است آنست
که سالک نخست ایضا طهارت کند باین طریق که خلوت اختیار نماید و
خوردن و نوشیدن تعلیل کند و غسل مکرر بر آرد و طهارت بر طهارت نماید و
ذکر یا نور و ملاحظه نور منبسط در جو لازم گیرد در چند روز علی اختلاف احوال
نور طهارت روشن شود و اکثر حدیث نفس و اخلاط ردیه و مویه و سوداویه

واستلزام او عیة تناسل از منی و صحبت حیوانات ملعونه مانع است از ظهور این نور
 طهارت پس از آن اجتناب نماید و علامت ظهور این نور و اوقات راحت بخش
 و اطمینان خاطر و انس نفس است بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد و فرو نشستن
 حدیث نفس است و بعد از آن با کتساب مناسبت بملا اعلیٰ پردازد و آن لبثه
 چیر حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند و نماز بسیار خواند و بر سوره فاتحه و
 آیتی شل هر بنا لا تنزع قلوبنا الخ اکتفا نماید و در رکوع و سجود هیچ ذکر
 نگوید بلکه بجای ذکر نظر اندازد بر نور و چون خواهد که در نماز شروع کند پیش
 از آن وضو کرده متوجه قبله بنشیند و در دل خود رشته نورانی فرض کند که
 یکجانب او در سویدای دل است و یک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش
 است چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند و در اثنا نماز نظر دل را
 از آن رشته باز نگیرد و باین قسم نمازها مکرر قریب بد و صد رکعت هر روز بگذرانند
 البته بملا اعلیٰ مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلر طیب را بزبان خود تلفظ کند و
 ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دهان و فرو غی از زبان او بر می آید چون
 قریب سی صد هزار بار با تمام رساند او را مناسبتی بحقیقت اسم جلالت که در عالم
 ملکوت مستقرست پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات با خدای تعالیٰ بیا
 گوید و حاجات دینی و دنیوی بخرد و بزرگ خود را همه مذکور نماید و استعاذه
 از هر گزوه کند و حول و قوت خود را فانی بنید و حق سبحانه و تعالیٰ را بحضور
 خود تصور نماید علامت حصول نور صلوٰه راحت یافتن است در نماز و بمجرد
 حضور در صلوٰه نظر دل بجانب ملا اعلیٰ کشادن و محبتی بآن فرقی در خود

یافتن و انجذاب و انشی نسبت ایشان در خویش دیدن و علامت حصول
 نور اسم مبارک و لبثگی است باین نام بزرگ و شفقتی نسبت این اسم شریف
 و انشی و لذتی در خوشیستن در یافتن و علامت حصول نور مناجات رقت قلب
 و نیایش و لذت در مناجات است چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات
 بر طاعات که فعلی مشهور در میان صوفیه است مامور باید ساخت شک نیست
 که بعد از تمهید این اصول صلوات و ادعیه ماثوره تمذیب نفس ساکب خواهد
 سپس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر و یقین و وجدان و مانند آنست
 و کدام یک از آن ظاهر شده و کدام یک ظاهر نشده پس آنچه ظاهر
 نشده آنرا با اعتقاد استحسانش و بوقوع و رمضان آن ایقاظ نماید بعد
 نسبت اولیسه را پرورش دهد پس نسبت یاد داشت را بعده نسبت توحید را
 و رزق کند درین جزو زمان مرضی الهی جمع جمیع نسبت و الله اعلم -

وصیت دیگر یکی از شعب امر معروف و نهی عن المنکر تذکیر است حق تعالی
 آنحضرت صلعم را فرمودند که انما انت مذکر و موسی کلیم را ارشاد کرد و
 ذکر هو یا مرا الله و این دلیل است بر آنکه تذکیر که در عرف و غطش خوانند
 رکعتی عظیم از اسلام و قاعده از قواعد دین است لکن مردم در کیفیت و غایت
 آن و دریافت ماخذ و ارکانش قاصر افتادند تا آنکه افتاد و عاظم زمانه و خلها
 در آداب اشاعش راه یافته پس هر که عالم ربانی باشد و مقصدی و عظم و
 تذکیر مردم گردد و او را ناگزیر است از آنکه مراعات چیزها کند که درین باب
 معتقد و معتبر است مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاه شرط کرده اند پس طفل و دیوانه و کافر و فاسق و مبتدع خواه شیعه باشد
 یا ناصبی یا جز آن از بهمنقاد و دولت در خوردند گیر نیست و لهذا گفته اند
 او خوشترین گم است که راه بهتری کند | و دیگر آنکه مفسر و محدث و عالم باشد
 بجمایه کافی از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بمفسر کسی است که مشتغل است
 بشرح غریب کتاب اسد و توجیه شکل آن و آنچه از سلف در تفسیرش مروی
 شده و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصا است و آنچه از ان مشهور است تفسیر
 بیضاوی و تفسیر کشاف است و اول از ثانی گرفته و یکی شافعی فلسفی است و دیگر
 معتزلی حنفی و هر دو در موضعی از مراد تنزیل دور افتاده اند و از فن حدیث
 ناواقف بوده پس در تفاسیر امام تفسیری باید کرد که جامع باشد بیان و آیت
 و درایت مثل تفسیر فتح القدر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح
 الرحمن شیخ احمد و موضع القرآن شاه عبدالقادر و در مختصرات تفسیر حلالین
 خیلی خوب واقع شده و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و
 واحدی و اشال اینها نافع تر است و حقیقت تفسیرات بر وجه بسط از کتاب
 اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بمحدث کسی است که اشتغال دارد و کتب
 حدیث باین طریق که لفظش خوانده و معنیش فهمیده و صحت و سقمش دریافته
 اگر چه باخبار حافظ یا استنباط فقیه غیر تعصب باشد و کتب حدیث هم در
 دنیا بسیار است و جامع رطب و یابس لکن بنحله آنها مقبر تر از صحاح است
 نیست و آنچه ازین هوشش نامها چیده و برگزیده اند مثل تجرید صریح و
 شارح الانوار و مشکوة و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینهاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد کتاب منتقى الاخبار و بلوغ المرام است و از برای حل محوین
 و شرح غریب و درک درایت این کتب شرح این کتب و مجمع البحار کافی است
 بهیچونیل الاوطار و سبل السلام و مسک التمام و درین نزدیکی احکام سنت صحیح
 بحمد تعالی بروحی منتق و ملخص و منتقى شده که بعد از ان احدی را حاجت
 مقاسات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضه ندیه و نهج
 مقبول و عرف الحادی و بدور ابله واضح است و کذلک در ابواب دیگر از علوم
 سنت رسائل و مسائل بسیار بکمال تحقیق فراهم آمده و حق البلج از باطل الجمل متما
 گشته مثل کتاب انتقاد رجیح و قطف الثمر و بغیة الراشد و عقائد و کتاب ادراک
 و تطهیر الاعتقاد و در تقید و عقائد حمویه و واسطیه و فتح المجید در رد اشراک و انواع
 و کتاب اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علماء و صوفیه
 و تراجم صحاح سته و موطا در فن حدیث و امر و زبسیاری ازین کتب و رسائل
 میسرست و همچنین رساله اکیلی الکرامه در مسئله اباست و رساله ظفر الماضی
 و ذخیر المحتجی در مسائل قضا و افتا و رساله اذاعه و حجج الکرامه در احوال حشر و نشر
 و رساله شمار التعلیکت در اجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصه الخلاصه
 و زبدة الزبدة و نخبه النخبه علوم حدیث شریف است و در مسائل شاذه و فاضله
 کتاب هدایة السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول
 حصول المامول و اقلید و طریقہ مثل خیلی مفید طالبان حق است و بعد ازین
 مجامیع احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب واضح در هیچ بابی از ابواب
 دین باقی نمی ماند اینقدر است که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراهم آرد و بنظر انصاف در آن بنگرد و نصیب خود از آنها بر باید و با جمله
 عمده در باب هدایت دین و سلوک راه یقین اختیار اعلی و کمال واضح و ارجح
 علوم و اعمال است و ایشان مولفات اعلم علماء و فضل فضلا و احق الناس بخدا
 و رسول و اجمع آنها از برای احکام صحیح و مسائل ثابت و عقائد سلفیه همچو
 تصانیف ائمه حدیث و اتباع ایشان با حسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه و
 حافظ ابن القیم و حافظ ابن حجر و حافظ ابن کثیر و سید محمد بن اسماعیل و ابن جریر و
 ربانی برکت الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی و سند الوقت شاه ولی الله
 محدث دهلوی و اولاد و اخفاء ایشان و بلائمه و مریدان این بزرگواران
 الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اهل المعرفة بالحق والدین
 و باجمه چون معلوم شد که مراد بفسر و محدث کیست پس الحال می توان
 دریافت که مذکور مستحب است که باین همه فصیح اللسان بلیغ البیان
 هم باشد تا سخن با مردم بر قدر فهم آنها بکند و مرد لطیف الطبع رحیم الفوائد صاحب
 وجاهت و مروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولهم
 و اعتبار وجه و مروت بنا بر آنست که هر که در خلق وجاهت ندارد در نظر
 مردم حقیر می نماید و چون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد و اگر بی مروت است
 مثل کسانی باشد که قول و فعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمره نبخشد
 پس در وعظ و قائل تقذیر و حقائق توحید و جو و شود و مسائل عوالمه
 علم معانی و بیان ذکر نباید کرد که دورتر از فهم عامه خلق است و آن کیفیت
 تذکیر پس جز بعد از یکد و روز و وعظ و اندرز نفرماید و تکلم به نیت نصیحت نماید

در حال طلال بلکه چون در مردم رغبت بنید و عظم کند و پیش از آنکه رغبت
ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کما قیل ع ازان پیش بس کن گونید بس
و تذکر در جای پاک، همچو مسجد بنشیند و ابتداء کلام بحد خدا و صلوة بر رسول
مصطفی صلعم نماید و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً
و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص تبرغیب و ترهیب بنسازد بلکه سخن
را باین و آن هر دو بیاورد چنانکه سنت اسد جاریست از ارداف و عهد
بوعید و بشارت باندازد چنانکه ترغیب موجب بیاباکی باشد چنانکه ترهیب
سبب ناسیدیست

در شتی و نرمی بهم در بست | چو رگزن که جراح و مرهم نه ست
و باید که صاحب تذکیر میر باشد نه معسر یا تعیم خطاب کند و تخصیص طائفه
دو ن طائفه ننماید و بدم قوم یا انکار بر شخص واحد شافیه نکند بلکه کار تبرغیب
گزارد مثل آنکه بگوید ما بال اقوام یفعلون کذا او کذا ازیر که در مواجهه بدم
و انکار حمل بر عداوت و اعظم میرود و این موجب انقباض خاطر ساعین میگردد
و اعتقاد دیانت و صدقش از دل ایشان می برخیزد و همچنین تکلم بسقط و نهل
نمکند که کلام نحیف و قول رکیک و حرف خوش طبعی رعب و هیبت از دل می
بلکه تحسین حسن و تقبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شی منکر نماید و اسعه نباشد مرا
با معه کسی ست که همراه هر شکلم میرود و هر جایی ست هر شخص که او را خواند با وی
هر جارت و وعظ موافق هوای نفس هر مجلس گفت و غایت تذکیر که لمخ آن
می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود نزویر و تصویر کند در اعمال

و حفظ لسان و اخلاق و احوال قلبیه و مداومت او بر اذکار و بازاین صفت
 را بکمالی تا بدین حد بر حسب فهم مردم در سامعین ثابت و متحقق گرداند و نخستین
 امر بفضل اهل حسنات و سادگی سیئات در لباس و زری و نماز و جز آن نماید
 و چون باین چیزها استاد گردند و کار بند شوند امر باز کار فرماید و چون افکار
 در ایشان اثر کرد اکنون تحریر این بیان بر ضبط لسان و قلب کند و در تأثیر این
 چیزها استعانت بذكر ایام اسد و قلع الهی بنا بر افعال و ظاهر احوال و اسباب
 و تصریف و تغذیه و سی تعالی اعم غالیه را در دنیا جوید باز از احوال موت
 و عذاب قبر و شدت یوم الحساب و عذاب نار تبرسانند و همچنین این ترتیب را
 در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید و درین مواضع و نصائح استمداد
 کند از کتاب غزیز مطابق تاویل ظاهر و از سنت معروفه نزد محدثین و اقوال
 صحابه و تابعین و جز ایشان از صلحاء مؤمنین و علماء متقیین و سیرت سید المرسلین
 صلعم در امور معاش و معاد و مراد تاویل ظاهر چیزی است که از لفظ قرآن
 نزول اطلاق مفهوم و قیاس گردد و اعتبارات صوفیه و اشارات باطنیه و نکات
 فاضلانه و لطائف شاعرانه در میان نیارد و قصص مجازفه و افسانههای مختلفه
 و حکایات مستغله ماضیه و حال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار میکردند
 و این چنین داعطان را از ساجد بدر می نمودند و میزدند و این ماجرا بیشتر در
 اسرائیلات روینید بد که صحت آن معلوم نیست و هم در بیان سیر و شان
 نزول قرآن این بلا پیش می آمد و اما ارکان تذکیر پس همین ترغیب و ترس و
 تمثیل با مثال واضح و قصص صحیح و مرقعه و نکات نافعه است این است طریق

تذکیر و شرح و مسئله که واعظ فکر آن میکند یا از حلال است یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقاید اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میداند و طریق آموختن آن شناسد و متعین
را باید که رو به ذکر کند و لعب ننماید و شور و غلغله ننیزد و در حال وعظ
باید که سخن نگوید و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر که ام شبهه بخاطر گذرد
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود یا بود مگر مسئله دقیق است که فهم عوام آن را
بر نمی تابد از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسار
نماید و اگر باین مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خوانستن و شکل لغت
در یافتن پس انتظار برداشتن و واعظ با انجام رسد آندم از و دریافت نماید
و ذکر را باید که سخن خود را سه بار اعاده میکرد و باشد تا در خاطر گوش کنندگان
بخوبی بنشیند انس گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت آنرا اعاد
 میکرد تا چنانکه باید و شاید بفهمد و آید و این حدیث در بخاری است و لکن شرح
 حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهم بالشان است نه علی العموم در هر سخن و
 اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون و زبانهای بوقلمون موجود اند و
 مذکر را قدرت حکم بر السنه آنها حاصل است باید که بهر لغت و زبان حرف زند
 و از دقت و اجمال سخن اجتناب کنند چه ازین جنس کلام عموماً فائده دست
 بهم نمیدهد و آفاقی که وعظ زمان و مذکران جهان را در تنگی حال و قال میشود
 بسیارست بضبط نمی تواند در آمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز است میان
 موضوعات و جز آن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

محرفات و اقوال ساقطه و احوال غیر ثابتة بطرق صحیح و ذکر صلوات و دعوات مختصره علماء و مشایخ است که نزد اهل حدیث معدود در وضع و زیادت بر دین باشد و از آنجمله مبالغه است در ترغیب و ترهیب و از آنجمله است ذکر قصه کربلا و وفات و ولادت و دیگر داستانهای مواسم و مراسم و اعیاد معینه زیرا که در قرون گذشته فاضله این قصص رواج نداشت و کسی آنرا نمی شناخت و خلو این قسم افسانه‌های گذشته از روایات موضوعه یا ضعیفه کمتر باشد بلکه هیچ قصه از این آفات خالی نیست بلکه درین عصر نویش تا آنجا رسید که در هر سال قصه‌های مذکوره بنوط زر صغ در نظم و شعر بافیده میشود و از قالب طبع برآمده مطبوع خاطر و مقبول قلب هر عامی جا بجا میگردد و در هر وزن در خانه بخواندن و شنیدن آن لذت می بردارند

ببریده ز صلح کار و پیوسته بفرع | کم معتقد خدا و بسیار بشرع

وصیت دیگر آنکه علم آداب بروحی که در سنت مطهره مدون گشته بهنجار خود باید ساخت که بعد از تحلی باین حلیه تهذیبی دیگر نیست و منجمه شعبان علم است سلام کردن بر آتشا و بیگانه نزد ملاقات چنانکه در حدیث متفق علیه بر او ابن عمر آمده مرفوعاً و تقری السلام علی من عرف و من لم یعرف و فرمود افشوا السلام بلیکم رواه مسلم عن ابی هریره مرفوعاً و احکام این سلام بروجه بسط در احادیث مذکور است و منجمه حقوق شش گانه مسلم بر مسلم است و آنچه در بدالش از بندگی و کورنش و مجرا و آداب دیگر الفاظ تراشیده اند همه خلاف سنت و ضد طریقه اسلام و مانا بشیوه کفر و کافری است از ان اجتماع

می باید کرد دیگر اجابت دعا و تسمیت عاقل و عیادت مریض و اتباع
 جنازه است و دوستان از برای مسلم آنچه از برای خود میخواهند این در حدیث
 علی نزد ترمذی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرح
 مستقر بوده آمده و زیادت و رحمة الله و برکاته و مغفرتة اندران ثابت شده
 و از انجمله ستیزان است که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود دیگر در دوین
 سنت از عمر دراز مهجور گشته گویش شریعت منسوخ است و این دستور بی سلام
 کردن بر کسان خانه باشد و از انجمله مصافحه است و ظاهرش بیک دست است
 و هر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر معافقه است با قادم از سفر
 و جز آن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نمی ارشد
 اما قیام محبت جائز است قوموالی سید که و استادان از برای فاطمه علیها السلام
 و استادش از برای خیر الانام دلالت دارد بر آن و امر بتفح و توسع در مجلس
 در حدیث تسفق علیه از ابن عمر مرفوعا وارد شده دیگر آداب جلوس و نوم و
 ششی و عطاس و شتاب و ضحک و تسمیه اولاد و اشیاء با حسن اسماء و بیان
 و شعر و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء و عهد و خلف در وعید و مزاج و
 سفاخرت و عصبیت و بر و صله و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله
 و من الله و تاجبر و قاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا
 و حسن خلق و غضب و کبر و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر است و احادیث هر
 یکی از این امور در ابواب مستقلة از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام
 تالیف مفردة در آن کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن است

پس مسلمان را ناگزیر است که خود را درین میزان بسنجد آنچه سر بر آید و مطابق
 سنت سنیه بود آنرا عادت و خوبی خود سازد و آنچه در ذات او موجود نباشد
 با کتساب آن بر وجه ماثور پردازد و بحیر و قهر خود را باین سمات اسلامی و صفات
 ایمانیه متصف گرداند و بعد از تحصیل این مرتبه و قیام در مقام آن نظر بر کتاب
 رفاق برگمارد و این بدایت را بنهایت رساند و در مقدار عیش نبوی صلعم و
 فضل قهر و بابت طبع اهل و حرص و استجاب مال و عمر از برای طاعت و توکل و صبر
 نفی و ریا و سمعه و بکا و خوف و تغیر مردم و انداز و تحذیر امعان نظر بکار
 برد و از هر یک امر ازین امور حسن حصه مقدار خود بر باید و عادت اندازی
 ست که فراول علم حدیث را برکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگردد
 و عمر او دراز میشود و مقتدی خصال مذکوره و متصف بشماثل مسطوره نوعی
 از صحابیت بهم میرساند و این خاصیت در علم دیگر نیست و جز اهل حدیث این
 تاثیر نزد دیگر می توان یافت و اگر چه بعد از کسب این اخلاق که از معدن
 نبوت و مخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که دران تالیفها
 ساخته اند نیست اما مطالعۀ کتب سلوک که علماء جامعین میان ظاهر باطن
 بجمع آن پرداخته اند و خصال حمیده را از خصال ذمیه اندران جدا ساخته و
 مطالعۀ وصایای اکابر اهل علم و مشایخ که با ولاد و مریدان خود کرده اند و
 سلسله وار از آنها تابا برسیده نیز شمر برکات و مؤثر حسنات و منجج بهم اعم و
 کاشف غم است آنرا مصل نباید گذشت که درین طریق فیضهاست ۵

انصیت گوش کن جانان از جان دوست اند	جوانان سعادت مند پند سپردانارا
------------------------------------	--------------------------------

خواجه عبدالحق غجدوانی نقشبندی رح پسر خود خواجه اولیا اکبر را وصیتها
 کرده اند در اینجا نقل آن وصایایمی رود زیرا که با وجود ایجاز عبارت جامع
 مطالب بسیارست فرمود ای پسر ک من وصیت میکنم ترا که تقوی را شعار
 خود سازی و وظائف عبادات را ملازمت کنی و مراقب احوال خود باشی
 باینکه گرد آن برایی و هر چه از آن موجب رضای ایزدی باشد پیاس آن
 نمائی و آنچه نه از آن مقوله بود در توبه و استغفار و طلب آمرزش از آن بیرو
 خود کشائی و دالم از حق تعالی ترسان باشی و حقوق خداوند و حق رسول را
 نگاه داری و حق مادر و پدر بجا آری و حق جمیع مشایخ را نگاه داری تا این
 خصلتها بر رضای حق تعالی مشرف شوی و فرمان خدا را نگاه دار تا حق حفظ
 تو شود و بر تو باد که خواندن قرآن را ترک نکنی خواه بظاهر خوان خواه پنهان
 یاد در صحف نظر کن و خواه از یاد و قرآن را با تفکر و خوف و گریه خوان
 و در جمیع امور بقرآن پناه گیر که حجت خدای تعالی بر خلق قرآنست و یقیناً
 از طلب علم دور باش و علم حدیث و فقه بیاموز و از صوفیان مقلد دور
 باش که در دین راه دین اند و را هنر نان مسلمانان اند و بر تو باد که ملازمت
 سنت و جماعت کنی و بر مذہب سلف باشی که هر چه محدثست مکروهست
 و با جوانان ناپر هیزگار و زنان اہل بدعت و تو انگران صحبت مدار که دین
 ترا ببرند و از دنیا بد و گروہ راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی
 شعار و همیشه با فقر صحبت دار و حلالی بخور که منقح خیراتست و از حرام
 اجتناب کن که از حق تعالی دور نیفتی و برین باشی تا فردا در آتش دوزخ

در نمانی و حلال خوری تا حلاوت یابی و دائم از جلالت حق ترسان
 باش و نماز در شب و روز بسیار کن و جماعت را ترک مکن بی آنکه تو
 امام باشی یا مؤذن اجرت و در قباله نام خود منویس و در محله قاضیان
 حاضر مشو و با سلاطین و دراز طریق نشین و در وصیت های مردمان
 در میا و از مردمان گریز چنانکه از شیر سبک نیزی و بر تو باد که گنام باشی تا نیکو
 نام گردی و بر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردی و دلهای شاخ نگاه دار
 و خانقاه بنا کن و در خانقاه نشین و بدح کسی مغرور نشو و بخدمت کسی نعلین بپوش
 باید که هیچ و دم خلق پیش تو کیان باشد و با خلق بحسن خلق معامله کن و بر تو باد
 که با ادب باشی در جمیع احوال و افعال با هر نیک و بد و بحسب خلق رحمت کن و
 باید که نخندی و از عقوبت حق بجهان و تعالی ایمن مباش و از رحمت او نا امید
 مشو و میان خوف و رجای زندگانی کن ای فرزندی شیخ مر مریدان را بمنزله پدرست
 و از پدر هم شفق تر که او را بمقام قرب میرساند و تا توانی زن مخواه که طالب
 دنیا شوی و در طلب دنیا دین از تو برود و اگر نفس تو شتاق شهوت بود
 روزه داری و دائم در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست
 نباشی و بر تو باد که در فقر پاکیزه باشی و از مردم جاهل حذر کن و شایخ را هم
 بتن و بهم بال و بهم بجان خدمت کنی و دل ایشان را نگاه دار و متدبای ایشان کن
 و سیر و سلوک ایشان را انکار کن مگر آنچه خلاف شرع بود و اگر شایخ را انکار
 کنی هرگز رستگاری نیابی و فر دارا ذخیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
 و در مقام توکل قدم نه و جوان مرد باش و هر چه ترا حق تعالی داده است با خلق

خدا بنیل کن و از بخل و حسد دور باش و ظاهر خود را بسیار می و اعتماد بوجه
 حق تعالی دار و از جمیع خلق نوسید باش و با ایشان انس بگیر و از حق گوئی ترس
 و با هیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار که از حق دور افتی و بر تو باد که ملاست
 ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید و از آنچه ترا گزیرست زبان در گشتی دهم
 خلق را نصیحت کنی و بر تو باد که طعام و آب کم خوری و کم خیزی و کم گوئی و زینما
 نخشی مگر آنکه خواب بر تو خفته کند پس ساعتی خسی بعد از آن بر خیزی و در سماع
 بسیار نشین و سماع را انکار کن که اصحاب سماع بسیارند و باید که خایه تو مسجد بود
 و اوقات تو با مجاهده و حاکمه تو کسند و رفیقان تو درویش و مال تو کتب فقه باشد
 و آرائش تو زهد و مونس تو خدای تعالی و هیچکس را برادری قبول مکن ای
 پسر کمن بر تو باد که در خلوت پنهان باشی و شکسته دل باشی ای فرزند نگاه
 دار و صیبتا می مرا به چنان که من یاد گیرم از شیخ خود قدس السدر و حمد و عمل
 کردم اکنون تو نیز یادگیری و عمل کنی حق تعالی حافظ و نگاهدار تو باشد
 در دنیا و آخرت اگر اینها که ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمدن شایسته
 او را سلم باشد و هر که با او افتد کند او را بمقصود رساند این مرتبه هر کس را
 سلم نشود انستی گویم این همه وصایا جوهری بهاست جز دوسه جمله که بنابر آن
 بر اختلاف احوال شاخ و برگ مقتضای هر زمان است مثل آنکه سفر بسیار کنی وزن
 مخواه و نحو آن که امر و زعم برین ضرور نیست و این وصایا را شرح است که شیخ
 خوب السدر رحمه الله تعالی در آن کشف هر جمله کرده و گفته که مضمون این وصایا
 مبارک بسیار نزدیک است با مطلب و صایای شیخ الشیوخ قدس سره که باین

عبارت دیده شد انتق بعد عبارت عربی شیخ الشیوخ را ذکر کرد و بجزئی
چند کم و بیشی در آن نیست بعد گفته که خواجہ نجرانی رح خلیفہ خواجہ یوسف
ہمدانی است کہ با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ الشیوخ از آنجناب
مستفید است ولادت شیخ شہاب الدین سہروردی در ۵۳۹^ق بوده است و وفات
در ۶۳۲^ق و وفات صاحب وصایای فارسیہ در ۶۱۵^ق پس اتحاد ہر دو وصیت
شاید از آن راہ باشد کہ ہر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکہ از او آخر ہر دو
وصیت ظاہر است و یکی بزبان عربی و دیگری بزبان فارسی بیان کردہ و اسد
اعلم بالصواب انتق و از آنجا کہ مشائخ نقشبندیہ در اتباع سنت و اقتدار ظاہر
شرعیست پیشقدم جملہ طوائف تصوف و سلوک اند و سلسلہ بیعت و ودان
بحضرات نقشبندیہ منتهی میشود لہذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنہ وصیتہا
مشائخ و وصایای اکابر اہل علم از سلف و خلف کہ مصداق اخلاصنا ہم
بجاء لصدۃ ذکر سی الدائم بودہ اند بسیار و بیشمار است و ہر کہ از اہل علم است
و معرفت بعلم حدیث دارد و فرائد قرآن و سنت و باذل اوقات در دریافت
مدارک این ہر دو اصل اصول اسلام بودہ است و میستغنی است از جملہ وصایا
خلق زیرا کہ بیچ وصیت اگر چه از اعلم علماء و افضل فضلاء بسیارید ہرگز بوصایا
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرسد و ہمچنین ہر کہ
خود را متعلی بآداب شریعت مطہرہ کردہ و اخلاق ظاہر و باطن خود را بمنزلان
سنت سنجید ہمہ کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جملہ مراحل سلوک و
منازل تصوف سنی را کہ بلسان شرع موسوم باحسان است طی کردہ و امر و نہی

وجود مشایخ و علماء و نیندار حکم غقا و کیمیا گرفته و طالبان مخلص از حصول
صحبته همچو صاحب و صایا یا یوس گشته چاره نیست از آنکه طالب آخرت
و باغی خیر و سالک سبیل نجات انماک در تحصیل علم کتاب و سنت کند و خودش
شیخ و استاد نفس خود گشته خویش را منضیع بصنع آداب و احکام حدیث شریف
گرداند و کثرت در روزگارم گیرد و تلاوت قرآن بتدریج نماید و ربانیت و ریاضت
شاکه را که عاتقه فقر او متصوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقّه و معاملات
صادقه که سلف صلحاء از صحابه و تابعین و تبع ایشان بر آن مقتصر بوده اند قصدا
نماید و هر که چنین کند امیدست که برکات و سعادات آن زمان در تنگی ظاهر
شدن گیرد و آن حالت صالحه در صورت استمرار و دوام بر آن لازم حاصل این
کس گردد و حاجت بارشاد شیخی در میان نماند و کیف که علماء و مشایخ دین
زمانه هم بسیار اند و زمی صلحاء دارند اما اگر از حقیقت الامر حساب گرفته آید
و پرده از روی کار برداشته شود و بواطن ایشان را نیکتر بشکافند دریابند که
در خانه کسی نیست.

خویش را بر لوک ترگان ستم کیشان ندیم	آنقدر زخمی که دل میخوایست در خنجر زود
-------------------------------------	---------------------------------------

وصیت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا هیچ نیست مگر بعضی عمارت
که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نهادیم و اسرافیه که در آن بنیاد خدا
آگاه است که بقدر قاصر بوده ورنه میدانیم که مال مبذول در عمارت برابست
چنانکه خباب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة
الا جبر فیها الانفاقه فی هذا التراب رواه الترمذی و ابن ماجه

وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النفقة كلها في سبيل الله
 الا البناء فلا خير فيه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ودر
 حديث دیگر از وی رضی الله عنه ست مرفوعاً اما ان کل بناء و بال علی
 صاحبہ الا مالا امالا یعنی الاملا بد منه رواه ابو داود و عن علی قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا المیسارک للعبد فی ماله جعله فی الماء والطیر
 وعن ابن عمر ان النبی صلى الله عليه وسلم قال اتقوا الحرام فی البیان فانه اساس
 الخراب رواهما البیهقی فی شعب الایمان دیگره قد روی مال ست که بدو
 استشراف حاصل شد و تحقیقش آنست که و سیکه اقطاع از ریاست دادندی
 کفایت نمابر آنکه اولاً از یاده بر حاجت بود و دوم آنکه بعضی رقوم محاصل بر زمینداران
 از ان جنس است که شرع رخصت اخذش نمیدهد و گذشتن آن بخلاف قاعده
 ریاست در حد اختیار مانیست ناچار بقضای من ابتلی ببلیتین فلیخذ
 اھونھما انظرم و نسق اورا چنانکه بود بدست کار پر دازان دولت گذشته آمد
 و دخل خود برداشتیم و بانداز جمع جاگیرستاندن ز نقد در سال تمام از خزانه
 بآستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلک امر و تاملی تو انیم دین
 آمدنی انچه از حقوق شرعیہ و صلہ ارحام برداشته است مؤدبی میسازیم و در
 اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلی الله علیه و آله میفرماید ان هذا المال
 خیرة حلولة فمن اخذها بحقه و وضعه فی حقہ فغمر المعونة
 هو و من اخذها بغير حقہ کان کالذی یأکل ولا یشبع و یکن شھیداً
 علیہ یوم القیامة متفق علیہ من حدیث ابی سعید الخدری

و الحمد لله تعالی که ما را در نفس خود مرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفایت
صابر و پرخننامی نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب
بن عیاض است مرفوعاً ان لكل امة فتنه و فتنه امتی المال رواه
الترمذی و در حدیث ابی هریره آمده قال قال رسول الله صلعم من
طلب الدنيا حلالا استعفا فاعن المسئلة وسعيا على اهله و
تعطفا على جاره لقي الله تعالى يوم القيامة و وجهه مثل القمر
ليلة البدر و من طلب الدنيا حلالا مكاثرا مفاخر امرا ثيا لقي الله
وهو عليه غضبان رواه البيهقي في شعب الايمان و ابو نعيم في الحلية
و شك نیست که اگر استعفاف از سسله و سعی بر اهل نمی بود این همه در کارند استقامت
اخلاف ما را نیز زیبا آنست که طلب فرید دنیا نکنند و کفاف را اگر بی گرا هست
و حرمت میسر آید غنیمت بارده انکارند و قلت مال را سبب حسن مال شناسند
زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در هزار و اندکی از بسیار باشد که
بغیر و مال از جا نرفت

باده نوشیدن و بهیشتن سهل است	اگر بدولت رسی و مست نگردی مری
------------------------------	-------------------------------

آفتابی که در دولت و حکومت ست عشر عشیر آن در فقر نیست از آنجمله یکی
حب و محبت و بعضی ذمست مردم در مواجبه چیزی میگویند و در غیبت چیزی
دیگر غایت ابلهی باشد که درح اینان ما وزن نهاده آید یا از ذم غائبانه ایشان
رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرج و طرح زاید ما را گوش برین بزره
سرای مردم نیست اما گاهی مصلحت تقضی سکوت بر سمع خراشی میشود چه می باید

کرد باری الحمد لله که هیچگاه فریبی نفس باین ستایش حاصل نشد و شنیدن
 ذم مردم نسبت خود خلشی در خاطر و فکر از آلتان از خویش دامن دل نگرفت
 و با بجمله این شستی از مال که فراهم آمده آنچه از آن بعد از بذل تا مرگ ما بماند
 در آن حصص هر سه فرزندان بموجب فریضه عاده مقرر داشته ایم با سهام هر دو
 زوج باین تفصیل مسئله ۸۰ ابن ابن بنت زوج زوج اول
 منطوق کریمه للذکر مثل حظ الانثیین است و آخر منطوق این آیه عظیمه
 فان كان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر مارا و
 اولاد او را با وجود اخلاف ما خود حق درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلك
 ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو يرثها ان لم يكن لها ولد
 و فرضا اگر یکی از هر دو زوج نجش خود نماند و نگیرد بلکه با و لا خود در شکل فریضه
 این چنین باشد مسئله ۱۴ زوجہ ابن ابن بنت و همچنین اگر از هر دو
 از وراج یکی سهم خود بدیگری بخشد پس قیمت فریضه چنین می تواند شد مسئله ۲۰
 زوجہ ابن ابن بنت لکن آنچه زودتر بنماط میرسد صورت نخستین
 والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضار
 این فریضه عاده بتقصیری از خود رضی نگردند و باین رگبذر در ورطه هلاک
 دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در ادا کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
 این همه اوج و موج طفیل بهمت و محبت اوست و منت های بسیار از وی
 برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نمیتوان کرد و می باید دانست که آنچه نزد
 ماست همه بخشیده اوست و این همه بخشش بابی سابقه که ام استحقاق

از جانب او بوده چه

تو دادی همه چیز من چیز تست	تیاوردم از خانه چیزی نخست
----------------------------	---------------------------

والحمد لله تعالی که مهر سمی ادا کردیم و نفقه در هر ماه میدهم آنچه باقی است
 همین سهم فرضیه است و معذک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان
 نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فرضیه ستانند باید که انقباضی از آن بجا
 شما راه نیابد و متوکل علی الله شما از همه دست بشوئید که مظلوم بودن بهتر
 از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال مقتضی این معامله نیست و بر شما باد که
 کسب معیشت بپا مردی دست خودش بکنید و تا توانید بر جا گیر و تا نکار حاضر
 مطمئن نبوده نوکری را بر چنین گدازان تقدم دهید تا در نظر خلق خوار و زرد
 خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه دانشندان بسپرد و باید که شما را
 با بیچکس کینه در خاطر نبود و از طرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مؤمن
 همین است و اطاعت امر را واجب است در هر عمر و سیر و مشط و مکره و مادام که
 نماز میگزارد و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگر است و راه و رسم
 ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر یکی دیگر یکی را با آخرناستی
 نیست و جنس امارت مغایر جنس جمیع بنی آدم است چنانکه سعدی گفته بسلاهی
 بر خنجد و بدشنامی خلعت دهند رخ در خاطر ایشان جز بمحبت در رضای ایشان
 و تقدیم مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی نهد
 و با جمله شارع علیه السلام فرضیه عاده را قسم آید محکمه و سنت قائمه گردانند
 چنانکه در حدیث ابن عمر و نزد ابوداؤد و ابن ماجه وارد است و گذشت و بر علم

آن تحریر فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی هریره آمده تعلوا القرآن و علموا
 الناس رواها الذمذی و لکن درین امت تعال آن از عمر دران چنان یافتاده که گویا شیخ نسخ
 ست و مانند کاش قلیل علامانش اقل قلیل و این نیست مگر یکی از اشراط ساعت و امارات
 قیامت پس بر شما باد که تعال این فرضیه در خانه خود همیشه دستور دارید و هرگز تعلم
 آن فرو نگذارید که موجب رخنه در دین و فساد در دنیا است و سبب اضاعت حقوق
 بسیاری از عباد و حرمان اهل استحقاق از سهام فرضیه است و مواخذة آن سخت
 و تجاوز ازین عقبه کوه جزر کیسه ایمان بخدا و روز آخرت دارد نمی تواند آمد و درین
 علم که عبارت از فرضیه عاقله است رسائل و مسائل بسیار فراهم کرده اند اما آنچه درخور دستک باشد
 جز آنچه در کتب فقه سنت است و در کتاب و حدیث آمده و دیگر نیست و فرائض ثابتة از
 کتاب و سنت در روضه ندیه و نیل الاوطار مذکور است و در ماوراء آن اجتهاد و فقهی
 اجتهاد است که محل نظیر بر نظیر و بنظر در منصوصات متفق علیها نزد ترسید امی تواند
 آورد قدری است فراغ جمدان دران در کار است پس بس سوم از اسباب ظاهری
 کتابخانه بس انض نفیس است که بصدد جانکاهی و زرافشان بدست آورده ایم و قدر
 و قیمت آن نمیداند مگر بر که علم علما و اکمل اتقیا و افضل محققین و اتقن مؤسین باشد
 و اغراین کتب مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی است
 شکر الا مثل فلا مثل و این کتابها را از بلاد دور دست عرب و عجم بهم رسانیده ایم
 و در درستی جلوه و وقایه آن مصارف گرانمایه بر متحمل شده و بعض کتب را بقمیتی باری
 کرده ایم که همت احدی بدان نمی گراید و بعض نوشته دست پدر عالی قدر رحمه الله
 بوده و بر بعض دستخط اصحاب تالیف و دیگر شیوخ مسلم الثبوت است و اکثر بر طبع

و اما ولد صالح پس از شما این و خواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل سسمی در
آخر نماز پنجگانه فراموش نکنید و پیوسته چنانکه ما از برای والدین خود و شما دعای
مغفرت میکنیم شما از برای ما میکرده باشید و اگر زیاده توانید بفرمایید اللهم اغفر لی و
لوالدی و لمن توالدوا و ارحمهم کما ارحم ربی فی صغیرا الخ اقتصار نمودن بسندست و همیشه
از خدا ترسان و امیدوار بوده در اصلاح خود و اولاد خود بکوشید و یک لحظه از دعا و
سؤال از حضرت خداوندی بجلت عظمت و عمت رحمت غفلت نورزید که ما را
انچه میرشده و نصیب آمده همه از آثار اجابت دعاست و محرومی از دعای خدا در
خلوت و جلوت یکی حرمان عظیم از جمله سعادات دایرین و برکات نشأتین است و بر تائید
اجابت یاس بهر ساندین نشان کفران است ممکن نیست که دعا پذیرا نشود الا لابد است
در آن از حضور خاطر و اخلاص تواد و الحاح در مسئله و دین باب کتاب است که در آن
جمله آداب و واجبات ادعیه ذکر کرده اند و معلوم شما باد که قسمت اکثرا و اموال
و کتب تا ممکن است در حیات خود نموده بشما تفویض مینمائیم ان شاء الله تعالی تا بعد
از اوقتی مر شما را روی ندهد و نزعی با خواهر و برادر در میان نیاید و همچنین ما نیز از
تسویه و ریهات و عطا یا ملحوظ نظر است و در هر چه قصوری براه بشریت رود و
باقی ماند و نش بجز ان شرع بلا روی و رعایت احدی و بلا خصوصیت با هم شما
ست تا دمه ما به وجه از انواع مظالم خویش و بیگانه بری باشد و الحمد لله تعالی
که نزد ما از امانات و ودائع و قرض و وام و دیگر حقوق انام چیزی موجود و
واجب الا در ذمه ما نیست که درباره آن وصیتی کنیم انچه هست همین چیز است
که کشف حقیقت آن کردیم و انچه دین چنین نگارش بیاد آمد تو شتیم و از او تعالی

درازی عمر شما هر سه در مضیقات اوسجانه بابرکت در ذات و مال و علم و دولت و کمال
و حسن عاقبت و خیریت مال بدل میجواییم و هر دم دعای این خیر بار زبان داریم و با
را معلوم نیست که دعای از وی تقاضا کرده باشیم که قبول نشده پس امید قوی است
که این ادعیه که از برای شما میکنیم هم با جابت رسد ان شاء الله تعالی ع
این دعا از نون و از جمله جهان آمین باد —

و صحبت دیگر که تعلق بولادت و مرگ مادر دانست که دیروز که از صد نیزم
هجرت چهل و هشت سال گذشته بود روح علوم با کالبد خاکی پیوند گرفت و درون
ساگی سایه پدر از سر برخواست در کنار مهر مادر و مهربان پرورش یافتیم و قریب زمانه شو
در طلب علم برآمده جاده سیاحت چندبلده سپردیم و بعزبت ساگی در تلاش معاش برآیدیم
و از سی رویه ماهوار بشابره هشت هزار و سه صد و سی و سه رویه ماهوار بلکه قدری
زائد ترقی گرفتیم و آنچه هرگز استحقاق آن نظر بجالات دنیا و ابناء دنیا داشتیم محض
بفضل خدای تعالی بدست آوردیم این مست حال بدایت و نهایت ما و دانشای این
هر دو حالت آنچه از آفات فاقه گشتی و خوف هلاک در زمانه غدرهند و تهدیدی و عجز از
هر کار و عدم قدرت بر روزگار و عدم نصرت از ابناء جنس دیدیم و برداشتیم دستانی
بس دور و درازست و هرگز منت کش احدی از هیچشان نشدیم و با هر کس از مردم
زمانه خواه دوست باشد یا دشمن مها اکمن سلوک مسلک خلق و احسان نمودیم معذرا
از یگانان الا ماشاء الله تعالی خلاص در مودت و طماننتی در مصاحبت نمی یابیم هر که
هست در بندگشانش و خود غرضی خویش هست و در ظاهر شاگرد و در باطن شاکلی و در
برآمد کار خود خلاف نفس الامر در ورون شود و در بیرون یکی درین زمانه که از صد

سیزدهم سه سال باقی است و حیات فانی مرا مرطبه چهل و هشت سال گذشته معلوم نیست
 که از انقاس مستعار چند نفس در گزرت و با فرمای رحیل چند منزل در پیش و انچه نیز
 عمر میگذرد خواب در پی بیداری است و خجالت گنایان و نداشت بزه کاری معلوم است
 در پی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم که دنیا را از برای ما حجاب آخرت نگیرد و اند
 بلکه فرعه مغفرت سازد و قید این جای را سبب آزادی آنجا کند و دیکه وعده مؤخر
 بر سر وقت گزرنماید زبان و دل را بکلمه طیبیه شهادت گویان و تحفه آخریوم از ایام
 دنیا فرماید و بر رفیق اعلی رساند در حدیث عباد بن صامت است رضی الله تعالی عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله حرم الله عليه النار رواه مسلم وعن عثمان رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
 الله عليه وآله وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم ايضا
 وعن جابر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثنتان
 موجبتان قال رجل يا رسول الله ما الموجبتان قال من مات يشرك بالله شيئا دخل
 النار ومن مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة اخرجه مسلم و الترمذی که در علم
 خود در تمام عمر خویش شرکی و بدعتی نکرده ایم و از دیگری بر آن راضی نشده و اگر
 در علم آتی قصوری در علم و فتوری در عمل رفته باشد بهزار دل و زبان از ان توبه میکنیم
 و او تعالی ثواب و رحیم است این است مرحومه را بر خطا و نسیان و اگر راه مواخذة نمیرود
 و محبتی که در جان از اسلام و ایمان و احسان و خلاوتی که از ان در مذاق باطن می یابیم
 خدا آگاه است که چون و چندان است که ظاهر حال بمجبوری و معذوری بنابر موانع خارجی
 مساعدت و تصدیق آن کند و در چشم ظاهر بنیان جلوه دروغ و لاف زنی دهد

هر کسی در وطن خود شد یار من | از درون من نخست اسرار من

ولنعم ما قیل

مردم اندر حسرت نسیم درست | اینکه می گویم بقتد رفیم تست

و از جمله نعم الهی برین پیچیز کس پرس کیی آنست که آنچه در شرع حرام یا کبیره یا مکروه یا ناجائزست در ارتکاب آن میلی در خود و جبلت نمی یابد و هر چه حلال طیب و مستحب و مندوب است همه باطبیع فطره مرغوب دل ماست اگر چه ابتلاء و استحسان با اول نزدیک و از ثانی دور باشیم آنست که گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلاث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما و من احب عبدا لا یحبه الله و من یکره ان یعوذ فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقى فی النار متفق علیه باجماع مسلمانان اضرأست که این هر سه صفت در خود و هم رساند تا لذتی از ایمان ربوده باشد اثر صفت اول آنست که در برابر حکم خدا و رسول حکم احدی را ترجیح و تقدیم ننهد اگر چه اکبر که را و علم علما و امام ائمه و شیخ مشایخ و ابوالآبار بود و این حاصل نمی شود مگر با تباع کتاب و سنت و ترک تقلید احاد امت و اثر صفت دوم آنست که آدمی روز قیامت بفرمودست خود باشد و در سایه عرش بود و حدیث المرء مع من احب و آنچه درین معنی دلالت دارد بر آن و محبتی که مسلم مؤمن را با اصحاب و عترت و دیگر ائمه و صلحا و اولیا و علمای می نباشد بلا غرض و نیوی از همین جنس است پس کیسه بدلی آشفته محبت خداست و بجان شیفته مودت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی چه می توان گفت و الذین امنوا اشد حبا لله و اتبعونی یحببکم الله و اثر صفت سوم آنست که اگر

تمام دنیا در امن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان شود و بگیتی دیگر گرایند بگز
 ادنی میل از وی بسوی آن بوجود رسد بلکه اگر نکره شود تا بهم دل برگ نهد و از تحید
 بزرگتر و در اینجا استقامت قوت و ضعف ایمان بر وجه خوب و ست بهم میدهد در حدیث عباد
 بن عبدالمطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذاق طعم الايمان
 من رضى بالله رباً وبالاسلام ديناً وبمحمد رسولاً و الله و سلم و ابوذر رضی الله تعالی عنه
 گفته ایت النبى صلی الله علیه و آله و سلم و علیه ثوب ابيض و هو نائم ثم اتیت به و
 قد استيقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة
 قلت وان نرنى وان سرق قال وان نرنى وان سرق قلت وان نرنى وان سرت
 قال وان نرنى وان سرق قلت وان نرنى وان سرق قال وان نرنى وان سرق
 على رغم انف ابى ذر و كان ابو ذر اذا حدث بهذا قال وان رغم انف ابى ذر متفق
 علیه و در حدیث عباد بن صامت آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله وان عيسى
 عبد الله الى قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة على ما كان من العمل
 متفق علیه ای حسناً کان او سیناً قليلاً کان او كثيراً و معاذ بن جبل رضی الله تعالی
 عنه گفته قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مفاتيح الجنة شهادة ان لا اله
 الا الله رواه احمد و بخاری و ترجمه باب زیاده کرده قال و هب بن منبه ليس مفتاح
 الاوله انسان فان جئت بمفتاح له انسان فتم لك والا لم يفتح لك و نیز در حدیث
 معاذ است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را میفرمود من لقى الله
 لا يشرك به شيئاً و يصلي الخمس و يصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشرهم يا

رسول الله قال دعهم يعملوا رواه احمد و بالجمله اصل نجات در قول باین مقاله
 طیبست و عمل صالح معداوست و کمال اسلام بهیمن باشد و مرگ بر آن سبب مغفرت
 ذنوب و موجب دخول در جنت است اما تننا الله تعالی و اخلا فنا علی ذلك و چون
 امرنا گزیر پیش آید باید که مراتب تجنیز و تکفین و غسل و دفن را بر وجه سنت صحیح
 مستفیضه ادا کنند و نماز جنازه بجماعت کشیه و امام صلح بجا آرند و بعد از تکبیره
 اولی سوره فاتحه بخوانند و بعد از مردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند
 و کردن ندهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه یاده از سه روز ماتم کردن
 جائز نداشته بلکه حرام ساخته است و از گزیریه و زاری خود را باز دارند و زنان خانه را
 از ان منع بلیغ نمایند این بنده در حالت حیات خود باین چیزها رضانداده و با اختیار خود
 احدی را کردن نداده و خود بجهده تعالی در خاندان ماری از رسوم جاهلیت که شرع
 بمنع از ان وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهل و نخوان همه بدعت و ظلمت و
 ضلالت و معصیت بحت است را تئیه از ان از کتاب و سنت استشمام نمی توان کرد و گاهی
 در خاندان مانده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه از مال حلال
 با خفاء مضائقه ندارد و در بعض اخبار آمده است در قبر همچو غرق متعوض است انتظار یکشد
 دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بوی ملحق گردد و در کتاب ثار التکلیف شرح
 ابیات التبتیه مسئله چیز مانیکه از زنده بمرده میرسد و از سنت صحیح و اوده شرعی
 نقلیه ثابت است نوشته ایم و هم وصیتی مختصر در آنجا تحریر ساخته آنرا در نظر آورده آنچه
 ممکن باشد بجا آرند و آنچه نتوانند ترک دهند و بنا کنند بر گور و گنج کردن آن
 انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده بر

یک شبر موجب لغت خدا و رسول است هرگز چیزی ازین مایند که داین سوم
 را جمله صوفیه و سفاه اهل دول برآورده اند در شرع شریف اثری و عینی
 از آن نیست و بعد از آنکه شمار اطلاع بر مولفات مادر حیات ما حاصل گردد خود
 حاجت و صیت باین چیز مانیست زیرا که در جمله ابواب عبادت و معاملات که متعلق
 بحیات و موات است احکام سنت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحسین
 نموده ایم و آنچه هر فرد بشر را از زمره اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
 بوده است بکشف و تبیین آن بر طریق لائق و بسط فائق پرداخته ایم و لکن در اینجا
 مقصود تنبییه است بر بعضی آن امور باحواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
 از ما برادر و خواهر چنان باشد که روح ما را الکی نرسد و در حال سیر و عشر نشاط
 و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگرست و در حفظ
 آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد بهدگر باشید

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	وگر عضو ما را نماند ترا

و چون این معامله با عاقله مؤمنین مامور باست با عذر که از یک مادر و پدر
 باشند چه رسد و مراد مادر مردن آنست که مرگ در یکی از دو حرم محترم پیش آید
 و اجل محترم و قضاء مبرم همانجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سرزمین
 باشد در جایی تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید کرد
 که تنها بودن سائر ترست از برای ذنوب یا در همسایگی کسی باید گذاشت که
 صلاح حال و مال او متفق علیه جمعی از مسلمانان بی خل و غش باشد زیرا که چو

صلحاء در حیات و ممات هر دو خوب است و گویا خام بی رونق کسی که کسی آنرا نشناسد
 و از قبور عامه مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد و گاه گاه برقی از برای
 زیارت آمدن و لقا تحفه و دعایا و نمودن موقوف بر توفیق و محبت و تعهد شهادت
 و یکی از انوار صله رحم است که بعد از فوت و موت موجب انس و رفیع دشت باشد
 از خاطر ما که باشما الفتی بسیار دارد و آینده آنچه مقدر است پیش آید چون مرگ
 وقتی معین نیست و فرقی در جوان و پیر نمی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
 پس یادداشتن آن مازم لذات باشد و معلوم نیست که پیام اجل در کدام وقت از
 عمر شب یا روز میرسد و بکدام نهج روان از تن روان می شود و هر دمی که از ما
 میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را با اوقات مرگ نزدیکی می سازد پس ناگزیریم
 که این وصایا نوشته پیش ما و شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
 تا هر که بر امضای آن قدرت یا بد بذاته یا بغیره کوتاهی را در آن رواندارد و بیاید
 شما و یا دیگران بیکم ایشان را درین کار دخل باشد بهر دونه ما و شما و دونه
 خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه است بنده را با بخت و اتفاق و قدر
 و قضایه نیست و تکلیف شرع از بیچاره مرده و یکین میت مرتفع و وبال
 تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصبیت خود را
 جلوه اظهار بخشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما
 اشه علی الذین یبدلونه و بالله التوفیق

تنبیه

اینست بیان نصائح و وصایا و خلاصه قول این مزایا آنست که وصیت گاه

واجب است و گاه مندوب و گاه مکروه و گاه حرام و ثبوت مال جائز و کم از
 ثلث اولی تر و نخستین وصیت مابین اولاد از لیکن بر اسلام و مردن بر اوست
 و نگزیدن دین دیگر بر ملت محمدی علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة و جنگل و ن کتاب غریز
 و سنت مطهره و اعتقاد و عمل و انبیا بر خلق و بیعت نکردن با مشایخ این زمان
 و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر بر مقدار امکان که منجر بفساد و زیان
 مال و جان نشود و لعنف در ترک فرائض و ارتکاب کبائر و اکتفا نمودن در مسائل
 مختلف فیها قیاد یا حدیثا بر رسانیدن آیت و حدیث وارد در آن باب و اعتقاد
 نیک داشتن در حق صحابه و معترت و التزام نمودن مذاهب اهل سنت و جماعت و
 اصحاب اثر و حقارت دنیا و قرب موت در نظر آوردن و مرگ را بسیار یاد
 کردن و اعتماد نمودن بر مال و جاه و دل در آن زیستن و بر مقدار کفاف قنات
 فرمودن و کسب معیشت و نفقه از برای خود و اهل و عیال خویش کردن و اتم
 نگرفتن و از کسی چیزی نخواستن و در انفاق و عسر و سیر جاده اقتضا و پیمودن
 و بر اقبال دنیا خوشدل نشدن و بر آدابارش رنج نبردن و در همه حال راضی
 بودن بخدا و در طلب علم از تیر دل کوشیدن و بموجب آن تا امکان و دسترس
 کار نبردن و تحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب و رساله دانشمندی
 و اسجد العلوم مرقوم است نمودن و در حصص بیض فقر که قنات بقا و انسلخ را اهل
 مطلوب نشان میدهند نیفتادن و ظاهرو باطن و صورت و معنی و اندرون
 و بیرون و پنهان و آشکار خود را بر زیور واضح سنت مطهره و کتاب غریز و
 ظاهر نظم این هر دو اصل اسیل آراستن و پیراستن و از مسئله وحدت وجود و

و شهو و دقایق این راه و نحو آن جدا ماندن و سکوت نمودن و عربیت نسب و
 عربیت لسان و اتصال تخمه را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فتح خود داشتن
 و در حفظ آن کوشیدن و تا ارکان آنرا از دست ندادن و صحت نسب را در پدران
 مقصود شناختن و در کفایت اسلام و حسن حوادث و سیر را مقدم نمودن و در مهر و
 صدق و کاین سپهران و دختران و زنان خاندان خود مها اکمن قلمت و کمی کردن
 و در سرور و شویون و ماتم و شادی اسراف مال و متلغ نمودن و کج خلقی بیوگان
 را رواج دادن و با هیچ کس از اهل علم و عمل و انبای دنیا در امری از امور دین
 و دنیا بحث علم و عمل نمودن و طرف نشدن و دشمنی نکردن و از تبس احوال
 فرزندان غصه ششم پوشیدن و با کسی کاری نداشتن و از مواقع جنگ و جدل و رتر
 گریختن و از شرکت و رفتن و آفات حکام و جمله انام از خاص و عام خود در جدا
 داشتن و آنچه ناگهان بدون دخل و احتمال خود برسد و ابتلا بدان خدا نخواسته است
 و در آن صابر و تشکیبامانند و از او سبحانه و تعالی و غلا و ملا در هر لحظه و لحظه دعای
 حفظ و حصول از شر و آفات زمان و اعدا نمودن و سلام جناب نبوت صلی الله علیه
 و آله و سلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر دریافت زمان آن جناب
 رسانیدن و مصلحت دین را در هر مقام و در هر حال بر مصلحت دنیا و می تقسیم
 بخشیدن و با وابستگان خود از شتم و خدم و فرزندوزن و کنیز و غلام و اجاب
 و اصحاب شیوه حسن معاشرت گزیدن و با دوستان تبلطف و با دشمنان بهدار
 پیش آمدن و علم آداب و اخلاق را از دو این صفت اسلام حاصل نمودن و بعد
 از مرگ با تقسیم حصص در جائداد موجوده از کتب و مکان و چیز آن بموجب فرائض

اسد ساختن و در آن اهل نوعی و ضرر و ضرار و آلف حقوق یکدیگر را داشتند
 و برابر و خواهر خود را مورد این مطابق شرع شریف معاونا و موافق بودند
 و زراعی بر سر دنیا و متعلق آن با هم برانگیختن و آواز استن جان پاک را بطریق
 ختم نمودن و لا اله الا الله گویان از دنیا بسوی آخرت سفر کردند و لا تموتن
 الا و انتم مسلمون را هر دم نصب العین داشتند و بعد از امرنا گزیرا بدعا و صدقه
 یا آوردن و در کفن و دفن با بموجب سنت مطهره در هر تقیه و قطعه کار بستن و
 کفین و منصفه بران بنیاد ساختن و سازنده را بر شمع ما زین امور آگاهانیدن از
 رسوم جاهلیت که او ایلا و فریاد بر آوردن و مانند آن باشد هیچ رسمی بجا نیارود
 و مقدار یک ذره خلاف کتاب و سنت در موات و حیات ما و خود را و انداختن
 و تفصیل این محملات پیش از حادثه مرگ و ذائقه موت ما زین وصایا جستن آزار
 در خاطر داشتن تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بمان نیاید و ممانکن
 و حتی الوسخ و اتمثال مطالب این رساله بجان و دل کشیدن تا دژ ما و شما هر دو
 در هر دو سرای پاک گردد و باز پرسی و خلاف و صیتی ما زین وصایا دانگیه حال نال نشود
 و بالله التوفیق وهو المستعان و علیه التکلیل

خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

ترجمه خودم که محتوی بر حال ولادت و یتیم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
 ممالک هند و عرب و جزآن از دیگر ماجریات است اولاد در خطه و آسایا در تحاف النبل
 و آثا در شمع نجم و رابعا در اسجد العلوم و خامسا در حظيرة القدس و سادسا

در ریاض المراتب و سابعاً در مغنم بارد و ثانیاً در تلج کلل و ثالثاً در قصاص و عاشر
و غیر آن باجمال تفصیل نوشته ایم و تلك عشرة كاملة و یتزید الله فی الخلق ما یشاء
و ذکر نموده ایم که سال ولادت مادر دوازده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم
ماه جمادی الاولی است و در حین کتابت این عبارت سال پنجاهم شروع شده است

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این چوبه روز در یابی
----------------------------	--------------------------

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان است و هر چه باشد امید از لطف
عام خالق انعام آنست که چنانکه از جمله حوادث و اوقات زمانم تا امروز نگاہ داشته
ست و این هیچگاه را در سایه عاطفت و ربوبیت خویش پرورده همچنان در
سائر عمر در صون و عون خود نگاہ دارد و از مکاره اعداء و حساد دنیا و دین
عفو و عافیت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزند انید در تحاف و جز آن
به چو فرع نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه بست و یکم حبس دوازده
صد و هفتاد و هشت هجری است وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلده
بهوپال و این روزی است که در آن یونس بن متی علیه السلام متولد شده و فتح
غزوه احراب بر دست صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و این ماه
ماهی است که معراج نبوی صلعم در آن بوده و شد الحکم برادر شمانیم شب روز پنجشنبه
چهارم ربیع الآخر سنه دوازده صد و هشتاد و سه در بلده محمیة بهوپال علیه
لباس هستی پوشید و این تاریخ نیز موافق است با تواریخ موالیه بسیاری از کسب
مشایخ و امراء چنانکه از نظر در کتب سیر واضح می شود و ولادت خواهر شما بست
چهارم ربیع الاول روز دوشنبه نیم شب در دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق افتاده

و عذرش بر وفق سنت معظمه روز دوشنبه چهارم بیج الثانی در ۱۲۹۹ هجری مسجد
 حاجی صاحب زری موقی محل بحضور اعیان و اکابر ریاست از اخوان و ارکان دولت
 نبیالایت جدا در جمعی شهابیادار المام صاحب بهادرتاب ریاست محمد جمال الدین خان
 دهلوی صدیقی عاغاها هم الله تعالی بشهادت برادران اخیا فی شما محمد سحر و محمد
 بعد از نماز و گریه بین العصر و المغرب بوقوع آمده و مولوی عبدالقیوم فرزند مولوی
 عبدالحی مرحوم خطبه خواندند و دستها بدعا بلند شد و رسمی از رسوم بدعت بیان
 نیامد و الله و این تاریخها در کتاب اتحاد و رساله فرخ نامی و جز آن بکرات و مرت
 نوشته شده و در نیولاکه دهم جادوی الاولی ۱۲۹۹ هجری ست عقود دست آموذها
 هر دو برادر در قصبه بسوه ضلع فتخو که میان آله آباد و کانپور واقع است بنجائید
 حیدر علی صاحب که از نجبای سادات قریه یثی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان اعیان
 ریاست بحضور اهل علم و قربات از اهل صهریان عصر و مغرب بخطبه خواندن سید پاک
 و عالم دین عبدالسلام نقشبندی صاحب هم الله تعالی دست بهم داد و دوش از بار ادا
 این مفروض بکسا کرد و دید و سدا محمد باریک الله لکما و علیکما و فیکما و اخرج
 منکما اکثر الطیب و از برای هر یکی از شما و خواهر شما اقطاع جدا گانه از ریاست
 و تیول مستقل از و الیه دولت حفظها الله تعالی مقررست خواهر شما سالانه جاگیر
 شش هزار روپیه می یابد و شما هر دو سالانه دوازده دوازده هزار روپیه میستانید
 و یزید الله فی الخلق ما یشاء و نظر مرحمت مادر مهربان و لیسنت شما و اب و پسران
 حفظها الله و سلم و ترز اند تر قیات شماست و این همه که از دست مکرمت و احسانش
 شما بگمان رسیده و برسد بدون استحقاق و قبل از سابقه کدام خدمت است پس

بر شما با و شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته و سپاس احسان این منعم مجازی است
دولته در هیچ حال از دل فراموش نگیند که هر که شکر مردم نکرد و می شکر خدا نکرد
و ادای شکر محسن صید فرید و قید عبیدست و کفران نعمت ولی نعمت مستجب عذاب
شدید پس ایما آیه که می آید اعمال داؤد شکرا و قلیل من عبادی الشکور انصیب
خود داشته قیام یوم طواف خدمت محسن بجان دل در حضور و غیبت فرض عین بشاید
و همواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید

سنت منته که خدمت سلطان همی کنم	سنت شناس از و که بخدمت بداشت است
--------------------------------	----------------------------------

محبت طبعی و شرعی که بوجه اتحاد محم و دم ما را با شماست مقتضی آنست که چنانکه دین
پسینجی سر در بند حیات ستار جدائی خود از شما و جدائی شما از خود نمی پسندیم و در
یک شهر و یک محله و یک خانه روز را شب می آریم همچنان در دار آخرت که حسن
آنجا از برای اهل تقوی جاگزین یک منزل و نزیل یک محل باشیم آن منزل
که اقامت منطوق که میان الذین امنوا و عملوا الصالحات کات لهم جنان
الفردوس و من نولست لکن نزل درین منزل و قفول باین محل نه با اختیار راست و نه
دست قدرت شما اینقدر است که هر که شرک کرده و آلوده چرک بدعت نشانه
دل بکلمه طبعیه گردیده و نادشگاه خویش در اعمال صامحه کشیده و خلوص صواب
و دثار خود ساخته و زبان را با استغفار و درود و تلاوت کتاب محبوب دار بسته و جان
و اعضا را از کبائر و مملکات و موبقات برکیران داشته و جان و تن را وقف مرضیات
الهی و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تحصیل ملکات بنحیات ساخته
و از زای و تقلیدات رجال و قیل و قال اجیال و اقوال که جهانی از عمر در آن

که قرار است دور داشته و با حق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمه عمر و کلام
 او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده است امید است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم باذن رب لغت جل مجده لب شفاعت وی کشاید
 و او تعالی که ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است بر رحمت و مغفرت گراید و عفو و
 آمرزش فرماید و ما ذلک علی الله بعزيز و اولاد صالح را با آبار آنا یکجا فرماید کند
 در آخر کتاب شیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام فصلی مرقوم است که در آن ذکر
 مستحقین شجارت بخت بوده و آنچه ملائم این حال و مناسب این مآل است در اینجا
 بسین گشته پس بر شما باد که در آن نگاه غائر کنید و حتی الوسع خود را بآن اوصاف
 متصف سازید تا الحاق ذریت بآبار بنا بر اتحاد در وصف ایمان و تقوی و عمل
 جمیل و نیت صالح صورت بر بندد این حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امید آ
 ریاس آبار کرام و سلف عظام خوشیم اگر چه در عمل قاصیم و قصور واضح داریم
 و عاقل خود که ام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاه بی مقابل
 این بی نیار دانا و سبحانه و تعالی در کتاب غرر فرموده الذین امنوا و اتبعوه
 منکم اهل الایمان الحقنا بهم ذریعتهم و ما التناهم من عملهم من شیء و احی
 و یقولون تر از خالق نیست و من اصدق من الله قیلا و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ارشاد کرده الموع مع من احب و انت مع من احببت و وی علیه السلام
 صادق مصدق است و درین باب حدیثهاست که دلالت میکند بر معیت و رفاقت
 محب با محبوب اگر چه در عمل بر تبه او نرسیده باشد و محبت مسلم مؤمن با خدا و
 رسول خدا و یاران و عترت و ذریت و اهل بیت و از واج رسالت و جمله حدیث و

نقله روایت و اتباع اوز اهل علم و صلاح و احسان و جمیع سلف است و این مکت
 و مجتهدین دین و محدثین این چیزی است که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
 غشاه و تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی از ازال آنزال
 محروم و اعنی ساخته باشد و نفوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زاد دیگر
 باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
 خصال موجب طلال عرش ذوالجلال است و این خصال را بر وجه بسط در آخر
 کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر چه را در مغفرت ذنوب متقدمه متاخره
 دخل است آنرا بدان نظم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال و تکمیل
 این قال و حال چیست و چا لاک باشید و چندان کشش و کوشش کنید که فردا
 همراه آبا کریم و اهل بیت عظام و اولیای عالی مقام و محدثین فحام در یک
 منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع او
 بالاحسان شرمند و بخل نگر و بدحیف باشد که از نسل شریف نبوی شمرده شویم
 و فردی از افراد عترت ظاهره و ذریه مطهره نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طایفه
 رسالت مآشی و سایر کریم و غیر سنت مطهره نبوت ماکه عصایر محدثین و جبا عنه
 آثار بین حرف حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار رخت و جفا یکجا فراهم کرده اند
 و بار منت لاتعد و لا تحصى بر قباب احم اسلام نناده اند و راه هدایت تمام و ارشاد عام
 تمام انام از خاص عام و انوده دیانت خود سازیم و برگشته زید و عمر و از صراط مستقیم
 مصطفوی و اتباع هدی و یوم نبوی تعزج نایم خوشی و ناخوشی انبار جنس با چیزی
 نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق و قهی ندارد و آنچه هست بسخط و رضا

خدا و رسول اوست مسلم اهل دنیا را گاه اقبال دولت و گاه و گاه رسوم متعارف
 پگاه و بیگاه و گاه اندیشه زوال عزت و شمت و گاه خوف فقر و قلت و ذلت و گاه
 هوس نام آوری و شهرت و گاه قبول در نظر عام و خاص و گاه تقرب بدرگاه امر
 و رؤسای ذی جابه و گاه مزید امتیاز و اعزاز در هیچمان و گاه موافقت با اهل شهر
 و محله و گاه مراقت با اهل قرابت و ائمال این خصوصیات و اسباب حجاب را به نسبت
 و عائق طریق معرفت و حقیقت می شود و دین پرستان خدا شناس و اخلاص مریزان
 سنت اقتباس ادر برابر آثار حق بر خلق و اختیار صواب بر خطا و تسک بجلال محرام
 بین و ترک مشبهه این همه مواد فاسده لهو و لعب پیش نمی نمایند و این حجب موانع
 در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی آرد و وزن پر کا هی نمی آرد و قل الله
 شود هر هوی خوض هم یلعبون پس سید از خلف ما بلکه تمامه امت کسی است
 که سلف امت و ائمه ملت را قد و گیرد و صدر اول و طراز نخستین را اسوه و آیین خود
 سازد و دنیا و مافیها را در برابر آن جفیه مر در شمارد و آخرت را در قیمت مخزن نذر
 و معدن جوهر گیرد و این را فانی و آنرا باقی اعتماد کرده دمی از اکتساب مدارج علیا
 و معارج حسنی و تحصیل ملکه موجب فردوس و مواد عفو و عافیت نیاساید و هما ممکن از
 دریافت مقامات احسان و تحصیل مراتب عرفان که عبارت از سلوک مسلک مشایخ اگر
 و محدثین عظام است بتقصیری از خود رضاند هر که شناخت طریقت و حقیقت مغز
 شریعت و دیانت است پس نخستین مراحل اسلام طی کند بستر مقاصد و شعب ایمان
 نیکتر و رز و پیش تکمیل مراتب احسان کند بعد از آن برین حالات استقامت نماید که این
 استمرار فوق کرامت است و یکی از عمده منازل یقین و مراحل دین متین است و حق تعالی

لا تأخبا برستك ليقين آيد و جان از تن بر کلمه طيبة شهادت بدرود و بجا می آید
 گر این آمده بود و بر این زبانه خندان بسوی گلزار خبت خرامد و در جوار قدس
 و خطیره انس عند مليك مقتدر ببارامه هذا والعبد الآن يسأل الله تعالى
 الذي لا اله الا هو الحليم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن خاتمه ويزيله
 من خير الدارين مرامه و سيدته في اقواله وافعاله و يبارك له و عليه في
 نفسه و جميع فعاله و خصاله و يذرع حب الدنيا من قلبه و قال به حتى ينظر
 الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق المعرفة و حقائق الطريقة اللهم اجذبني الى
 حنايك العلى جذبة يصحى عندها من سكر غرورة و افقر له خوذة يتخاضر
 بها عن حجاب المظلم و شرورة و لا تخرجه من هذا الدار الا بعد ان يسبح في
 بحار حبك و يغسل ادران قلبه بمياه قرباك فانت اذا اشتئت وضعت في
 القول والفعل سدا و اذا اردت جعلت المرید مراد

اذا كان هذا الدمع يجري صباية على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال هـ

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها سواها وما طهرتها بآلدا مع
 وتلد منها بالحديث وقد جرى حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الآخر هـ

الا ان وادى الجزع اضحى تراه من المسك كافورا و اعواده رندا
 وما ذاك الا ان هذا عشية تمشت و جرت في جوانبه بردا

واقول هـ

انا راض بما قضی	واقف تحت حكمه
سائل ان افوز بآ	لخیر من حسن ختمه
وما احسن قول من قال هـ	
العفویرجى من بنى آدم	فكيف لا یرجى من الرب
واقول عجیزا لهذا البيت هـ	
فانه اراف بى منهم	حسبى به حسب به حسبى
اللهم اهدنى فى من هديت وعافنى فى من عافيت وتولنى فى من توليت وبارك لى فيما اعطيت وقنى شر ما قضيت فانك تقضى ولا يقضى عليك انه لا یدل عن واليت ولا يعز من عادت تباركت ربنا وتعاليت نستغفرک وتوب الیک و صلی الله على النبى وسلم	
بسم الله الرحمن الرحيم	
خاتمه طبع مع قطعه تاريخ از ناشر ماہر ناظم ساجد ولوى فاضل حکیم سید اعظم حسین صاحب سند یلوی سلمه الله تعالى	
کاریکه می باید گرفت و شغلی که میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن و نبی را درو گفتن میتواند شد بدین شیوه در ساختن و بدان کار پرداختن از گرامی گوهران دوده نبوت که رحمت جاوید بر آنان باد آموخته ایم و از همدان بزم رسالت که خدای برتر از ایشان راضی باد بر گرفته خوشامدیکه هم می بینان	

برداشت و هم گام بر گام آنان گزاشت خود را سپاس گزایم که دنیا را پوی
 این کاروانیم و در بهای مروری درین وادی بهر سو نگران بود که توفیق
 یابوری کند و اقبال رهبری هم بدین جستجو که باز گفتیم راه بجائی برده ایم
 و سر و برگ کی بگفت آورده همانا دانش سواد بایضی و تبش نصاب کتابی
 پیشم نهاده اند و از حکمت آموز آینه‌ها نشانم داده که هم بران سوال کار دین
 باید ساخت و هم بدین دستور بنیانی دون میتوان پرداخت مجموعه و صایامی نشین
 ست موسوم به مقاله فصیح فی الوصیة و النصیحة و فرهنگ کار دانی دانشوران
 حقیقت آئین ست بهم آورده اند شیه دانش پیشه آرسطوی سکندر سریر فلاتون
 روشن ضمیر پیش نگاه بصیرت افروز دانش پایه حقیقت آموز کتاب آراخیسم
 نقاط محض طراز ثریا بابطاجاده پیمای تحقیق باده پالای تدقیق عدالت پژوه
 و الاشکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاوس عنان فریدون نشان جمشید بزم
 سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والاجاه امیر الملک نواب سید
 محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام له المجد و التقاخر ندانم این خسر و مند
 روشندل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایه دارست که عطا نش بدین
 پایه و نوالش بدان مقدارست درین ایام سینت فرجام که دوره و ساد آرائی
 نونشابه نوشیروان عدالت الفتوای سنجرامارت ست آغنی خیرت نشان خلوت
 نشین دولت قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
 توام جناب نواب شاه جهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور عظیم طبقه
 اعلائی ستاره هند و تاج هندوستان در نیسه بهوپال دام لها العز و الاقبال

فرمان جناب مولف بطبع این همایون صحیفه از شگرفان کار آگاه عرقریزه بیا
 بکار رفت تا باندک فرصت بدارت خان رفیع المکان ششی احمد خان صاحب
 صوفی عاقله الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزهت آباد اکبر آباد رونق
 انطباع برگرفت

قطعه تاسیخ

<p>شوکت جسم در مقام بازیزید مشتری باز هره توام آفرید نقش توقیع سلیمانی و سید کاقاب از خم افلاطون چکید ثبات و سیار از افلاک چید از فلک عقد ثریا را خرید دیدنیهای نهان بی پرده دید نعمهای پر معانی را شنید سایه شب زنده داران را رسید زان همه سرمایه دینی برگزید یوز نتوانست بر آهو دوید پورستان مانده صد منزل بعید در کند آوردن گره و آفرید فتح باب گنج ناپید اکلید</p>	<p>داد حق نواب و الاجاره را از برای طالع او کردگار سر بهریش تار ساید از ورق باده اشراق پا لود آنچنان بر بابط نثر تا پاشد بشار تا بسلك نظم گوهر در کشد زین نهائش کز حجابی بیش نیست زین دف و نی کز درون آمدنی تافت بروی آفتاب سیف حق هر دو گیتی ارغوان آورد بخت تا بخود رسم شبانی برگرفت هفتخوان پیمای مردی کز رهش تنگ سهراب افکنان لشکرش یک اثر از جنبش ابروی اوست</p>
---	--

حرف حرف دفتر یونان شست نقل برداران لفظش را مدام داد ترتیب وصیت نامه پند آموزانه آینهها نهاد هر چه با آن رفت ایما از خبر نفر گفتاری که از راه خرد هرگز اتوفیق آمد پیش رو	جز و جز و ژند و ستارادید برز بانها رفته اقوال سدید نفر از گفتار دانا یان کشید از برای فهم رسم داد و دید هر چه فرمان کرد و فرقان حمید میتوان بروی اساس کار چید هرگز اشد رهنمون بخت سعید
---	--

سر بسر سرائیه بنیش فزای
مصرع تبار بخش آوردم پدید

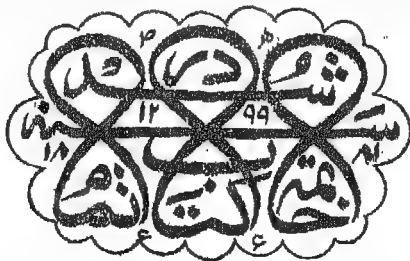
خاتمه کتاب مقاله فصیح از شاعر نازک خیال معنی
ظهور نظیری نظیر افتخار الشعر احاطت نواب سید
به شهر سلسله اللهم این خسرونده

که تا که عطانش بدین
که پیر و ساد آرائی

در معالمت شور و شین زینجا زو
که چین ناز به پیشانی تقاضا زو
می نشاط به پیاپی تو زو
که بند سحر بپای غرور عطا زو

فروغ انجمن معدلت امیر الملک
چنان بلند برآمد بنای همت او
چه یوسفی ست که دولت بخت خدای
حضور همت او این اوست سائل را
خوشا کی که بمنجانه عنایت او
قبول عام اسیر بیان اوست بخت

<p> بدست او نبود کلك غبر چن پست بلند بر دچان شعله بصیرت را قدم گزاشت بمیدان شوکت اشا هزار زمره تازه و گره بر لب برون ز فکر و در صورت وصیت را زهی کتاب که بعد از شنیدن و صفش خوشتم که بر سر افواج جمل و بیابانی سر بر سر زخمش آچنان بدل جا کرد باده اشراق بشکله از عبارت اوست بر براط نثر صورت و بیچ دل گزشت تا بسک نظم گوشت شک حال صورت او زین نمائش گز حاجابی بیش نیست زین دف و نی که درون آمد تافت بروی آفتاب فیض نداشت گفتم از مناد آید </p>	<p> که کوس دولت و اقبال لفظ معنی زد که آتشی به نهانخانه مسما زد علم بعرصه مرد آزما می انشا زد نفس به پیچ و خم نغمه و صایا زد بنوک نشتر قدرت رگ همیلا زد سیکه حرف زد از عالم تمتا زد جنود شوکت میدان علم و تقوی زد که خمیه در طرف ساحت سودا زد هزار ناوک غم در دل متفنا زد ره تردد غار تنگه ان لینا زد که رنگ روی پرچم پرگان بصفا زد طپانچه موح بروی غرور دریا زد که برق عجز بصد و دمان عوی زد گلی ز گلشن توفیق حق تعالی زد که تیر بر بدف ناوک سیجا زد </p>
---	--



نقل ترجمه عبارات قوم و رجوع بکلام ائمه دین و اکابر عجمین است و تخریج
 این مقام از فضول کلام و در باره مولفات زمان بدایت طلب علم نوشته که دل
 به هیچ یکی از این اشی نیست زیرا که ضعیفه القوی ظامیه الروی و اهیه العدد
 کثیره العدد دست الی قوله الحق حذر انکم ملکات می افزاید ساخته و پرداخته
 پیشین تقویم پاریه بنظر می آید سپر بعض اشعار فارسی و ابیات عربی تنجیه
 فکر خود ایراد فرموده و قصه سفر حج در ۱۱۵ بعبارت شیرین و اشارت
 نمکین تحریر کرده و این حکایت را هم بعبارت عربی در آخر رساله رحله اصدیق
 تحریر نموده و تلمذ خود با احاد و مخاد بیان فرموده یعنی نخستین شیخ ملت جناب
 رسول خداست صلعم که اسم سامی و نام نامیش محمد است سپس محمد نام شافعی و
 احمد نام ابن جنبل بعده احمد نام ابن تیمیه و محمد نام ابن القیم عقب آن محمد نام
 صاحب سبل السلام و هم نام شیخ السنت شوکانی است باز احمد نام شاه ولی الله
 محدث دهلوی است و قس علی ذلک الا ما اشار اند و درین کتاب بذکر تالیف
 تفسیر خود فتح البیان پرداخته و گفته

روز قیامت هر کسی در دست گیرد آن	من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن و نقل
---------------------------------	-------------------------------------

پس تربست و پنجم شعبان ۱۲۸۴ ه را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست
 و ۱۲۸۵ ه را تاریخ عقد ثانی خود را بار بیسه معظمه بهوپال نشان داده و از ۱۲۸۶ ه
 مخاطب بمجتهد المهرام و نیابت دوم ریاست شده و از غره صفر ۱۲۸۹ ه بخطاب
 نوابی با جمله لوازم آن از اقطاع و شلک سلامی و استقبال و نذر خوان و ارکان
 ریاست و جزآن امتیاز انداخته و در آخر ترجمه مذکور نوشته که این همه عروج

منزلت در نظر من بیچ و بیوج می آید و بر دعای حسن خاتمه ختم سخن فرموده و در
 کتاب شمع انجمن بزرگ استعاره خود را در عرب و عجم پرده ختم و در کتاب بجزر العلوم گفته قد
 ختمه الله بکرمه الوافر لهذا المهدی لا ختمه دین احکام الاسلام علی الوجه الماثور عن السید
 والسلف الکرام علی نوع لم یسبق الیه احد من علماء الدیار الهندیة والله یختص برحمته نیش
 و در جزر سوم از کتاب مذکور ترجمه جمعی از اکار علوم متداوله نگاشته و ترجمه پدر و برادر و بر
 پسر خود تحریر فرموده و زیر ترجمه خویش نوشته ثم القی عسی النسیان والذرحال بحسبته بهو یال من
 بلاد ما لولة الدکن فنزل بها نزول المطر علی الامن و اقام بها و توطن و اخذ الدار واسکن و قول و تولد
 استوژد و ناب و آلف و صنف و عاد الی العمران بعد خواب کان فضل الله علیه عظیم الی قوله مع ما هو
 مبتلی به من سیاسته الی ریاسته و فقد لاجة و لانصار و کثرة الاعداء الجاهلین و المرحومین الله ان
 یجعل من قال فیهم و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین بعده اسماء و سولات خود
 مرتباً ذکر نموده و همچنین بر و آسمی آمواد از کتاب حضرات اجمعی پرده ختم و شمار آن بنصبت و یک
 کتاب باین مختصر و مطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبدالحمید خان و سید خیر الدین
 صدر علم اسلامبول ایام خود نقل فرموده و آید نشان مجیدی از بنی را نشان اوده تمانی
 اهل علم و مؤخرین شعر او را بر حصول این مراتب علیه ذکر نموده و عقبات کتاب ابر ترجمه مستطاب
 نواب شاهجهان بکیم صاحب و الیه عالمه ریاست محمیه فرموده و گفته ان زمانها هذا ذاک السعاد
 و اوان ترقی العلوم و موسم المسرة لکل خادم و عهد و مکلف و هی تاجر الهند و رأس لرؤس قد قبل
 فی المثل السائر لا عطر اجد عروس و در کتاب حقیقه القدس جغرافیة بهو یال و قنوج نوشته و
 را تحقیق داده و هم در ریاض المراض بذکر این هر و ببلده پرده ختم و در تفصیل ترجمه خود
 نگاشته و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمه شریف اوجمی باین فضل و علم در

متعدد واولا اكل وختيم وواوين مدونه نوشته اند از انجمله ترجمه ملخصه باول تفسير فتح ليبيا
 است از سيد ابو الحسن والفقار احمد نقوي واز انجمله ترجمه شيخ عبد الرشيد شوياني است ضمنا در
 رساله نزل من اتقى بكشف احوال المنتقى و مستقلا و كتاب قطر الصيب في ترجمه الامام ^{الطيب} ^{عليه السلام}
 و در رساله مذكوره گفته هوالامام الهادي الذي تحاط به الخروق و يفر الشيطان من ظله كما
 كان يفر من ظل الفاروق جهد في بث السنة والكتاب ما يحتاجوا اليه و يفيق و احق الحق
 و ابطال الباطل و الباطل له نهوق و محال لالة التقليد و الليل لا يبقى بعد الشروق و عند الراح
 من المرحور و اما ط الأراء و الشقوق الخ و اين رساله در شمس ٢٩٩ هـ بدلي مطبوع شد و قطر الصيب
 در سلا بمول مطلوب گر و يده ترجمه سيد ابو اخير مير نور الحسن خان طيب در روض بساط ترجمه
 شريفش بر و اخته و گفته و اما حضرة الاب الرحيم فترجمته مدونته في مؤلفاته و مؤلفات
 غيره حافله كاملة جامعة الى قوله سار ذكره في الدنيا سيد المثل و طلعت اخبار طالع
 اشهب في الفلك الاول و انتشرت تاليفه الممتعة في شاسع البلاد و ولعت به طبائع الحائر
 و الباك و رؤى له منامات صالحة الخ و تير ترجمه شريف وى و اواكل و اخر كتب مطبوعه مصر
 قاهره مطبوع و انماست مثل نيل الاوطار و جلال العينين و غيرهما شيخ علامه محمد قاسم مصري
 در خاتمه روضه نذير شرح در برهيه مؤلفه حضرت وى در مكي كتاب مذكور نوشته شرح
 سلك فيه حفظه الله تعالى سلك الانصاف و جانب في الترجيم بسبيل الحق و الاعتناء
 و ذكر مذاهب الاسلاف و ما وقع بينهم من الوفاق و الخلاف مع ترجيح ما عظماء البرهان
 من غير نظري ذلك الى خصوصية انسان را بيا ان الحق احق بان بعض بالثور عليه
 وان ما سواها بطرح في نروا يا الامهال ولا يقول عليه الخ كويم حالت حكمة مقالات و مؤلفات
 دام مجده يمين است كراين علامه بيان انصاف فرموده و هر كس بالغ مبلغ علم نافع و عار ج معرج

تحقیق صادق است دل و زبانش بدان گواهی میدهد و اما اعدا جمله پس از
ایشان هیچ پیرس چپ این همان قوم است که امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه رحمهما
الله تعالی درباره ایشان رشاد فرموده لوملککم لاعتققتهم و آن کیفیت که او غایب
بروی حسد نبوده اند و از دست لئام به فلام غیر لئام نگشته این نیز یکی از
سنن انبیاء علیهم السلام است معذرت استقرار این حقیقت گرا رجز چهار نفر دیگر
معلوم نیست که خارج بغض این امام در دلش خلیفه باشد و با وجود عدم سابقه
معرفت با احدی از این قوالم اربع زبان بسط گفتن کشاده یکی در مدرسه و
دیگر در آوده و سوم در سلط و چهارم در پانی پت و هم کاتوی فی سکر هم یصحن
و عن العلم بالجهل و الحسد مشغولون نازم بر علوهیت و سمونمت و نهایت
ممانت و عنایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالغاتی به نیت این طائفه نکرد و حساست
از نیت این جبرگه نبر و هر که در بحر بر از کند بر روی او آید و هر که بر هر خاک اندازد
بر سرش افتد معذرا عصابه از اهل سنت و جماعه از علما ملت بکشف حجاب این طائفه پرتخته اند
و در دنگو باین آماخانه ایشان سانیده و بارز غی اینها کرده و بطرد و معقول ناقبول
شده و لئام محمد و گرفتیم که مزاحمت در تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تالیف
قسم می توانند کرد و آنجا حسد خبر سوختن حسانت سوود دیگرند و اینجا ابراز و در غیره و
بغیظ که نتیجه آخر نیار و اینکه گفتیم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقایق حالات حجاب
ترجمه نیست خدا را منت که آنچه از حالت ایشان میدانیم آنست که امر در حل و عقد ریاستی نکر
بست است و فرمایش بر پشت لک کن فذو حکام وقت تعظیم واجب میفرمایند و حرف و سخن او را
پذیرا مینمایند استقام گرفتن از اعدا و درین حالت نزدش آسان خیر است لکن تا قدم درین عالم نهاد

احدی البسط گفتن و خط نمودن و در نمودن زار نداده و بر جسد و بغض هیچ کی آشفته
 خاطر نمی ظاهراً نفرموده و با احدی خبر حسان و عطا و صدق و صفاسلوک ننموده و دست
 باز آله عرض کی از اهل علم و انبیا اجل و اخوان دنیا نکشوده بلکه با هر دشمن جاده دوستی سپرد
 و با هر جابل علم بکار برده و اعراض عن الجاهلین و اذا اخاطبهم الجاهلون قالوا اسلاماً
 را کار نبوده و ما انما من المتکلفین را هر دم پیش نظر گرفته و از احدی منت نستانده و با
 احدی خشت در خیر ننموده اگر نیک نگری معلومت شود که بلوغ این مرتبه نحو صله بهرست قسمت
 ست و ترقی برین پایه بقدر هر جریان نصیب و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها
 الا ذو حظ عظیم اوسمانه همین نیت خیر طوبی او را دریافته ست که چنین قبول عظیم در دنیا
 و دستان خویش از رانی داشته و از مکائد و مصائد حرف گیران و دشمنان محفوظ نموده
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات یسجل لهم الرحمن و کلاً زبان شرق و غرب بشامی دعای می صحت
 ست و جان اهل تقوی و دیانت بجا نبودت و احترامش معطوف آعات و لطف خفی و جلی حضرت
 خداوند عالم اصل مجده هر لحظه در صد کار و بار اوست و رحمت عامه الی عم نواله هر دم حافظ ضما
 و اظهار او درین نزدیکی از نکارم مؤلفاتش و در نسخه زیر طبع است کی عون الباری محل
 ادله البخاری و دوم السراج الوهاج من کشف مطالب صحیح مسلم
 بن الحجاج و تاجر مکمل و طبقات اهل حدیث علاوه این هر دو و بدو را همه
 خود از قالب مطبع برآمده آفتاب جهانباز گردیده و روض انجیب این جمعیت نام که
 می بینی از مطبع اگر ه ساطع شده روشنی دیگر لعالم و لها بخشید آنچه در کالیف انطباع و در او
 اسلام و مصارف چاپ کتب سنت خیر انام صلعم تا این زمان نبل شد یگونی عدد و عدد و
 کتاب و نفقه بلکه مبلغ میرسد و این همه صنف و اسفار عجم را تا عرب شرق را تا غرب گرفته

و اکابر و اصاغر من عالم را در بر آورده قره الاعیان و مصرت الاذهان
 مولف سلیم فارس افندی فرزند صاحب جواب را باید ملاحظه کرد که شاهد
 عدل این دعوی است و جاسوس علی القاموس را که درین و لا باس را
 جلوه تازه گرفته باید نگریست که تالیف این چنین کتاب غریب از برای چیست

جوهر جام جم از طینت کان در گریست | تو توقع ز گل کوزه گران میداری

در باب و بابیت تحقیقی که در روض خصب و تلج مکمل و مواد العوائد خصوصاً
 در آخر رساله موسوم با ستم تاریخی تاریخ بلده بهیو پال تحریر فرموده اند شبهات اعدا

اهل حدیث را از صفقه دلهای حکام گورنٹ عالم کرده و مکائد اهل بدع و
 اصحاب ای اسلامت با جمله تالچاسن میان را که بر او شامت و شامل
 فلان می توان شمرد بهتر آنست که ختم این کلام بر دعای حسن ختام

نموده آید اللهم اید بر روح القدس و احفظه من مکائد الاعداء و الجبله
 بما تحفظ به عبادک الصالحین و اختله بالحنن و زیاده

حرره عظیم حسین عفا الله عنه و نساه

بسم الله الرحمن الرحیم

کاتب الحروف محمد بن لکنوی محمد بن مولوی محمد یادی علی خوشنویس

مرحوم و مغفور

جدول تصحیح غلط مقاله فصیح

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۳	یعقوب ان	یعقوب یا بنی ان
۸	۶	وامر باحسان	وامر باحسان
۳۰	۹	صمیمه	صمیمه
۲۱	۲	باز علاج	باز علاج
۳۵	۱۶	قبول از دیاد	قبول از دیاد
۳۷	۶	عمرو و جستجوی	عمرو و جستجوی
۳۰	۸	خواهی	خانی
۳۹	۱	آثار تی	اشار تی
۵۴	۱۵	آخرت	آخرت
۵۵	۱	فائثروا	فائثروا
۶۰	۱۹	آبیات	الهیات
۶۸	۲	طیب	طیب
۷۱	۹	شماند	نماید
۸۱	۱	اگر	اگر
۹۲	۱	الطب	الطیب
۹۶	۳	لایخافون فی الله لومه	لایخافون لومه

صواب	خطا	سطر	صفحه
سکینه	سکینه	۱۰	۱۱۴
فقه سنت	فقه سنت	۱۱	۱۱۷
تبيين	تبيين	۱۴	۱۱۸
واولئک	اولئک	۱۳	۱۲۰
احاد	اجاد	۵	۱۲۱
ذکر	نکر	۱	۱۳۲
تو	لو	۱۳	۱۳۷
نفقة	نفقة	۱۹	۱۴۰
قرآن	قرآن	۱۷	۱۴۴
سر بسر بایه بنیش فرای	سر بسر بایه بنیش فرای	۸	۱۴۸
۹۱ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹۱ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹	
۱۲ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۱۲ مصرع تا رخیش آوردم پدید		
و عرّه	حرره	۱	۱۷۰
النادی	النأوی	۳	۱۷۱
الدمن	الامن	۷	۱۷۲
بالنواجذ	بالنورجذ	۱۷	۱۷۳
تمام شد			

12.

CALL No. { ۲۲۱۵۰ ACC. No. 4954

AUTHOR: حضرت مولانا سید محمد

المقالة الفقهية

No. 11



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

